

جواهر لعل نهرو ودخترش

این عکس مخصوص نشر در ترجمهٔ فارسی ارسال شده است

جواهر لعل نهرو

نامه‌های پدری به دخترش

ترجمهٔ محمود تفضلی

سازمان کتابهای جیبی

تهران - خیابان گوته - شماره ۴۶

تلفن: ۵۰۶۵۹

چاپ دوم ۱۳۳۶

چاپ‌سوم این کتاب، در ده‌هزار نسخه، در چاپ مسطح شرکت سهامی
افست، به‌طبع رسید
تهران ، ۱۳۴۱

چند کلمه از مترجم

استقبال گرمی که از کتاب « زندگی من » اثر معروف جواهر لعل نهرو به‌عمل‌آمد مرا برانگیخت که به‌ترجمهٔ آثار دیگر این مرد بزرگ نیز بپردازم و مخصوصاً کتاب«نگاهی به‌تاریخ جهان»را که از آثار بسیار نفیس و مشهور اوست به‌فارسی درآورم . این کتاب‌مجموعهٔ نامه‌هائیست که نهرو درطول مدتی در حدود دوسال ونیم از زندانهای مختلف خود برای‌دخترش نوشته‌است و درآنها یك‌دوره تاریخ جهان، با شکل تازه و خاصی بیان‌گشته است .

اما خودآنها دنبالهٔ نامه‌های دیگریست که قبلا برای دخترش نوشته بود و همین نامه‌هاست که در این مجموعه به‌نام «نامه‌های پدری به‌دخترش» جمع‌آوری ومنتشر شده است .

از آن‌جا که این نامه‌ها از یك‌سو مقدمه‌ئی برای کتاب بزرگ «نگاهی به‌تاریخ‌جهان» می‌باشدو ازسوی دیگرمستقلا شامل‌اطلاعاتیست که برای کودکان و نوجوانان و مردم عادی بسیار مفید است چنین به‌نظرم‌آمد که باید آنها را زودتر منتشر ساخت .

ترجمهٔ نامه‌ها یك‌بار در روزنامهٔ روزانهٔ «بامشاد» از نخستین شمارهٔ آن که در سال جاری انتشار یافت به‌چاپ رسید و مورداستقبال فراوان قرار گرفت . و اینك چاپ دوم آن بصورت‌کتابی مستقل در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد .

همانطور که از مقدمه‌های کتاب برمی‌آید جواهر لعل نهرو این نامه‌ها دراصل‌فقط برای‌استفادهٔ دخترش که ازاو دوربود ودرییلاق بسرمی‌برد، نوشت وبعدها مجموعهٔ‌آنها به‌صورت کتاب‌جداگانه‌درآمد.

ترجمهٔ کنونی از روی نسخه‌ئی که در سال ۱۹۵۲ از طرف «مطبوعات دانشگاه اکسفورد» در هند چاپ‌شده و متعلق به‌کتابخانهٔ وهند در تهران می‌باشد ترجمه شده است .

استقبال عمومی از این کتاب بقدری بوده است کـه در ظرف ۲۲ سال از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۲ (کـه نسخهٔ فوق‌الذکـر چاپ شده) چاپ آن ۳۳ بار تجدید شده است یعنی گاهی اوقات در یك سال دو یا سه چاپ از آن انتشار یافته است . مسلم است که ازسال ۱۹۵۲ به‌بعد نیز چاپ‌های‌دیگری از آن منتشرشده که متأسفانه به‌دست من‌نرسیده است و از آنها بی‌اطلاع هستم .

قابل تذکر است‌که ترجمهٔ کتاب با اطلاع و موافقت خودآقای جواهر لعل نهروصورت گرفته است و این اجازهٔ ایشان موجب‌مباهات و افتخار من می‌باشد .

همچنین خانم ایندیراگاندی دختر‌آقای جواهر لعل نهرو که این نامه‌ها در اصل برای ایشان نوشته شده مقدمه‌ئی مخصوص ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته‌اند وهمراه با دو عکس برای من ارسال داشته‌اند . از این لطف ایشان که با وجود گرفتاری‌های فراوان درخواست مرا پذیرفتند بسیار سپاسگزارم .

از جناب آقای طیب جی سفیر کبیر محترم هند در تهران و آقای قدوائی وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی سفارت هندنیز سپاسگزارم که در تهیهٔ مقدمهٔ کتاب کمك مؤثری کردند .

عکس‌هائی که ضمیمهٔ کتاب شده از منابع مختلف جمع‌آوری کرده‌ام و برکتاب افزودم .

امیدم اینست که این کتاب مورد استفادهٔ نوجوانان و هموطنان گرامی قرار گیرد و در ضمن به‌تقویت روابط دوستانهٔ دوملت‌ایران‌و هند نیز کمك دهد .

محمود تفضلی

تهران شهریور ۱۳۳۶

فهرست

صفحه

مقدمه‌ها:

نامه‌ها:

این مقدمه را خانم ایندیرا گاندی مخصوص
ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته اند

دهلی نو
۳۰ اوت ـ ۱۹۵۷

با مسرت فراوان اطلاع یافتم که آقای محمود تفضلی «نامه‌های پدری بدخترش» را بفارسی ترجمه کرده است.

هنگامیکه این نامه ها نوشته میشد درنظر نبود که منتشر شوند. این نامه‌ها پاسخی بود به پرسشهای یکدختر خردسال و کنجکاو. نظر این بود که میان او با کسی که در طی سالیان دراز تقریباً همیشه بخاطر آزادی وطنش در زندان بسر میبرد همراهی نزدیکتر و پیوند استوار تری

بوجود آید .

این نامه‌ها دریك فرصت کوتاه و محدود در فاصلهٔ دودورهٔ زندان نوشته شده است . آنزمان دوران کشمکشها وهیجانات و مشکلات فراوان بود ، این نامه‌ها بمن کمك میدادند که نظروسیع‌تری پیدا کنم زیرا افکارمرا درجهات مختلف و زمینه‌های گوناگون هدایت میکردند و در من علاقهٔ خاصی برمی‌انگیختند که نه فقط بسوی تاریخ و باستانشناسی بلکه بسوی سایرجنبه‌های زندگی نیزمعطوف میگشت .

این واقعیت که پدرم با وجود تمام اشتغالات و گرفتاریهایش فرصت می‌یافت‌ذهن‌مرا که تازه‌براه می‌افتاد نیزراهنمائی کندموجب‌شادمانی‌فراوان من‌می‌شدوبمن‌نیرو می‌بخشید تا تنهائی وجدائی ودوری از او را که در وضع زندگی آنزمان ما گریزناپذیر بود تحمل کنم .

امیدوارم کودکان ایران بتوانند در قسمتی از آن شادمانی‌ومسرتی که من داشتم سهیم گردند وازین‌راه اندك اندك وطن مرا بشناسندوتفاهمی نسبت به‌آن‌پیدا کنند.

ایندیرا گاندی



ایندیرا نهرو در سنین کودکی و حدود زمانی که این نامه‌ها برایش نوشته شده است.

این عکس مخصوص نشر در ترجمهٔ فارسی ارسال شده است.



یك عکس قدیمی، ایندیرای خردسال ومادرش



ایندیرا و پدرش

مقدمهٔ چاپ اول کتاب

این نامه‌ها درتابستان سال۱۹۲۸
بدخترم « ایندیرا » نوشته شده
است . درآنوقت اودرییلاق «مسوری» درارتفاعات هیمالایا بسر میبرد و من درروی جلگه‌های کم‌ارتفاع پائین بودم . مجموعهٔ آنها نامه‌های خصوصی وشخصی بود که برای یك دختر کوچك ده‌ساله‌فرستاده شده بود.امادوستانی که نظرو راهنمائی آنها برای من بسیار پرارزش‌است درآن نامه‌ها فوایدی دیدند و پیشنهاد کردند که‌آنهارا به‌عدهٔ وسیع‌تر و بیشتری عرضه دارم .

نمی‌دانم‌آیا پسران‌ودختران دیگرهم آنهاراخواهند پسندید یانه؟ امیدوارم کسانی که این نامه‌ها را می‌خوانند

بتدریج بیندیشند که این دنیای ما مثل خانوادهٔ بزرگی از ملت‌هاست. همچنین هرچند یقین ندارم اما امیدوارم آنها بتوانند درموقع خواندن این نامه‌ها قسمتی ازلذتی را که من درموقع نوشتن آنها داشته‌ام بدست آورند.

نامه‌ها بشکلی ناگهانی قطع می‌شوندزیرا آن‌تابستان دراز بپایان‌رسیده بود و «ایندیرا» هم میبایست از کوهستان بازگردد. درتابستان سال‌بعد(۱۹۲۹) برای او ییلاق‌مسوری یا یك آسایشگاه کوهستانی وجود نداشت.

سه‌نامهٔ آخری هم مربوط به‌دوران خاصی هستند و شاید دراین کتاب جای‌مناسبی ندارند. اما این سه‌نامه را نیز بر کتاب افزوده‌ام زیرا تصور نمی‌کنم فرصتی بدست آورم که آنها را دنبال کنم.

متوجه هستم که چون نامه‌ها را بانگلیسی نوشته‌ام دایرهٔ انتشار آنها محدود خواهد بود. طبعاً گناه این امر کاملا متوجه‌خود من‌است. فقط با ترجمه کردن آنهاممکن است که این نقص جبران شود.

الله‌آباد– نوامبر ۱۹۲۹

ج.ن.

مقدمهٔ چاپ دوم کتاب

پیش از آنکه این نامه‌ها را به‌عده‌ای وسیعتر و بیشتر از آنچه دراصل مورد نظر بود عرضه دارم مدتها در بارهٔ آنها تردید داشتم و دو دل بودم امـا استقبال مهرآمیزی که ازطرف مطبوعات ومخصوصاً ازطرف مردم بعمل آمد بمن جرأت بخشید وتردیدوترس مرادورساخت.

چاپ اول آنها مدتهاست که نایاب شده و حتی خود

نویسندهٔ «نامه‌ها» هم یك نسخه ازآنرا ندارد . بدینجهت چاپ دومی از آن فراهم‌شده است. چند اشتباه کوچك، که درچاپ اول بود دراین چاپ اصلاح شده است اما ازجهات دیگردرآن هیچ تغییری راه نیافته است .

استقبالی که‌ازاین کتاب کوچك‌بعمل آمدبمن‌جرأت بخشید که درفکر اضافه کردن نامه‌های دیگری بر آنها باشم اما من خود را به یك معشوقهٔ حسود بخشیده‌ام که خدمت به اوهیچ فرصت‌ومجالی برای پرداختن بکارهای دیگرباقی‌نمی گذارد[1] .

سال گذشته وقتی که در زندان «ننی» محبوس بودم فکردنبال کردن نامه‌ها بنظرم آمد . درآنجا دیگرفرصت‌و مجال کم نبود . امانامه‌های زندان زیادنیستند[2]. درزندان کتاب کافی برای مراجعه وجود ندارد . بعلاوه ذهن من چنان ازساخته شدن تاریخ ، به‌آنصورت که هر روز در هند

۱ـ منظورازاین«معشوقهٔ حسود»فعالیت‌های‌سیاسی‌واجتماعیست که تمام‌وقت نهرورا بخود مشغول میداشت‌واورا بزندان هم‌کشاند.

۲ـ یکی ازاین‌نامه‌ها درکتاب«نگاهی‌به‌تاریخ جهان» نقل شده ونخستین نامهٔ آن‌کتابست.

ساخته میشد ، پربود که دیگر در فکر گذشته‌های مرده و
ازدست رفته نبودم .

وقتی کـه از زندان بیرون آمدم پس از چند هفتهٔ معدود دوباره به‌آنجا بازگشتم و بازماهها درزندان ماندم . معهذا دراول ژانویهٔ امسال درزندان خود تصمیم گرفتم که نامه‌هـا را ادامه بدهم . در این راه پیشرفتهائی هم کردم اما بزودی در ۲۶ ژانویه بطورناگهانی و غیرمنتظره آزاد شدم وبلا فاصله رنجهای خانوادگی[1] و گرداب امور اجتماعی و عمومی مرا در خود گرفتند و باینسو و آنسو کشاندند و دیگر نتوانستم نوشتن نامه‌ها را دنبال کنم . اکنون باز درانتظار آسایش و آرامش مجدد سلول‌زنـدان هستم که بتوانم اینکاررا ادامه دهم.

در این ضمن ایندیرا بزرگ می‌شود و ممکن است دیگر من نتوانم با معلومات و اطلاعـات روز افزون او همراهی کنم .

الله آباد ــ اکتبر ۱۹۳۱

جواهرلعل نهرو

۱ـ اشاره به‌مرگ پدرنهرو ومشکلات دیگرزندگی اوست.

کتاب طبیعت

وقتی که باهم هستیم اغلب دربارهٔ
چیزهای مختلف از من سئوالاتی می کنی و من هم میکوشم
به آنها پاسخی بگویم . اکنون کـــه تو در « مسوری »
هستی و من در « الله آباد » دیگر نمیتوانیم با هم چنین
گفتگوهائی داشته باشیم از این جهت میخواهم گاه بگاه
در بارهٔ داستان زمین خودمان و تقسیمات متعدد آن که

کشور های بزرگ و کوچك میباشد مطالب مختصری برایت بنویسم.

تا کنون چیز هائی دربارهٔ تاریخ انگلستان و تاریخ هند خوانده‌ای اما انگلستان فقط یك جزیرهٔ کوچك بیش نیست وهند نیزهرچند که‌سرزمین پهناور و بزرگیست فقط قسمت کوچکی از سطح زمین میباشد. اگربخواهیم چیزی در بارهٔ این دنیای خودمان بدانیم نباید تنها به کشور کوچکی که ممکنست در آنجا بدنیا آمده باشیم بیندیشیم بلکه باید به تمام کشور ها و تمام مردمی که در روی زمین هستند فکر کنیم.

افسوس میخورم که در این نامه های خود نمیتوانم جز مطالب بسیار مختصری برایت بگویم اما امیدوارم که همین مختصرهم مورد علاقه‌ات واقع گردد وسبب شود که بتمام دنیافکر کنی ومردم‌دیگری را که در آن هستند همچون برادران وخواهران خودمان بدانی.

وقتی که بزرگتر شدی در بارهٔ داستان زمین و مردم آن‌در کتابهای بزرگ، مطالب بسیاری‌خواهی‌خواند و خواهی دید که این سر گذشت از هر داستان یا هر قصهٔ

دیگر که بتوانی بخوانی جالب تروشیرین تر است .

البته میدانی که زمین ما خیلی خیلی کهنسال و پیر است . میلیونهاسال عمردارد . روزگار خیلی خیلی درازی در آن هیچ آدمیزادی زندگی نمیکرد ، نه مردی و نـه زنی . پیش از آنکه انسان در روی زمین پیدا شودحیوان‌ـها و جانوران در آن زندگی میکردند و پیش از پیداـشدن حیوانها روزگارهای درازی گذشت که هیچ موجود جانداری‌در روی زمین نبود .

خیلی دشوار است که تصور کنیم این زمین مـا که امروز تا این اندازه از انـواع حیوانهـا و انسانها پراست روزگاری بدون تمام‌اینها بوده است و هیچ‌موجود جان‌ـداری درآن پیدا نمیشده است . اما دانشمندان و کسانیکه مدتها در بارهٔ این موضوع ها مطالعه و فکر کرده‌اند بما می گویند که روزگارهای دراز زمین خیلی گرم و سوزان بود بطوری که هیچ موجود جانداری نمیتوانست در روی آن زندگی کند .

اگر ما کتاب هـای آنها را بخوانیم و سنگ ها و

فوسیل[1] ها را (که باقیماندهٔ حیوانات قدیمی هستند) مطالعه کنیم خودمان هم میتوانیم ببینیم و بفهمیم که در حقیقت بایدهمینطورها که می گویند باشد .

تو تاریخ را در کتاب ها میخوانی . اما در روزگار قدیم که هنوز انسان وجود نداشت مسلماً هیچ کتابی هم نمی‌توانست نوشته شده باشد . لابد میگوئی پس چطور میتوانیم بفهمیم که در آن زمان ها چه اتفاقاتی روی داده است ؟

بدیهیست که ما نمی‌توانیم بنشینیم و در بارهٔ این چیزها فکر کنیم و همه چیز را با تصور خود بسازیم . البته تصور کردن خیلی جالب و شیرین است زیرا ما با تصورات خود میتوانیم افسانه های پریان را هم بسازیم . اما این قبیل افسانه ها به حقیقت احتیاجی ندارند زیرا بر اساس هیچ یك از واقعیاتی که دیده‌ایم و می بینیم تکیه

۱ـ برای کلمهٔ فوسیل که بمعنی بقایای سنگ شدهٔ گیاهها و حیوانات قدیمی‌است لغت«سنگواره» را وضع کرده‌اند . اما ازآنجاکه این‌کلمه دربسیاری از زبانها بهمین صورت بکار می‌رود در ترجمهٔ فارسی هم عیناً بکار برده شد .

ندارند و فقط محصول خیال و تصورمان هستند درصورتی که آنچه راجع بــه داستان و سر گذشت زمین میدانیم و میگوئیم فقط محصول خیال وتصور نیست .

در واقع هرچند که ما هیچ کتاب و نوشته‌ئی ازآن روزگارهای قدیمی نداریم اما خوشبختانه بعضی چیزها داریم که مثل یك کتاب برای ما مطالب بسیار زیادی نقل می کنند . ما صخره ها وسنگ ها و کوهستانها و دریاها وستاره‌ها و رودخانه‌ها و بیابانها و فوسیل‌های باقیمانده از حیوانات قدیمی‌را داریم .

اینها و چیزهای دیگری مثل اینها کتابهای‌مادر بارهٔ داستان روزگارهای قدیم زمین هستند .

تنها راه واقعی برای فهمیدن داستان‌زمین فقط این نیست کـه در این باره در کتابهای مردم دیگر مطالبی بخوانیم بلکه راه بهتر آن اینست که بخود کتاب طبیعت رجوع کنیم . امیدوارم تــو نیز بزودی بیاموزی کــه چگونه میتوان این داستان را از روی سنگ‌ها و کوهها خواند .

تصور کن که چقدر این کار جذاب و شیرین است .
هر قطعه سنگ که می‌بینی در کنارراه یا در دامنهٔ یك کوه افتاده است می‌تواند یك صفحهٔ کوچك از کتاب طبیعت باشد ومی‌تواند برایت چیزی بگوید البته بشرط آنکه خواندن آنرا بلد باشی .

برای اینکه بتوانی هرزبانی را بخوانی چه هندی چه اردو چه انگلیسی(وچه فارسی) محتاج آن هستی که الفبای آنرا بیاموزی بهمین قرار پیش از آنکه داستان طبیعت را در کتابهای آن یعنی در سنگ ها و صخره‌ها بخوانی باید الفبای آنرا یاد بگیری. چه‌بسا که همین‌حالا هم تا اندازه‌ئی میدانی که چگونه می‌توان این کتاب را خواند.

اگر یك سنگ کوچك گرد و صاف و صیقلی را ببینی آیا چیزی برایت نخواهد گفت ؟ آیا از خودت نمیپرسی که این سنگ چگونه چنین صاف‌وصیقلی‌و گرد و بدون گوشه و بدون لبه‌های تیز شده است ؟ اگر یك سنگ بزرگ را بشکنی و چند تکه کنی ، هر تکه آن

ناصاف است و برای خود گوشه‌های متعدد و لبه‌های تیز دارد .

این سنگهای نوك‌تیز و ناصاف به آن سنگ صاف و گرد وصیقلی هیچ شباهت ندارند پس چگونه آن سنگ صاف بآن شکل گرد و هموار و صیقلی در آمده است؟ اگر چشمهایت خوب به‌بیند و گوشهایت خوب بشنود این‌سنگ هم‌داستان خودرا برایت خواهد گفت .

این سنگ بتو می گوید که یك‌روز گاری،روز گاری خیلی پیش ازاین‌ها ، قسمتی ازیك تخته‌سنگ بزرگ‌بوده است ، درست مثل یك تکه سنگ که از یك تخته سنگ بشکنیم . یا یك تکه سنگ ناصاف بوده است که گوشه‌هاو لبه‌های تیز فراوان داشته است . بعد باران‌ها باریده‌است و کم کم جریان آب آنها آنرا بدره‌ای که درپای کوه بوده کشانده است و جریانهای کوچك آبهای کوه یواش یواش آنرا پیش و پیش‌تر رانده است تا به یك رودخانهٔ کوچك رسانده است . رودخانه کوچك هم آنرا همراه خود بـه یك رودخانهٔ بزرگتر آورده است . در تمام این مدت آن

تکه سنگ درته رودخانه می‌غلطیده و در اثر این غلطیدن
یواش یواش گوشه‌هایش ازمیان رفته است و به یك سنگ
صاف و گرد وصیقلی مبدل شده است و باین ترتیب آن
سنگ ناصاف‌و گوشه‌دار بصورت سنگ گرد و صافی که
می‌بینی در آمده است. عاقبت‌هم دریك جایی این‌سنگ از
رودخانه بیرون افتاده است و تو آن را پیدا کرده‌ای. اگر
رودخانه آنرا همچنان باخود برده بود این سنگ بازهم
کوچکتر میشد تا اینکه عاقبت بصورت یك سنگریزه و
ماسه درمی آمدودر کناره‌های‌دریا به‌برادران‌خودمی‌پیوست
وجزء شنهای زیبای ساحل‌دریا میشد که بچه‌ها با آن بازی
می کنند و با آنها برای خود قصر میسازند.

وقتیکه یك تکه‌سنگ کوچك میتواند اینهمه‌مطلب
برایت بگوید آیا ازتمام تخته سنگها وصخره‌ها و کوه‌هاو
اینهمه‌چیزهای دیگر که دوروبرخودمان‌می بینیم‌چه‌چیزها
میتوان آموخت؟

۲

چگونه تاریخ
آغاز زمین نوشته شده است

در نامهٔ دیروزم برایت نوشتم که ما باید آغاز سرگذشت زمین را از روی کتاب طبیعت بیاموزیم. این کتاب شامل تمام چیزهائی میشود که در اطراف خود می بینی. صخره ها، کوهها، دره ها، رودها، دریاها و آتش فشانها همه قسمت های مختلف این کتاب هستند. این کتاب همیشه در برابر ما گشاده است. اما در میان

ما عدهٔ کسانی که به‌آن توجه میکنند یـا میکوشند آنرا بخوانند خیلی کم‌و ناچیز است!

اگرما یاد بگیریم که چگونه میتوان این کتاب را خواند و فهمید، چه داستان‌ها وسرگذشت‌های شیرینی که برایمان نقل خواهد کرد. داستانهائی کـه میتوانیم در صفحات‌سنگی این کتاب بخوانیم ازداستان پریان‌هم‌زیباتر وجذاب‌ترخواهد بود.

همچنین ازروی این کتابست که میتوانیم دربارهٔ آن روزگارهای بسیار قدیم که حتی‌هیچ آدمیزاد یاحیوانی هم در روی زمین ما زندگی نمیکرد مطالبی‌بیاموزیم.

وقتیکه ما مطالعهٔ این کتاب را دنبال کنیم خواهیم دید که پس ازمدتهای درازنخستین حیوانات پیدا شده‌اند وبعد بدنبال آنها حیوانات بیشترو‌بیشتری بوجودآمده‌اند وبعدازآنها آدمیزاد یعنی نخستین مـردان و زنـان پیدا شده‌اند. مردان و زنانی که با آنچه اکنون می‌بینیم‌بسیار متفاوت بوده‌اند. آنها وحشی بودند و با حیوانات فرق زیادی نداشتند اما تدریجاً و کم کم برای خود تجربه‌هائی آموختند و بفکر کردن پرداختند. نیروی‌فکر، آدمیزاد

را ازحیوانات ممتازساخت . همین‌نیرو آنها را ازقویترین وبزرگترین حیوانات‌وحشی‌هم نیرومندترساخت .

امروزمی‌بینی که یك آدم کوچك روی سریك فیل بزرگ می‌نشیند و او را وادار میسازد که هرچه دلش میخواهد برایش انجام دهد .

فیل‌خیلی‌بزرگ‌وقوی‌است، خیلی‌قوی‌تر از«فیلبان» کوچکی که روی گردنش‌می‌نشیند . باوجود این«فیلبان» میتواند فکر کندوچون بهتراز فیل فکر میکند ارباب و آقای فیل شده است و فیل خدمت‌کار اومیگردد.

باین قرار بتدریج که فکر انسان بیشتر رشد میکند با هوش‌تروروشن‌بین‌تروعاقل‌ترمیشود . چیزهای‌فراوانی کشف‌میکند . میفهمد که چگونه‌آتش‌روشن کند؟چگونه زمین‌را بکارد و برای‌خودش‌درآن‌غذا برویاند؟چگونه‌برای لباس خود پارچه ببافد وبرای سکونت خودمنزل بسازد ؟

جماعاتی از آن مردان و زنان قدیمی عادت کردند که با هم زندگی کنندوباین ترتیب نخستین شهرهابوجود آمد . پیش ازآنکه‌شهرها ساخته شود مردم دریکجاساکن نبودند و معمولا از یك جا بجای دیگر منتقل میشدند .

احتمال دارد که در آن موقع مردم در یك نوع چادرزندگی میکردند وصورت چادر نشین ها را داشتند.

در آنوقت انسان هنوز نمیدانست که چگونه میتواند غذای خودش را از زمین بدست آورد . بـه این جهت در آنزمان نه برنج وجودداشت و نه گندم کـه از آنان نان درست کنند. در آنزمان ها حتی سبزیها و بسیاری ازچیزهائی که امروزمیخوریم وجـود نداشت و ناشناس بـود . شاید فقط بعضی میوه‌های وحشی طبیعی وجود داشت که انسان آنروزی آنهـا را میخورد . مسلما بیشتر مردم از گوشت حیواناتی که شکار میکردند ومیکشتند میخوردند و با آن زندگی می کردند .

وقتی که شهرها رشد پیدا کرد مردم هنرهای زیبا را هم آموختند . همچنین نوشتن را نیزیاد گرفتند . اما تـا مدتهای زیاد هنوز کاغذ وجـود نداشت که بـر روی آن بنویسند . مردم آن زمان برروی پوست درخت «بهوجپاترا» مینوشتند .

تصورمیکنم این درخت را به انگلیسی «بیرچ» می گویند . همچنین برگ درخت های نخل را برای نوشتن بکارمی بردند .

بعدها کاغذ پیدا شد و نوشتن خیلی آسان‌تر گشت . اما هنوزهم‌تامدتها ماشین‌های چاپ نبودونمیشد مثل‌امروز کتابها را درهزاران نسخه چاپ‌ومنتشر کرد .

درآنوقت کتاب‌ها را بادست وباکمال‌دقت‌مینوشتند باین جهت مسلماً کتابهای زیاد وجود نداشت . نمیشد به یك کتابفروشی رفت ومثل امروز یك جلد کتاب خرید . هر کس کتابی می‌خواست باید کسی را پیدامیکرد که از روی آن کتاب یك نسخه دیگر برایش بنویسد و این کارهم وقت زیاد میگرفت اما در عوض مردم در آن زمان خط خوشی داشتند و خیلی قشنگ مینوشتند . امروز در کتابخانه‌های‌خودمان کتابهای فراوانی داریم که‌باخطهای بسیارخوش و زیبا و با دست نوشته شده‌اند . مخصوصاً در هندما کتابهائی بزبانهای «سانسکریتی» و«فارسی» و«اردو» داریم که باین ترتیب نوشته شده اند. اغلب کسی که نسخهٔ کتاب جدید را مینوشت دراطراف صفحات آن نقوش گل و بوته‌های زیبائی هم میکشیدوتزئیناتی درست میکرد.

با رشد و توسعهٔ شهرها ، کم کم کشورها و ملت ها

تشکیل شدند . مردمی که دریك کشور زندگی میکردند وبهم نزدیك‌تر بودند طبعاً بایکدیگر بیشتر آشنا میشدندو تصورمیکردند ازمردمان دیگری که در کشورهای دیگر زندگی میکنند بهترهستند و در کمال حماقت با دیگران می‌جنگیدند. آنها نمی‌فهمیدند وحتی امروز هم بسیاری ازمردم نمی‌فهمند که جنگیدن مردم‌باهم‌و کشتن یکدیگر احمقانه‌ترین کاریست که انسان میتواندبکند. این‌کاربرای هیچکس فایده‌ای ندارد .

برای آموختن سر گذشت شهرها و کشورها در آن روزگاران باستانی گاهی اوقات کتابهای قدیمی و کهنه‌ای بدست می‌آوریم . اما این کتابها زیاد نیستند . در مقابل چیزهای دیگری هستند که بما کمك میدهند . مثلابعضی ازپادشاهان‌وامپراطوران باستانی گزارش‌سلطنت وحکومت خودشان را برلوح‌ها و ستونهای سنگی مینوشتند . کتابها مدت‌درازی باقی نمیمانند . کاغذهای آنهامیپوسد یاموش‌خوردگی پیدامیکند. اما سنگ‌هاروزگارخیلی‌طولانی‌تری دوام میکنند . شاید ستون سنگی « آشوکا »[1] را در ارگ

1ـ آشوکا ازپادشاهان بزرك‌وباستانی هند استکه درتاریخ هند، تقریباً مقام‌داریوش بزرك را درتاریخ ایران‌دارد .

شهرالله‌آباد بخاطرداشته باشی. برروی این ستون سنگی یك اعلامیه از طرف «آشوکا» کنده شده است. او یکی ازپادشاهان بزرگ هند بودوصدها سال پیش سلطنت داشت.

اگر به‌موزهٔ شهر «لکنهو» بروی کتیبه‌ها و لوح‌های سنگی فراوانی خواهی دید که برروی آنها کلماتی کنده و نوشته شده است.

درموقع مطالعه تاریخ باستانی و قدیمی کشورهای مختلف مطالبی دربارهٔ چیزهای بزرگی که درچین و مصر بوجودآمده بود خواهیم‌آموخت. این چیزها خیلی پیش، درروزگارهای قدیم و دردورانی که کشورهای اروپاهنوز از قبیله‌های وحشی پربود وجودداشت.

همچنین مطالبی در بارهٔ روزهای عظمت هند و دورانیکه منظومه‌های «رامایانا» و «مهابراتا»[1] نوشته‌شدند و هند کشوری بزرگ ونیرومند بود خواهیم آموخت.

امروز کشورما بسیارفقیراست‌ومردمی‌خارجی‌برآن

۱ـ «رامایانا» و «مهابراتا» دومنظومهٔ قدیمی‌وباستانی‌هنداست که درهند، مثل «شاهنامه» درایران‌میباشد. درآخرهمین‌کتاب مطالب بیشتری دربارهٔ آنها هست.

حکومت میکنند . ما حتی در کشورخودمان آزاد نیستیم و نمیتوانیم آنچه میخواهیم بکنیم . اما همیشه وضع چنین نبوده‌است وشاید اگرماجداً بکوشیم بتوانیم کشورخودمان را دوباره آزاد سازیم و بتوانیم سرنوشت مردم فقیر آنرا بهتر کنیم وهند را نیز مانند بعضی کشورهای امروز اروپا بصورتی درآوریم که برای زندگی مطبوع باشد[1] .

درنامهٔ بعدی سرگذشت جذاب وشیرین زمین را از آغاز آن برایت شروع خواهم کرد .

1 ـ خوانندگان گرامی توجه دارند که این مطالب سال‌ها پیش نوشته‌شده استکه انگلیسیان برهند مسلط بودندوحکومت‌داشتند.

۳

بوجود آمدن زمین

میدانی کــه کرهٔ زمین بدور خورشید میچرخدو کرهٔ ماه هم بدور زمین حرکت میکند. همچنین شاید میدانی کرات دیگری هم هستند که مثل زمین ما بدور خورشید میچرخند. تمام این کرات که زمین ما هم جزئی از آنهاست «سیاره های» خورشید نامیده میشوند. زیرا در سیر و حرکت هستند و بدور خورشید میچرخند.

«ماه» که بدور زمین میچرخد یك « وابستهٔ زمین »
نام دارد زیرا وجودش بــه زمین وابسته است . سیاره های دیگرهم مانند زمین ما برای خود یك یاچند «ماه» دارند . خورشید و سیاره هایش باضافه وابستههایشان که « ماه ـ ها» باشند مجموعاً یك خانوادهٔخوشبختـرا تشکیل میدهند وهمگی باهم «منظومهٔ خورشیدی » نام دارند .

آنهارااز آنجهت بنام خورشیدو«خورشیدی»مینامند که متعلق به خورشید هستند و در واقع خورشید پدرتمام آنهاست و این سیاره ها و ماه هـا که منظومهٔ خورشیدی نامیده میشوند همه ازخورشید بوجود آمدهاند .

هنگام شب وقتی که بهآسمان نگاه میکنی هزاران ستارهٔ کوچك و بزرگ درآن می‌بینی . ازمیان تمام آنها فقط چندتائی«سیاره» هستند درواقع اینهارا نمیتوان «ستاره» نامید وستاره نیستند زیرا ازخودشان روشنی ونور ندارند .

آیا میدانی فرق یك «سیاره» با یك «ستاره»چیست ؟

آیا میتوانی آنها را ازیکدیگر تشخیص بدهی؟

«سیاره»ها مثل‌زمین‌مادرمقایسه باستارهها درحقیقت بسیار کوچك هستند . اما درآسمان نسبت بــه ستارههای

دیگر بزرگتر بنظر میرسند . دلیل این وضع آنست کـه سیاره‌ها از ستاره‌ها بما نزدیکتر هستند . همانطور که ماه که در واقع یك بچه بسیار کوچولو در خانوادهٔ منظومه شمسی است بنظر ما خیلی بزرگ جلوه میکند زیرا از ستاره‌ها وسیاره‌های دیگر بما خیلی نزدیکتر است .

راه درست تشخیص ستاره‌ها از سیاره‌ها اینست کـه وقتی به آنها نگاه میکنی به‌بینی آیا چشمك میزنند یا نه ؟ ستاره‌ها همیشه چشمك میزنند اما سیاره‌ها چشمك نمیزنند ونورشان آرام است . زیرا سیاره‌ها خودشان روشنائی ندارند وفقط باین جهت روشن هستند کـه از خورشید ما روشنی میگیرند و مثل آیینه نور خورشید را منعکس میسازند . نوری که ما ازاین سیاره‌هاو ازماه می‌بینیم درواقع انعکاس نورخورشید است که بر آنهامیتابد . درصورتیکه ستاره‌های واقعی هر کدام مثل خورشید ما هستند و خودشان نور و روشنائی دارند . این نوروروشنی هم‌از آنجهت است که همه آنها مثل کراتی آتشین مشتعل وسوزان هستند .

خورشیدماهم درحقیقت ستاره‌ایست ازنوع ستاره‌های دیگری که درآسمان می‌بینیم و شبها بماچشمك میزنند .

منتها چون ازستاره‌های دیگر بمانزدیکتر است ، بنظرمان بزرگتر می‌آید وما آنرا بشکل‌یك سینی بزرگ یایك‌توپ بزرگ آتشی‌می‌بینیم .

باینقرار زمین ما از خانوادهٔ خورشید یعنی منظومهٔ خورشیدی است ومثل‌یکی ازسیاره‌های دیگرمیباشد که از خودشان‌نوروروشنی ندارند .

مــا فکرمیکنیم کــه زمین خیلی بزرگ است . در حقیقت‌هم‌زمین‌نسبت‌بخود ما که موجودات خیلی کوچکی هستیم بسیاربزرگ است بطوریکه اگرما بایك‌قطار تندرو راه‌آهن یا با یك کشتی بزرگ و سریع سفر کنیم‌هفته‌هاو ماهها طول میکشد تا ازیك قسمت زمین به‌یك‌قسمت‌دیگر آن‌برویم[1] اما با وجودآنکه زمین بنظر ما اینقدر بزرگ است درحقیقت مثل‌یکی ازذرات خـاك و غبار میباشد کــه وقتی‌نورخورشید ازداخل پنجره بیك اطاق تاریك‌میتابددر روشنائی دیده‌میشوند .

خورشید که زمین را روشن‌میکند میلیونها کیلومتر اززمین ما دوراست و ستاره‌های دیگر خیلی بیشتر از مــا

---

۱ ـ درموقعی که این‌نامه نوشته شده است مسافرت با هواپیما باندازهٔ امروزرواج نیافته بود .

دورند .

ستاره شناسان یعنی کسانیکه دربارهٔ ستاره‌ها مطالعه میکنند بما میگویند که درروزگارهای خیلی خیلی قدیمی زمین ما و تمام سیارات دیگرجزء خورشید بوده‌اند .

خورشید درآن موقع هم همان‌طور که حالا هست توده ای از مواد سوزان و مشتعل و فوق العاده گرم بوده است .

گاه بگاه قطعه‌های کوچکی ازخورشید جداشده و درفضا پرتاب گشته است . این قطعات دیگر نمی‌توانستند به پدرخودشان که خورشید بود به پیوندند وبچسبند ولی انگار که آنها را با یك طناب ناپیدا به خورشید بسته‌باشند همه‌به‌آن پیوندداراند وبدورخورشید میچرخند .

این ستاره‌ها را یك نیروی عظیم که «نیروی جاذبه» نام دارد درفاصلهٔ معینی نسبت به خورشید نگاه داشته است وهمین نیروست که من آنرا برایت بصورت یك‌طناب ناپیدا وصف کردم . این نیرو هر چیز کوچکتر را بسوی چیز بزرگتر جذب میکند و در زمین ماهم همه چیز را بسوی زمین میکشانـد . در اثـر همین نیروست کـه اشیاء

وزن پیدا میکنند و بـروی زمین میافتند . چون زمین بزرگترین چیزیست که نزدیك ماست همه چیز را بسوی خود جذب میکندومیکشاند .

باینقرارزمین ما هم مثل‌سیارات دیگردر ابتدا جزء خورشید بوده است ویك زمانی از خورشید جدا شده و در فضا پرتاب گشته است و در فاصلهٔ معینی از خورشید قرار گرفته و بدورآن می‌چرخد و در عین حال بدور خودش هم میچرخد .

وقتیکه زمین ازخورشید جدا شد بصورت خورشید بود . یعنی مثل یك توپ آتشین و سوزان بود که گازهای مختلف وهوای سوزانی آنرا احاطه کرده بود . اما چون زمین‌خیلی کوچك‌بود دراثرحرکت‌درفضا پس‌ازمدت‌های طولانی کم کم سرد شد.

خورشید هم بتدریج و کم کم سرد میشود وحرراتش را ازدست میدهد. منتهاچون خورشید نسبت بزمین خیلی خیلی بزرگتر است ، میلیون ها سال طول میکشد تا مقداری‌از حرراتش را از دست بدهد ومیلیون‌ها سال طول

خواهد کشید تا خورشید هم مثل زمین سرد بشود. ولی زمین که کرهٔ بسیار کوچکیست ومثل‌ذره‌ای درفضامیباشد درمدت خیلی کمتری که البته برای ما هزاران هزار سال میشود سردشد.

بدیهی است وقتیکه زمین خیلی گرم و داغ‌وسوزان بوده‌هیچ‌چیزی نمی‌توانست درروی‌آن وجود داشته باشد و زند گی کند. در آن زمان نه انسان‌بود ونه‌حیوان، نه‌درخت و نه گیاه. همه چیز در روی زمین شعله‌ور و سوزان و مذاب بود.

پس ازمدت‌های دراز در همان وقت که زمین هنوز کاملا سرد نشده بود همانطور که سابقاً قسمتی از خورشید جدا شده و بصورت زمین درآمده بود، که بدور خورشید می گردد، یك‌قطعه هم اززمین جداشد که بصورت یك کره جدا گانه درآمد که بدور زمین می گردد و آن قطعه جدا شده همین «ماه» است که درآسمان می‌بینیم.

بعضی ازدانشمندان که در این موضوع ها مطالعه و تحقیق کرده‌اند فکرمی کنند که ماه از آن ناحیه زمین

بریده و جـدا شده است کـه حفرهٔ وسیع و پهناور آن امروز بصورت اقیانوس آرام میان آمریکا و آسیا قرار دارد .

درهر حال بطوریکه گفتم زمین درطول هزاران سال کم کم گرمای شدید خود را ازدست میداد و بتدریج سرد میشد . این کار روزگاران بسیاردرازی طول کشیده است . کم کم سطح زمین خیلی سردتر شد . اما درون آن بازهم گرم وداغ باقی مانده است.

حتی همین حالا اگرچاه بسیارعمیقی حفر کنیم یا به اعماق معدن های زغال سنگ کـه در دل زمین کنده شده‌اند فرو برویم هرچه پائین‌و پائین‌تر برویم گرما و حرارت بیشتر خواهد شد . احتمال دارد که اگر بتوانیم به اندازه کافی به‌اعماق زمین فرو برویم خواهیم دید که قلب زمین‌ما سرخ‌و گداخته، سوزان ومذاب است.

ماه نیز که اززمین جدا شده بود و در ابتدا گرم و سوزان بود کم کم سردمی‌شد . منتها چون ماه اززمین هم خیلی کوچك‌تر است خیلی‌زودتر اززمین سردشده است . و اکنون بشکل مطبوعی سرد بنظر میرسد.

آیا اینطور نیست؟

حتی بعضی ازشاعران وبعضی ازمردم آنرا «ماه سرد» مینامند. شاید هم اکنون تمامی سطح ماه از یخچال‌های دائمی ودشت‌های یخ پوشیده است.[1]

وقتی که زمین سرد شد. تمام بخاراتی که در هوای اطراف آن جمع بود بصورت آب مایع در آمد و احتمال دارد که تا مدتها بشکل بارانهای شدید و دائمی بروی زمین میباریده است.

ظاهراً آب همین باران‌های عظیم، گودیها وحفره‌هائی را که درروی سطح چین خوردهٔ زمین بوجود آمده بود، پر کرده است و به این شکل، اقیانوس‌های بزرگ ودریاها و بعضی ازدریاچه‌های بزرگ بوجود آمده اند که آب آن‌ها هم تامدت‌ها خیلی گرم و داغ بوده است.

وقتی که زمین باز هم سردتر شد وآب اقیانوس-

---

۱ ـ با پیشرفتی که علوم پیدا میکنند امید زیاد هست که پس ازچندین سال دیگر انسان بتواند بکرهٔ ماه برود و اسرار آنراهم کشف کند. چه بساکودکانی که امروزاین سطوررا میخوانند خودشان بتوانند بکرهٔ ماه بروند.

ها هم کم کم سردتر گشت دیگر ممکن میشد که موجودات زنده در روی زمین ــ چــه در روی سطح زمین و چــه در آب دریاهــا و اقیانوس ها ــ بوجود آیند و زندگــی کنند و به این شکل کم کم زندگــی در روی زمین آغاز گشت .

دربارهٔ آغاز حیات و زندگی در روی زمین در نامهٔ آینده‌ام صحبت خواهم کرد .

٤

نخستین موجودات زنده

در نــامهٔ سابق دیدیم کــه زمین روزگاران درازی گرمتر از آن بود کـه موجودات زنـده بتوانند در آن زندگی کنند و حیات در آن وجود داشته باشد.

طبعاً این سؤال پیش می آید که پس چه وقت زندگی در روی زمین آغاز گشت و آیا نخستین موجودات زنده چه چیز-هائی بودند؟

این سؤال بسیار جالب توجه و جذاب است اما پاسخ دادن بآن هم خیلی دشوار میباشد .

خوبست اول ببینیم که اصولا زندگی چیست و چه چیزهائی زنده هستند .

ممکن است بگوئی که انسانها و حیوانهائی کـه در اطراف ما هستند و حرکت می کنند موجودات زنده هستند اما درختها ، بوته ها ، گلها و گیاهها چطور؟ بیقین آنها هم موجودات زندهای میباشند زیرا آنها هم رشد میکنند ، آب می آشامند ، غذا میخورند، نفس میکشند ومیمیرند

شاید فرق اصلـی و اساسی میان یك درخت و یك حیوان فقط از آن جهت باشد که درخت از جای حرکت نمیکند وجابجا نمیشود درحالیکه حیوانات حرکت میکنند و جای خود را تغییر میدهند .

اگر یادت باشد یکروز در باغ نباتات لندن[1] چند

۱ـ درسال ۱۹۲۶ یعنی دوسال پیش اززمان نوشتن این نامه ها نهرو باهمسرش و دخترش که در آن وقت هشت ساله بود باروپا رفت ومدتی بیش ازیکسال درآنجا ماند . بعضی از مطالبی که دراین نامهها دیده میشود با اشاره بمشاهدات وخاطرات آن سفر نوشته شده است .

گیاه نشانت دادم که به آنها گیاه شکارچی میگویند . آن گیاه‌ها وقتی مگسی روی بر گشان می‌نشیند خود راجمع میکنند و مگس را میگیرند و میخورند ولی اینها درظاهر گیاه هستندنه حیوان. در مقابل بعضی حیوان‌هاهم هستند که‌مانند گیاه‌ها هر گز از جای‌خودحر کت نمیکنندمانند اسفنج‌ها ومرجان‌هائی که دراعماق دریاها زند گی دارندو جزو حیوانات حساب میشوند .

در واقع بعضی موجودات‌هستند که بزحمت میتوان گفت آیاحیوان هستند یا گیاه .

بعدهـا موقعیکه «گیاه شناسی» یعنی علمی کـه با نباتات و گیاه ها سر و کار دارد و«حیوان شناسی» یعنی‌علم شناختن حیوانات‌وجانوران‌رابیاموزی این قبیل موجودات شگفت انگیز را هم خواهی شناخت کـه نه کاملا حیوان هستند ونه گیاه .

بعضی ها میگویند کـه حتی سنگها و جمادات هم یکنوع‌زند گی دارند ویك نوع‌درد و رنج‌را احساس‌میکنند اما باور کردن این حرف خیلی آسان نیست .

شاید بخاطر داشته باشی که وقتی در شهر «ژنو» (در کشور سویس) بودیم یك روز آقائی بدیدن ما آمد که اسمش «سرجا گادیش بوس» بود .

آن آقا با آزمایشهای خودنشان داده است که گیاهها زندگی پهناور و بزرگی در خود دارند و همان آقا یکی از کسانیست که فکر میکندحتی سنگ‌ها وجمادات‌هم برای خودیکنوع زندگی دارند .

بدینقرار می‌بینی که جواب این سؤال خیلی آسان نیست که آیا چه چیزی زنده است و چه چیز زنده نیست ؟

فعلا ما سنگها و جمادات را از موجودات زنده کنار میگذاریم و فقط گیاهها و حیوانات را زنده میشماریم . بطوری که میدانی و می‌بینی امروز تعداد انواع موجودات زنده بسیار زیاد ومتنوع ومختلف است .

بالاتر ازهمهٔ موجودات‌زنده، انسان قرار دارد که‌تمام مردان و زنان جهان از جمله آنها میباشند . بعضی از آنها بسیار زیرك و دانا و باهوش‌هستند وبعضی هم‌ابله و کودن

و کم فهم میباشند .

بعد از انسان انواع حیوانات هستند که درمیان آنها هم بعضی ها مانندفیل والاغ و مورچه خیلی باهوش وچیز فهم میباشند و بعضی‌ها هم بسیاربیهوش وابله هستند .

پس از این حیوانات ماهی ها و جانوران دیگری که‌دردریا زندگی‌میکنندهستند که از نظرزندگی‌درمرحلهٔ پائین تری جای دارند .

بالاخره درآخرین‌صف موجودات زنده وحیوانات، اسفنج ها و مرجان ها و ستاره های دریائی‌وموجودات‌شبیه آنهاهستند که نیمه حیوان ونیمه گیاه میباشند .

بعد هم گیاه ها هستند .

اکنون بایدببینیم آیا تمام این‌انواع مختلف‌حیوانات وجانوران بطور ناگهانی و یکباره و یك روزه با هم پیدا شده‌اند یا بتدریج و کم کم ؟

آیا چگونه میتوانیم این مطلب را بفهمیم ؟ ما کتابی نداریم که در همان زمانهای بسیار قدیمی نوشته‌شده باشد و این مطالب را برای ما بگوید . ولی آیا کتاب

طبیعت نمیتواند دراین‌موضوع بما کمك بدهد؟ چرا. دراین جاست که کتاب طبیعت بما کمك میکند و بسیاری مطالب را از روی آن می آموزیم و می‌فهمیم.

گاهی اوقات در صخره‌ها و تخته سنگهای قدیمی شکل استخوانهای بعضی حیوانات را پیدا میکنیم که بشکل سنگ درآمده‌اند این سنگهارا «فوسیل» میگویند.[1]

وقتی این قبیل سنگهارا پیدامی کنیم می‌توانیم بگوئیم موقعی که آن سنگها تشکیل می‌شده است یعنی در روزگاران خیلی خیلی قدیمی، حیواناتی که شکل استخوانشان در سنگها باقی مانده است زندگی می کرده‌اند.

اگر یادت باشد خودت هم بسیاری ازاین قبیل فوسیل‌ها واز این قبیل آثار حیوانات بزرگ و کوچك قدیمی را که بعدها سنگ شده‌اند در یکی از موزه‌های لندن[2] دیده‌ای.

وقتی که حیوانی می‌میرد قسمتهای گوشتی و نرم بدنش بزودی می‌پوسد ومتلاشی‌می‌شود و ازمیان می‌رود اما

۱ـ به حاشیهٔ صفحهٔ ۱۶ رجوع شود.

۲ـ موزهٔ جنوب‌کنسینگتن South Kensington Museum

استخوانهایش مدت خیلی زیادی باقی‌میماند وحتی بصورت سنگ درمی آید .

همین سنگهاست که بدست ما می‌افتد و بوسیلهٔ آنها دربارهٔ‌حیواناتی که درروزگارهای بسیاردور گذشته‌زندگی میکرده‌اند اطلاعاتی بدست می آوریم .

اما بعضی حیوانات ساده مانند ستاره‌های دریائی نیز هستند که‌اصلااستخوان ندارند. دراینصورت‌وقتیکه‌میمیرند بدنشان بـزودی متلاشی میشود وهیچ چیزی از آنها بجا نمی‌ماند که بعدها بتوان از روی آنها چیزی فهمید .

اکنون وقتی که سنگها و صخره های قدیمی را که آثار حیوانات مختلف درآنها هست با دقت مطالعه میکنیم ومجموعه های استخوان های قدیمی را که پیدا شده است جمع آوری میکنیم میتوانیم ببینیم کـه همهٔ حیوانـات یك‌باره پیدا نشده‌اند وباهم زندگـی نمی کرده‌اندبلکه در دورانهـای مختلف انـواع مختلفی از حیوانات وجـود داشته‌اند .

از آثار حیواناتی که باقی مانده است چنین معلوم

میشود که در آغاز فقط حیوانات بسیار ساده‌ای در دریا ها بوده‌اند که مثل بعضی از حیوانات کـه امروز هم در دریاها زند گی می کنند صدف داشته‌اند .

وقتی که بکنار دریا می‌روی می‌بینی مقدار زیادی صدفهای بزرگ و کوچك زیبا در آنجاهست که به آنها گوش‌ماهی نیزمی گویندو معمولا آنها را جمع می کنی .

میدانی کـه این صدفها همه پوشش‌هـای حیوانات کوچکی هستند که در دریا زند گی می کنند و موقعی که میمیرند صدف خالیشان بوسیلهٔ امواج آب بکنار ساحل می آید .

در میان‌فوسیل ها وسنگهای بسیار کهنه هم فقط آثار این قبیل صدفها که‌در روزگارهای بسیار قدیمی بوده است باقیست و معلوم میشود کـه درآن زمانهـا فقـط این قبیل موجودات زنده وجود داشته‌اند .

در سنگهای دوره هـای بعد بقایـا و آثار حیوانات بزرگتر و کاملتری‌را هم‌پیدامیکنیم . مانندبعضی‌خزندگان و جـانوران عظیـم که‌حتی ازفیل‌هـای امـروزی ما هم

بزرگتر بوده‌اند و بعضی پرندگـان وحیوانات کـه تـا اندازه‌ای بـآنچه امروز هم‌هست شباهت‌دارند . بالاخره در سنگهای‌زمانهای‌خیلـی بعدآثار وبقایای انسان را هم‌پیدا میکنیم .

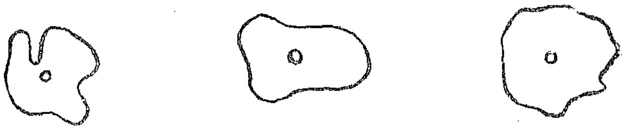
بدین قرار چنین بنظرمیرسد کـه انگار در ظهور و پیدا شدن جانوران‌و حیوانات نظم معینی وجود داشته‌است یعنی ابتداساده ترین حیوانات پیدا شده‌اند وبعد حیوانات عالی ترو کاملتری کـه هردسته نسبت بدستهٔ دیگر کاملتر بوده‌اندتا اینکه میرسیم بانسان که خود در واقع عالیترین وکاملترین نوع حیوانات است .

این موضوع که آیـا اسفنج ساده دریـائی و ستارهٔ دریائی یعنی حیوان بسیار ساده و ابتدائـی چگونه تکامل یـافته و تغییر شکـل پیدا کـرده و بشکـل عـالی‌تـری درآمده است خود یکی از جالب‌ترین موضوعهای مطالعه است کـه شاید یکروز در این بـاره هـم مطـالبی برایت بگویم امـا اکنون دربارهٔ نخستین موجودات زنده صحبت میکنیم .

احتمال دارد در موقعی کـــه زمین‌سرد شد، نخستین جانداران که در آن‌پیدا شدندموجودات‌ساده و نرمی بودند که بسفیده تخم مرغ شباهت داشتند و هیچگونه صدف یا استخوان در بـــدنشان نبود و در اعماق دریا هـــا زند گی می کردند .

از آنجا که بدن آنها استخوان و صدف نداشته است هیچ نوع اثری هم از آنها باقی نمانده و هیچ نوع فوسیل از آنها در دست نداریم وپیدا نمی کنیم . باین جهت دربارهٔ آنها باید کمابیش حدس بزنیم .

امروز هم موجودات زنده‌ای در دریاها هستند که از نوع ستاره های دریائی یا همین مـوجودات ساده هستند و و میتوانیم زند گـــی آنهـــا را مطالعـــه کنیم . شکل آنهـــا معمولا گـــرد است امـــا چون استخوان یـــا صدف ندارند



شکلشان هـم‌دائماً تغییرمی کند. آنهـا تقریباً باین‌شکل‌ها هستـنـد .

وقتی بآنها خوب نگاه بکنی میبینی که نقطه‌ای در وسط آنها هست . این نقطه که مثل دانه یا هستهٔ آنهاست «نوکلئوس» نام داردو مثل‌یك نوع‌قلب‌برای این‌موجودات می‌باشد که زندگیشان با آن بستگی دارد .

این حیوانات یا موجودات ، یا هر چه اسمشان را بگذاریم ، بشکل عجیب و غریبی زیاد می‌شوند . در واقع زیاد شدن آنها باین صورت است که هریکی از آنها بدو قسمت تقسیم میشود و به دو موجود شبیه به اولی مبدل میگردد .

این تقسیم باین شکل است که ابتدا در یك جای این موجود فرورفتگی پیدا میشود و آن قسمت ظریف تر و نازك تر میگردد . این نازکی کم کم زیادتر میشود تا اینکه بالاخره موجود مزبور بدو قسمت می‌شود که هردو قسمت شبیه اولی هستند . این تقسیم تقریباً بشکل زیر صورت میگیرد :



بطوری که می‌بینی «نوکلئوس» یا قلب این موجود هم مانند خودش بدو قسمت می‌شود و هرقسمت آن بیکی از تقسیم‌هامیرود و باین‌ترتیب حیوان‌یاموجود زندهٔ مزبور تقسیم وزیاد می‌شود .

احتمال دارد کــه نخستین جــاندارانی که در روی زمین بوجود آمده‌اند چیزهائی‌شبیه باین موجودات واین جانداران یك سلولی بوده‌اند .

چه مظاهرساده و ناچیزی برای زندگی و حیات‌به این عظمت !

درآنموقع درتمام زمین هیچ موجود یاحیوان‌عالیتر وبهتر وکاملتری وجود نداشته است . حیوانات واقعی هنوز بوجود نیامده بودند و هنوز میلیونها سال هم طول داشت‌تا انسان پیدا شود .

در واقع بدنبال این موجودات زنده ساده وابتدائی، ابتدا گیاهها و جانوران دریائی ساده و صدفها و خرچنگها وکرمها بوجود آمدند و بعــد از آنها ماهیها پیدا شدند . البته دربارهٔ این دستهٔ اخــیر از حیوانات قــدیمی مطالبی

میدانیم زیرا این حیوانات قسمت های‌صدفی و استخوانی داشتند و آثارشان برای ما بجا مانده است وبدست مارسیده است و ما بوسیلهٔ این آثـار میتوانیم در بارهٔ آنها مطالعه کنیم .

لابد میگوئی که آیا این آثار چگونه باقی مانده است وچگونه‌بقایای‌حیواناتی که‌در ته‌دریاها بوده‌اندبدست ما رسیده است !

وقتی که آن حیوانات صدف دار یا استخوان دار که در دریا زندگی میکردند میمردند صدف یا استخوانشان‌در گل‌و لای ته دریا ها باقی میماند . بعد گل و لای تازه و شن ریزه روی آنها را میپوشاند و باین ترتیب آنها بخوبی محفوظ میماندند آن گل و لای کف دریا که صدفها را در خود داشت بر اثر فشار طبقات گل و لای بعدی و شن هائی که بروی آنها می‌نشست کم کم سخت وسفت میشد وسنگ میشد . این سنگ‌ها مدتها در ته دریاها میماند . هنوز هم دائما در ته دریاها از این نوع سنگ‌ها تشکیل میشود.

بعد وقتی که زلزله میشد و زمین شکاف میخورد و قسمتهائی از کف دریاها بروی زمین بالا می آمد این سنگها بروی زمین میافتادند و در خشکی میماندند. بعد ها آب بارانها کم کم این سنگها را میشست یا جریان آب رودخانه‌ها آنها را میسائید و باین ترتیب صدفها و استخوانهائی که قرنها وقرنها پیش در میان گل ولای اعماق دریا ها پنهان شده و سنگ شده بودند نمایان میگشتند و در این مواقع مردم آنها را میدیدند و جمع میکردند و برای مطالعه و تحقیق بموزه‌ها میبردند.

امروز نمونه های این قبیل فوسیل های حیوانات و جانوران قدیمی در تمام موزه‌های علوم‌طبیعی هست و تو خودت هم‌مقدار زیادی ازآنها را دیده‌ای.

باین شکل است که ما بوسیلهٔ سنگهای قدیمی که فوسیل حیوانات‌قدیمی را در خود دارند میتوانیم در بارهٔ آن روزگار ها مطالعه کنیم و بفهمیم که زمین ما پیش از آنکه حتی انسان در آن پیدا شود چه شکلی داشته وبه‌چه چیزی شبیه بوده است.

در نامهٔ بعدی خود خواهم نوشت که چگونه آن جانوران ساده و حیوانات صدفی ابتدائی کم کم تکامل یافته‌اند و بصورت آنچه امروز وجود دارد در آمده‌اند .

۵

حیوانات پیدامیشوند

دیدیم کــه نخستین موجـودات جاندار بر روی زمین مـا محتملا حیوانات کوچك و سادهٔ دریائی و گیاهان آبی بوده‌اند. آنها فقط میتوانستند در آب زندگی کنند و اگر از آب بیرون می‌آمدند وخشك میشدند میمردند همانطور که ماهی‌ها و ستاره‌های دریائی اگر برروی شن‌های ساحلی دریا بیفتد و خشك بشونـد

میمیرند. در آن زمان‌های قدیم سرزمین‌های پوشیده از آب و باطلاقی خیلی فراوان‌تر و بیشتر از امروز بوده است. از جانداران آبی وستاره‌های دریائی و ماهی‌های نرم وسایر حیوانات ساده آنهائی که پوستشان سفت‌تر بوده چون بزودی خشك نمی‌شدند میتوانستند مدت درازتری درروی زمین‌های خشك باقی وزنده بمانند.

باین ترتیب جانوران سادهٔدریائی‌وستاره‌های دریائی وموجودات دیگر که درآب‌ها زندگی می کردند چون نمیتوانستند بآسانی با زمین‌های‌خشك مقابله کنندبتدریج کمترو کمترمی‌شدند. اما آنهائی که پوست سفت‌تر و سخت‌تری‌داشتند ومیتوانستند درمحیط جدیدزندگی کنند افزایش می‌یافتند و بیشترو بیشترمیشدند.

این یك موضوع بسیار جالب‌توجه است که باید به آن توجه کرد. معنی آنچه گفتیم اینست که حیوانات و جانداران کم کم خودشان‌را بـا محیط اطرافشان تطبیق میدهند وجورمیکنند.

درهمان‌موزهٔشهرلندن[1] دیده‌ای که چگونه‌پرندگان

---

[1] - موزه‌کنسنگتون

وحیوانات در زمستان ودر سر زمینهائی که درآنجا مقدار زیادی یخ و برف‌هست رنگشان سفید وشبیه برف میباشد. درنواحی گرمسیر استوائی کـه مقدار فراوانی گیاههای سبز ودرخت‌های مختلف هست آنها رنگ سبز یا رنگهای روشن دیگر بخود گرفته‌اند. اینوضع ازآن‌جهت است که آنها با محیط اطراف خود منطبق وجور می‌شوند. آنها رنگشان را عوض میکنندتا خودشان را از خطردشمنانشان محفوظ نگاهدارند.زیرا وقتیکه رنگشان همرنگ محیط اطرافشان باشد به‌آسانی دیده نمیشوند و بخطر نمی‌افتند درسرزمینهای سرد پشم حیوانات بلندتر می‌شود تا آنها را ازسرما حفظ کند. وهمچنین بهمین جهت است کـه مثلا پوست ببر برنگ زرد و راه راه میباشد زیرا باین شکل به‌لکه‌های نورآفتاب که ازمیان درخت‌های جنگل برزمین می‌افتد شباهت دارد. و خیلی دشواراست که بتوان ببررا دریك جنگل انبوه دید.

همین واقعیت جالب توجه که حیوانات می‌کوشند خودشان رابا محیط اطرافشان‌جور کنند یك موضوع بسیار

با اهمیت است . البته حیوانات خودشان سعی نمی کنند که وضعشان را تغییر بدهند . اما آنهائیکه بر حسب طبیعت وضعشان عوض می‌شود و بیشتر با محیط اطرافشان جــور می‌شوند قدرت زندگیشان بیشتر می گردد و باین ترتیب تعدادشان زیادتر می‌شوددرصورتیکه آنهائیکه بامحیط جور نمی‌شوند بتدریج ازمیان‌میروند .

این موضوع خیلی چیزها را بیان میدارد و نشان میدهد که حیوانات‌ساده یواش‌یواش تکامل یافته‌اند وبرای انطباق‌با محیط زندگی خودبصورت حیوانات‌نوع‌عالیتری درآمده‌اند . احتمال دارد کـه انسان هم با همین ترتیب و پس‌ازمیلیونها سال تحول وتکامل حیوانات پیدا شده‌باشد .

بدیهی است ما قـادر نیستیم که تغییرات و تحولات عمیقی را کـه در محیط اطرافمان صورت می گیـرد ببینیم زیرا این تغییرات بسیار کند هستند و عمر مـــا هم نسبت به‌تحولات طبیعی خیلی کوتاهست . اما طبیعت به‌کار خود وتغییرات خود وتکامل‌خود همچنان ادامه میدهد. وهر گز هم متوقف نمی‌شود یا استراحت‌نمی کند .

حالا بخاطر بیاور که برایت گفتم زمین کم کم سردتر میشد و دریاها هم یواش یواش خشك می‌شدند .

وقتی که زمین کم کم سردتر شد آب و هوا هم تغییر یافت خیلی چیزها عوض شد . موقعی که وضع زمین باین شکل آهسته آهسته تغییر می‌یافت حیوانات هم تغییر پیدا می کردند و انواع تازه‌ای از آنها پیدا می‌شدند و بوجود می آمدند .

درآغاز فقط حیوانات سادهٔ دریائی را داشتیم . بعد حیوانات کاملتر دریائی پیدا شدند و سپس موقعی که خشکی ها زیادتر شد حیواناتی بوجود آمدند که هم در آب و هم در خشکی زندگی می کردند و موجوداتی شبیه تمساح ها و قورباغه های امروز بودند بدنبال آنها حیواناتی هم پیدا شدند که فقط در روی خشکی بودند . و دیگر در آب زندگی نمی کردند . سپس پرندگان بوجود آمدند که می‌توانستند در هوا هم پرواز کنند .

برایت ازقورباغه‌اسم بردم .درواقع مطالعه در وجود

این حیوان بسیار جالب توجه است زیرا با زندگی خـود تقریباً نشان می‌دهد که چگونه حیوانات تدریجاً از حیوانات آبی بحیوانات زمینی وخاکی مبدل شده‌اند . یك قورباغه در آغاز فقط یك ماهـی است و بعد بصورت یك حیوان خاکی در می آید که با ریه‌هایش تنفس می کند و مثل تمام حیواناتی است که در روی خاك زندگی می کنند و نفس می کشند .

در آن‌روزگاران قدیم که زندگی درروی زمین آغاز می گشت جنگلهای بسیار بزرگـی وجود داشت . سراسر زمین بصورت باطلاقی وپوشیده ازجنگلهای انبوه بود این جنگلها بعدها براثر انفجارهای زمین و زلزله‌ها وزیرورو شدنهای بزرگ زیرخاك‌ها وقسمت‌های دیگرزمین پنهـان شد و براثر فشار مقادیر زیادی سنگ و خاك یواش یواش به‌زغال‌سنگ مبدل گشت.

میدانی کـه ما ذغال سنگ را از معدنهائی که در اعماق زمین هست بدست می‌آوریم . این معدنهای‌ذغال-سنگ امروزی در واقع همان جنگل‌های آنروزگارهای

دور و گذشته‌هستند .

درمیان نخستین حیوانات زمینی، مارها و سوسمار-ها و تمساحهای بسیار بزرگی وجود داشتند کــه بعضی از آنهــا طولشان بـه سی تـا چهل متر میرسد . مجسم کن که یك مار یا یك سوسمار کـه سی یا چهل متر طول داشته باشد چقدر عظیم و مهیب مـی شود ! یادت هست که فوسیل‌های این جانوران را در موزهٔ علوم طبیعی لندن دیده‌ای؟

مدتها بعد حیواناتی پیدا شدند کــه بحیواناتی که امروز می‌بینیم بیشتر شباهت داشتند . اینهــا پستانداران نامیده مــی‌شدند . زیــرا بچه هـایشان را بـا پستان شیر می‌دادند . این‌هــا هم در آغاز خیلی بـزرگتر از امروز بودند .

پستانداری که از همه بیشتر بانسان شباهت دارد میمون است، معنی این حرف این است کــه چـون هـر حیوان تدریجاً خود را با محیط اطرافش جور میکند و تطبیق می‌دهد کم کم کاملتر و کاملتر می‌شود . باین‌قرار

شاید انسان‌هم در آغازکار یك نوع میمون کاملتر و بهتر بوده است . البته این موجود یـا انسان ابتدائی بتدریج پیشرفت کرد یا بهتر بگوئیم‌طبیعت درتکامل خود پیشرفت کرد و او راکاملترساخت.

اکنون انسان دیگر بسابقهٔ خـود و آغاز وجـود خویش فکرنمی‌کند و خودش را بکلی از حیوانات‌جدا می‌داند . امـا خیلی خوبست همیشه بخاطر بیاوریم که‌ما پسرعموهای میمونها هستیم.وحتی میترسم که‌رفتاربسیاری ازما واقعاً مانند میمون‌ها باشد.

٦

پیدا شدن انسان

در نامـهٔ آخریمان دیـدیم کـه چگونه حیات با شکل‌های بسیار ساده در روی زمین پیدا شد و کم کم در طول میلیونها سال تحول و تکامل یـافت و بصورت امروزی درآمد.

همچنین یادآوری کردیم که یکی از قوانین بسیار جالب و مهم در این تحول زندگی اینست کـه موجودات

زنده همیشه می کوشند خودشان را بامحیط اطرافشان جور کنند و منطبق سازند. دراثر همین کوشش است که صفات وخصائص جدیدی در آنها پیدا شده و تکامل یافته است و حیوانات کاملتر وعالیتری هم بوجود آمده اند.

این تغییر یا تکامل وپیشرفت را از راههای مختلف می‌توان دید. مثلا بطوریکه گفتم پیش از همهٔ حیوانات، جانوران بدون استخوان ونرم‌تنان بوده‌اند، اما چون آنها نمی‌توانستند مدت درازی زنده بمانند کم کم استخوان در آنها توسعه و تکامل یافت. نخستین استخوانی که در این حیوانات رشد یافت «تیرهٔ پشت» (ستون فقرات) بود. بدین شکل تقسیمی درحیوانات بوجود آمد: یکدسته حیوانات بدون استخوان، دستهٔ دیگرحیوانات استخوانداز. البته انسان وحیواناتی که دراطراف خودمی‌بینی همه‌استخواندار هستند.

سپس درمیان استخوانداران حیوانات ساده‌ای مانند ماهی‌ها را می‌بینیم که تخم می گذارند اما تخمهای خودرا رها می کنند. هریك ازاین حیوانات در موقع تخم‌ریزی

هزاران تخم میریزند امامراقبتی ازتخمهای خودنمی کنند وبه آنها توجهی ندارند. درمیان آن حیوانات مادر بهیچوجه مراقب بچه‌هایش نیست. فقط بشکلی بسیارساده تخم‌ریزی میکند ومیرود وهرگز بسراغ تخمهای خود برنمی گردد. ازآنجا که هیچ کس مراقب این تخمها نیست بیشتر آنها میمیرند و فقط چند تا از آنها رشد می کنند و ماهی می‌شوند.

آیا این وضع یك ضایعهٔ هولناك نیست؟

وقتی که به حیوانات کاملتر و عالیتر نگاه کنیم و آنها را مورد آزمایش قرار دهیم می‌بینیم که آنها تعداد تخمها و بچه‌هایشان کمتر است اما در میان آنها مادران خیلی بیشتر و بهتر مراقب تخمها هستند. فی‌المثل می‌بینیم که مرغ خانگی تخم می گذارد اما روی تخم های خود می‌نشیند تا جوجه‌هایش از آنها بیرون آیند و موقعی که جوجه‌ها ازتخم بیرون آمدند تا مدتی هم به آنها غذا می‌دهد. فقط وقتی که جوجه ها بزرگ شدند و برشد خود رسیدند دیگرمادر توجه‌زیادی به آنها نشان‌نمی‌دهد.

در پستانداران که حیوانات عالیتری‌هستند و درنامهٔ قبلی خودم مطالبی در بارهٔ آن‌ها گفتم تغییرات بزرگتری روی داده است .

این حیوانات تخم نمی گذارند بلکه مادر تخم را دردرون خودش حفظ می کندو بچهٔ کوچکی بدنیامی آورد که خیلی از تخم حیوانات دیگر کاملتر است مثل سك‌ها، گربه‌هاوخرگوشها . بعد هم مادربه‌بچه‌هایش شیرمی‌دهد. بدین قرار مادر تا مدت زیادی از فرزندانش مراقبت می کند .

اما با تمام این احوال حتی این حیوانات هم مقدار زیادی ازبچه‌ها را ازدست می‌دهند . خرگوش هر چند ماه یکبارمقدار زیادی‌بچه خرگوش بدنیا می آورد امابسیاری از آنها میمیرند . درصورتیکه حیوانات عالیترمثل‌فیل هر سال یاچند سال فقط یك بچه بدنیا می آورند وخیلی هم از آن مراقبت میکنند .

بدین ترتیب می‌بینی به‌نسبتی که حیوانات کاملتر می‌شوند دیگرتخم نمی گذارند ؛ بلکه بچه‌هائی که‌شبیه

خودشان هستند و فقط خیلی کوچك‌تر می‌باشند در درون خودشان می‌پرورانند . بعلاوه حیوانات عالیتر در هر نوبت فقط یك بچه بدنیا می‌آورند . همچنین متوجه‌میشوی که حیوانات عالیتر نسبت به بچه‌هایشان علاقه و توجه بیشتری نشان میدهند .

انسان عالیترین نوع حیوانات است و بدین جهت است که می‌بینی مادر و پدر فرزندانشان را خیلی دوست دارند وازآنها خیلی توجه‌ومراقبت می کنند.

ازاین رو میتوان تصور کرد که قاعدتاً انسان از یك حیوانی که یك مرحله ازاوپائین‌تر بوده بوجودآمده است احتمال دارد که انسان‌های ابتدائی خیلی انسان نبودند وبه آدمهائی که امروزمی‌بینیم شباهت زیادنداشتند. آنها ظاهراً نیمه‌میمون ونیمه انسان بودندوبیشترمثل‌میمون‌ها زندگی می کردند .

یادت هست که باهم در آلمان بدیدن یك پروفسور رفتیم که در شهر « هایدلبرگ » بود ؟ آن پرفسور موزهٔ کوچکی را بما نشان‌داد که از انواع فوسیل‌ها پربود و

مخصوصاً یك جمجمهٔ خیلی کهنه وقدیمی در آنجا بود که آنرا بادقت‌زیاد در یك‌قفسهٔ جداگانه نگاهداری‌می کرد. تصور می‌شود کــه جمجمه مال یکـی ازهمین انسان‌هـای اولی بوده است . اکنون ما آن نوع انسان‌های آن زمان را انسان «هایدلبرگ» می‌نامیم. زیراآن استخوان‌جمجمه درحدود آن شهرپیدا شده است . بدیهی است که متوجه هستی در زمان زندگی آنها نه‌شهر«هایدلبرگ»وجودداشته است ونه هیچ‌شهر دیگری.

درآن روزگارهای بسیارقدیمی که‌آن‌آدمهازندگی می‌کردند هوا خیلی سرد بود . آن زمان را دوران یخ‌بندان‌ها می‌نامند زیرا خیلی یخ وجود داشت . یخچالهای عظیم وسرزمین‌های‌عظیم‌یخی شبیه سرزمینهائی که اکنون درنزدیکی قطب شمال هست تـا خیلــی پائین‌تر از حدود قطب و تا حدود انگلستان و آلمان امروزی میرسید.

برای‌آدمهای آن زمان مسلماً زندگی خیلی دشوار بود و روزگار بسیار سختی داشتند . آنها فقط میتوانستند در جاهائی زندگی کنند که یخبندان نباشد .

دانشمندان برای ما می گویند که در آن زمان دریای مدیترانه ابداً بصورت امروزی یك دریای بزرگ نبود، بلکه بجای آن فقط یکی دو دریاچه بود. همچنین دریای سرخ نیز (که اکنون میان عربستان و آفریقاست) وجود نداشت ودرجای آن زمین بود.

احتمال دارد که قسمت عمده‌ای از سرزمین هند هم یك جزیره بود و ایالت پنجاب وقسمتی ازولایات خودمان[1] هم دریا بوده است. تصور کن که تمام قسمت جنوبی و مرکزی هند بشکل یك جزیرهٔ بزرگ باشد وبوسیلهٔ یك دریا از کوههای هیمالایا جدا شود!

دراینصورت اگرمیخواستی به «مسوری»[2] بروی باید قسمتی ازراه با کشتی میرفتی!

۱ـ خانوادهٔ نهرودرشهرالله آباد سکونت داشتندکه جزواستان «ولایات متحده» در شمال هند بود. این استان یکی از بزرگترین استانهای هنداستکه بیش از ۵۰ میلیون نفرجمعیت دارد. پس ازاستقلال هند این استان را بنام هندی «اوتر پرادش» مینامند.

۲ـ مسوری ـ محل ییلاقی دردامنه‌های هیمالایاست که دختر نهرودرموقعی که این نامه باو نوشته میشد برای ییلاق تابستانی درآنجا بسر میبرد.

وقتی که انسان ابتدائی پیداشددراطرافش حیوانات بزرگی‌بودند که ظاهراً انسان ازآنها خیلی‌می‌ترسید.

امروز انسان ارباب و صاحب اختیار دنیاست و حیوان‌هارا به هر کاری که میل دارد وادارمی‌سازد. بعضی‌ها را مانند اسب، گاو، فیل، سگ، گربه و بسیاری حیوانات دیگر، رام و اهلی ساخته است. بعضی‌ها را برای غذای خود می‌خوردو بعضی دیگرمانند شیر و ببررا برای تفنن خود شکارمی کند.

اما درآن روزگارها انسان ارباب دنیا و قادربرهمه چیز نبود. بلکه خودش یك مخلوق بیچاره و ضعیفی بود که می کوشید خود را از حیوانات بزرگ آنزمان دور و محفوظ نگاهدارد. با وجود این کم کم انسان خودش را ترقی داد و تکامل یافت و نیرومندتر و قوی‌تر گشت تا اینکه از تمام حیوانات تواناتر شد و برهمه برتری یافت.

آیا این برتری چگونه بدست آمد؟ بدیهی است که این‌برتری بخاطر نیروی جسمی انسان نبود زیرا مثلا

فیل خیلی ازانسان نیرومندتر است. این برتری بخاطر هوش وذکاوت وقدرت مغزانسان بود .

ما میتوانیم خط حرکت تکاملی ورشد فکری انسان را ازآن روزگاران قدیمی تا امروز ترسیم کنیم . البته همین ذکاوت وفکراست که انسان را از سایر حیوانات ممتاز می‌سازد و گرنه عملا میان یك انسان بدون فکر ویك حیوان فرقی نیست .

احتمال دارد نخستین چیز بزرگی که انسان کشف وپیدا کرد آتش بود ؟ اکنون ما با یك کبریت آتش روشن می کنیم . اما بدیهی که کبریت یك چیز تازه‌ایست . در روزگارهای قدیم برای روشن کردن آتش دوسنگ چخماق را بهم میزدند و جرقه‌ای تولید می‌شد و با این جرقه یك قطعه نی یاچوب یا چیز خشك دیگررا آتش میزدندوروشن می کردند .

شاید گاهی اوقات آتش خود بخود در جنگلها پیدا میشد. مثلا دو قطعه سنگ چخماق برحسب تصادف بهم می‌خورد و جرقه‌ای می‌پرید وآتشی روشن میشد یابوسائل

دیگر مثلا بوسیله برق آسمانها جنگلی آتش می گرفت دراین قبیل موارد حیوانها آنقدر هوش و ذکاوت نداشتند که ازاین اتفاق چیزی بیاموزند . اما انسان باهوش‌تر و با فهم‌تر بود و فایدهٔ آتش را میدید . می‌فهمید که بوسیلهٔ آتش می تواند در سرما خود را گرم نگاهدارد وحیوانات بزرگ را که دشمنش بودند بترساند و از خود دور کند . باین جهت هرجا و هروقت یك آتش طبیعی‌روشن میشد ، مردمان آن‌زمان سعی می کردند با ریختن برگهای‌خشك وچوب‌برروی آتش آن را زنده نگاهدارند و نمیگذاشتند که‌آتش خاموش‌شود .

یواش‌یواش شاید خودشان هم فهمیدند که می‌توانند بوسیلهٔ زدن سنگ‌های چخماق بیکدیگر و با جرقهٔ آنها آتش روشن کنند. این موضوع برای‌آنها کشف بزرگی‌بود وبه ایشان نیروئی بخشید کـــه بتوانند برحیوانات دیگر غلبه کنند ! [1]

از آن‌زمان انسان‌درراه‌تسلط وآقائی‌بردنیاقرار گرفت.

---

۱ ـ دربارهٔ پیدا شدن آتش درمیان‌ملت‌های قدیمی‌افسانه‌هائی وجوددارد ازجمله درشاهنامهٔ ما نیزداستان هوشنك معروفست.

۷

انسانهای ابتدائی

در نامهٔ قبلی دیدیم که مهم ترین تفاوت میان انسان وسایر حیوانات هوش و ذکاوت انسان بود. همین ذکاوت باو مهارت بخشید و او را از حیوانات عظیم‌هم نیرومندتر ساخت‌و گرنه چه‌بسا این‌حیوانات انسان را از میان میبردند و نابود میساختند.

بهمان نسبت که ذکاوت و هوشیاری انسان افزایش

می‌یافت قدرتش هم زیادتر میشد . در آغاز کار انسان هیچ نوع سلاحی برای جنگیدن با دشمنان نداشت . فقطمی‌توانست قطعات سنگ را بسوی آنها پرتاب کند . سپس برای خود از سنگ تبر ونیزه و چیزهای دیگر واز جمله سوزنهای ظریف سنگی درست کرد . ما با هم بسیاری ازاین سلاحهای سنگی را در موزهٔ شهر لندن وهمچنین در موزهٔ شهر ژنو دیدیم .

دوران یخبندانی که در نامهٔ گذشته‌ام در بارهٔ آن برایت چیزهائی گفتم کم کم پایان یافت و یخچالها هم از اروپای مرکزی و آسیا ناپدید شد . بهمان نسبت که این نواحی گرمتر میشد انسان هم در آنجا ها بیشتر پراکنده میگشت .

در آنزمان ها هیچ نوع خانه و منزل یا ساختمانی نبود . مردم در غار ها زندگی می کردند . هیچ نوع کشاورزی و کشت وکار در مزرعه ها وجود نداشت. انسان میوه های وحشی و طبیعی درخت ها و گوشت حیواناتی را که شکار می کرد می‌خورد . انسان های آن زمان مثل

امروز نـان و برنج نداشتند زیـرا هیچ مزرعه‌ای نبود و چیزی نمیکاشتند. آدمهای آنزمان غذا پختن هم بلدنبودند شاید فقط خوراکی های خودرا درمقابل آتش های بزرگی که داشتند یا کمی گرم یـا کباب میکردند . آنها در آن زمان هیچ نـوع اسباب مطبخ و ظـرف و کاسه و بشقابی نداشتند .

یك چیز خیلی جـالب توجـه و عجیب است و آن اینست که آن انسانهای وحشی نقاشی کردن را بلد بودند، البته آنها کاغذ و قلم و مداد و قلم موی نقاشی نداشتند . آنها فقط سوزن ها و میخهای سنگی داشتند که نوك آن ها تیز بود و با همین اسبابها می‌توانستند دیوار ها را بخراشند و برروی دیوار غارهای خود عکس حیوانات را نقاشی‌می‌کردند . بعضی از نقاشی هـای آنها هم قشنگ است . اما بیشتراین نقاشی ها صورت های نیمرخ حیوانـات است و آنها را از پهلو نشان می‌دهد . میدانی که کشیدن نیمرخ خیلی آسانتراست و بچه ها هـم همیشه باین شکل نقاشی میکنند . چون غارها تاریك بوده است میتوان تصور کرد

که آنها برای خودشان یك نوع چراغ ساده هم داشتند .

این انسانهائی کــه برایت نقلشان را نوشتم انسان «پالئولیتیك»یا انسان دوران سنگ‌قدیمی نامیده میشوند. این زمان را بــاین جهت دوران سنگ می‌نامیم که تمــام اسبابها و لوازم انسان از سنگ بود . آنها نمیدانستند کــه میتوانند از فلزات هم استفاده کنند و آنهـا را بکار برند . امروز بیشتر چیزهـای مــا از فلزات و مخصوصاً از آهن ساخته شده است . امـا در آن زمان انسان هنوز آهن یــا مفرغ را نمیشناخت و باین جهت سنگ را بکار می‌برد که کار کردن با آن خیلی‌هم سخت ترو دشوارتراست .

پیش از آنکه دوران سنك بپایان برسد آب وهوای دنیا تغییرزیاد پیدا کرد و خیلی گــرمتر شد . یخچالها در روی سطح زمین خیلی کمتر شدند و تا نواحی اقیانوسهای قطبی عقب‌رفتند . در آسیای مرکزی و اروپا جنگل های بزرگی روئید و سبزشد.در میان این جنگلها نژادجدیدی ازانسان زندگی میکرد .

این انسان‌هاازجهات‌مختلف‌نسبت به انسانهای‌دوران

«پالئولیتیك» که وضعشان را نقل کردیم با هوشتر بودند . امااینها هم هنوز اسباب هـا و لوازمشان را از سنگ‌درست میکردند. باین جهت این انسان ها هم بدوران سنگ‌تعلق دارند اما به‌یك دوران سنگ دیر تـر و تازه‌تر. از این رو آنها را انسان « نئولیتیك » یا انسان دوران سنگ جدید می‌نامند .

وقتی کـه زندگی این انسان های « نئولیتیك » را مطالعه کنیم می‌بینیم پیشرفتهای بزرگی صورت گرفته‌است وهوش وذکاوت انسان او را نسبت بسایـر حیوانات خیلی پیش آورده است .

این انسان هـای نئولیتیك راه و رسم کشاورزی را کشف کردند . آنهـا بزراعت مزرعـه پرداختند و برای خودشان از راه زراعت و از زمین غذا بدست آوردند .

این موضوع برای آنها اهمیت زیادی داشت و کشف بزرگی بود. زیرا بجای دویدن‌دائمی‌بدنبال شکارحیوانات و سرگردانی همیشگی میتوانستند خوراکشان را ازراه آسانترو بوسیلهٔ کشاورزی فراهم سازند. در نتیجه‌راحتی‌و

فراغت بیشتری بدست آوردند و برای فکر کردن هم فرصت بیشتر پیدا کردند .

هرچه فراغت و فرصت انسان بیشتر شد ترقیات بیشتری کرد و چیزهای تازه تر وروشهای تازه‌تر پیدا کرد. این انسانها ساختن ظرفهای سفالی را هم شروع کردند و با کمك این ظرفها بغذا پختن هم پرداختند . اسبابهای سنگی هم که در این زمان بکار می‌بردند خیلی بهتر بود و آنهارا بشکل زیبائی صیقلی می کردند .

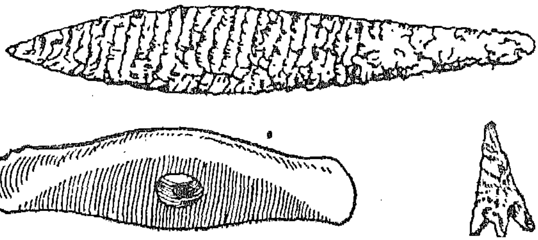
همچنین این انسانها یاد گرفتند که بعضی حیوانات مانند گاو و سگ و گوسفند و بز را رام و اهلی کنند . بعلاوه راه ریسیدن نخ و بافتن پارچه را هم کشف کردند .

آن آدمها برای خود خانه و کلبه هائی نیز تهیه کردند ، این کلبه ها رااغلب در داخل دریاچه هامیساختند که حیوانهای وحشی یا آدمهای دیگر نتوانند بآسانی بآنها حمله کنند . باین جهت آنها را « آدمهای دریاچه نشین » هم مینامند .

لابد میپرسی که ما از کجا دربارهٔ آن آدمها اطلاع

داریم و این چیزهارا میدانیم ؟ البته آنها کتابی ننوشته‌اند که بجا مانده باشد اما قبلا برایت گفتم کتابی کـه ما سر گذشت این آدمها را در آن می‌خوانیم کتاب بزرگ طبیعت است . خواندن این کتاب آسان نیست . این کار حوصلهٔ فراوان لازم دارد . اشخاص بسیاری عمر خودشان را درراه کوشش برای خوانـدن این کتاب صرف کـرده‌اند و مقدار زیادی فسیل‌ها و سایر چیزهای باقی‌مانده از روزگارهای قدیم را جمع آوردند . این فیسل ها و آثار در موزه ها در کنار هم جمع شده است وما اکنون میتوانیم تبرهای سنگی که خیلی قشنگ صیقلی شده و ظرفهای سفالی ونوك‌های تیزسنگی برای تبرها و سوزنهای سنگـی و بسیاری چیـز های دیگر را که بوسیلهٔ انسانهـای دوران نئولیتیك ساخته شده است در موزه هـا ببینیم . خـودت هم بسیاری از ایـن چیزها را در موزه هـا دیده‌ای اما ممکن است کـه اکنون فراموش کرده باشی۱ مسلم است که اگر بـار دیگـر آن هـا را بـه بیبی خیلـی بهتر و بیشتر آن هـا را خواهـی

در موزه ایران باستان در تهران نیز میتوان نمونه‌های این‌قبیل چیزها را دید .



کارد ، تیرو تبر سنگی

شناخت .

یادم می آید که در موزهٔ شهر ژنو یك نمونهٔ بسیار خوب از کلبه هائی که در دریاچه ساخته میشد دیدیم. در آن نمونه بخوبی دیده میشد که تیرهای بزرگ چوبی را دردریاچه فرو کرده بودند و در بالای این تیر ها یك تختگاهی چوبی تهیه شده بود . روی این تختگاهی کلبه های چوبی برپا کرده بودند وتمام تختگاهی بوسیلهٔ یك پل چوبی نسبتاً باریك به زمین وساحل دریاچه وصل می شد .

این آدمهای «نئولیتیك» لباسشان را از پوست حیوانات یا از پارچه‌های زمخت وخشنی که با کتان می بافتند درست می کردند . کتان یك گیاه است که الیاف نخی خوبی دارد

و می‌توان با آن پارچه درست کرد. امروز هم پارچه‌های ظریف کتانی را از همین گیاه درست میکنند اما در آن زمان ها پارچه های کتانی قاعدتاً خشن و درشت و ناصاف بوده است.

پیشرفت این انسانها همچنان ادامه داشت. کم کم اسبابهائی ازمس ومفرغ هم برای خودشان درست کردند.

بطوریکه میدانی مفرغ فلزیست که از مخلوط کردن مس با قلع بدست می‌آید واز هر دوی آنها هم سفت تر و محکم تراست. آنها طلا را نیز پیدا کردند وحتی آن‌قدر بوالهوس بودند که برای خود تزئیناتی هم از طلا بسازند.

این آدمها قاعدتاً در حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش زند گی میکردند. البته ما تاریخ و زمان دقیق زند گی آنها را درست نمیدانیم. بیشتراین اطلاعات از روی حدس و گمان است.

لابد توجه داری که ما قبلا در بارهٔ اوضاع روز گار های گذشته دور و میلیونها سال قبل صحبت میکردیم اما

کم کم بدورانهای کنونی نزدیك ونزدیکتر شدیم .

از زمان انسان های نئولیتیك تا انسان های زمان‌ما فاصله و جدائی ناگهانی و بزرگی وجود ندارد . با وجود این ما با آنها تفاوت فراوان داریم ؟ این تغییرات همانطور که قانون‌طبیعت است خیلی آهسته و کم کم صورت گرفته است . در این مدت نژادهای مختلفی تکامل یافته‌اند و هر نژاد راه خود و زندگی مخصوص بخود را دنبال کرده است .

از آنجا که آب وهوا در نقاط مختلف دنیا متفاوت بوده است مردم‌هم خودشانرا با آن جور ساخته‌اند وتطبیق داده‌اند و باین شکل تغییرات‌بزرگی پیداشده‌است . که‌در این باره بعداً صحبت خواهیم کرد .

اما یك چیزدیگر هست که میخواهم امروز برایت بگویم .

در حدود اواخر دوران «نئولیتیك» مصیبت بزرگی برای انسان پیش آمد . قبلا برایت گفتم که در آنزمانها دریای مدیترانه‌بصورت امروزی وجود نداشت و ابدآدریای

به این بزرگی نبود. بجای آن فقط چند دریاچهٔ کوچك بود و در این دریاچه ها و اطراف آنها مردم زیادی در کلبه هائی که برای خود ساخته بودند زندگی‌می کردند.

ناگهان‌زمین هائی که در حدود تنگهٔ «جبل‌الطارق» امروزی میان اروپا و افریقا وجود داشت در آب فرورفت و آبهای‌اقیانوس‌اطلس بدرون درهٔ‌پستی که‌در جای‌مدیترانه بود سرازیر گشت. این آب ها این درهٔ وسیع و بزرگ را پر کردوعده بسیاری زیادی از زنان و مردانی که در روی دریاچه و اطراف آن زندگی داشتند همگی غرق شدند. آنها نمیتوانستند بهیچ شکل و بـه هیچ جا فرار کنند. در طول صدها کیلو مترهمه جا را آب‌فرا گرفته بود بالاخره آنقدر آب از اقیانوس اطلس در این دره پهناور و بزرگ فرو ریخت که همه جای آن از آب پرشد و به این شکل دریای عظیم مدیترانه بوجود آمد.

البته شنیده‌ای یا شاید هم خوانده‌ئی که یکبار یك طغیان بسیار عظیم صورت گرفته است. در کتاب «تورات» هم‌درباره آن‌صحبت‌شده‌است‌و بعضی‌از کتاب‌های‌سانسکریتی

ماهم به آن اشاره کرده‌اند .[1]

ممکن است که این طغیان عظیم همان پرشدن دره وسیع مدیترانه از آب باشد . این واقعه چنان مصیبت و فاجعهٔ بزرگی بود که قاعدتاً چندتن معدود که توانستند از آن جان بدربرند تفصیل هولناك آنرا برای فرزندان خودنقل کردند .

این فرزندان هم شرح آن واقعه در خاطرشان ماند وآن را برای فرزندان خودشان نقل کردند و باین ترتیب این داستان بزرگ نسل بنسل وسینه بسینه نقل گشته تا در کتاب ها ثبت شده وبزمان مارسیده است .

---

۱ ـ منظور طغیان بزرگی استکه بنام طوفان نوح در تورات کتاب مقدس یهودیان بیان‌گشته ودر قرآن هم نقل شده است .

سانسکریت زبان قدیمی مردم آریائی شمال هند است که چند هـزار سال پیش رواج داشته است و اکنون کتابهائی هم به آن زبان باقی است .

۸

چگونه نژادهای مختلف تشکیل شده

در نامهٔ اخیرمان در بارهٔ انسان نئولیتیک گفتگو کردیم که زندگانیش در روی دریاچه‌ها می‌گذشت. دیدیم که آن انسان‌ها از جهات مختلف پیشرفتهای بزرگی حاصل کردند.

آنها کشاورزی را کشف کردند و می‌دانستند چگونه غذا بپزند و حیوانات را برای استفادهٔ خودشان اهلی ورام

کنند . تمام این چیزها درهزاران سال پیش بوده است و دربارهٔ آنها مطالب خیلی زیادی نمیدانیم اما احتمال دارد که بیشتر نژادهای انسان که امروزدردنیای ماهستنداولادان همان مردمان نئولیتیك باشند.

بطوریکه میدانی اکنون ما مردمانی سفیدپوست . زرد پوست قهوه‌ای رنگ وسیاه داریم . امادرواقع به آسانی نمی‌توان مردم روی زمین را باین‌شکل به‌چهارنژاد تقسیم کرد . نژادهای انسان با یکدیگرمخلوط شده‌اندوا کنون بسیاری مردم‌را بدشواری‌میتوان گفت که‌جزو کدام‌قسمت هستند .

دانشمندان معمولا جمجمهٔ انسان ها را اندازه می گیرند و ازروی این اندازه گیر میتوانند نژاد هر کس را پیدا کنند . همچنین راههای دیگری هم برای تشخیص نژادهای‌مختلف ازیکدیگر هست .

اما لابد میپرسی که آیا این‌نژادهای مختلف‌چگونه بوجود آمده‌اند ؟ اگر همهٔ آنها اولادان یك دسته از مردمان هستند پس چرا تا این اندازه باهم تفاوت و فرق

دارند ؟

میدانی که یك آلمانی مثلا با یك سیاهپوست خیلی خیلی فرق دارد . آلمانی سفید است درحالی کــه رنگ پوست سیاه تیره و سیاهست . موی آلمانی کمرنگ و بلند است اما موی سیاهپوست سیاه و کوتاه و مجعد است . درضمن میدانی یکنفر چینی هم با هر دوی آنهـا تفاوت دارد .

البته خیلی بزحمت میتوان گفت که این تغییرات چگونه حاصل شده است با وجود این ما بعضی از دلایل این تغییرات را می‌دانیم .

سابقاً برایت گفتم که چگونه حیوانات درتلاش برای جورشدن با محیط زندگیشان تدریجاً تغییر یافتند. ممکن است آلمانی وسیاهپوست از اولادان مردمان مختلفی باشند و دراینصورت درروزگارهای خیلی قدیمی اجداد مشترکی داشته‌اند . بدینقرار تغییرات آنها دنبالهٔ تغییراتی است که دراولادان بعدی آنها برای جورشدن با محیط اطرافشان بوجود آمده‌است . با اینکه ممکن است یکدسته از انسانها

هم مثل بعضی ازحیوانات بیشترو زودتر با محیط خودشان جور می‌شوند و تغییر می‌یابند . باین شکل شخصی که مثلا درسرماهای سخت و یخهای نواحی شمال وحدودقطب زندگی میکند طبعاً بشکلی بارمی‌آید که بتواند سرما را بیشترو بهترتحمل کند . حتی امروز هم «اسکیموها»[1] در میان دشت‌های پوشیده از برف و یخ که در نواحی قطبی هست زندگی میکنند و بخوبی می‌توانند سرمای سخت آنجا را تحمل کنند . احتمال دارد که اگر آنها را بکشورهای گرمسیری شبیه کشورما بیاورند بزودی تلف شوندوبمیرند .

آنها ازآنجهت که ازسایرقسمت‌های دنیا جداهستند و باید زندگی دشوار و سختی را بگذرانند نتوانسته‌اند باندازهٔ مردمی که در سایر نقاط جهان هستند چیز بیاموزند .

مردم آفریقا یا نواحی اطراف خط استوا که در آنجا هوا خیلی گرمست نیز با گرما عادت می کنند و گرمای شدید خورشید رنگ پوستشان را تیره و سیاه

۱ـ قبایلی که در نواحی شمالی وحدود قطب شمال زندگی میکنند

می‌سازد .

میدانی که اگر خودت مدت زیادی درساحل دریا یا در جاهای دیگر در آفتاب بمانی رنگ پوست بدنت تیره وقهوه‌ئـــی میشود و از رنگ طبیعی خودت پر رنگ‌تر میگردد .

اگر پس از چند هفته حمام آفتاب رنگ خودت تا این اندازه تیره میشود آیارنگ پوست کسی که‌همشه در آفتاب زندگی میکند چقدر تیره‌تر وسیاه تر خواهد شد؟ باین‌قرار اگر مردمی درطی صدها وهزاران سال دریك سرزمین گرم وپر آفتاب‌زندگی کنند ، پدران‌وفرزندانشان و فرزندان فرزندانشان همه بهمین ترتیب در آن سرزمین بمانند طبعاً رنگشان تیره و تیره‌ترخـواهد شد تا وقتیکه تقریباً سیاه می‌شوند .

تو دهقانان هندی‌را دیده‌ای که حتی در زیرآفتاب نیمروزدرمزارع کار میکنند. بسیاری ازاین دهقانان‌آنقدر فقیر هستند که نمیتوانند بدن خودشان را خوب و باندازه کافی بپوشانند و اغلب برهنه‌هستند . باین جهت تمام بدن

آنها درمعرض تابش آفتابست و تمام عمرشان باین ترتیب سپری‌می‌شود و درنتیجه رنگ پوستشان ناچار تیره و سیاه شده است .

باین ترتیب می‌بینیم کــه رنگ پوست مردم نتیجهٔ آب‌وهوای محیطی است که درآن زندگی‌میکنند . رنگ پوست بهیچوجه بابدی و خوبی و نیکی شخص ارتباطی ندارد . یك شخص سفید پوست هم اگر مدتی در سرزمین های گرم زندگی کندرنگ پوستش تیره خواهد شد ، البته بشرط آنکه خودش را درساختمانها یا در زیر سایهٔ چترها و سایه‌بانها ازآفتاب مخفی نسازد!

تو میدانی که ما[1] کشمیری هستیم و بیش از ۲۰۰ سال پیش اجدادمان‌در کشمیرزندگی میکردند. در کشمیر می‌بینی که همه کس و ازجمله کشاورزان وکارگران‌رنگ پوست و صورتشان روشن و سفید است . این وضع بخاطر آنست که هوای کشمیر سرد است . اما همین کشمیری‌هـــا وقتی که بسرزمین‌های جنوبی‌تروسایرنواحی هند می‌آیند که گرمتر است بعد از چند نسل رنگشان‌تیره‌تر میشود .

۱ـ منظورازد«ما» دراینجا خانواده نهروست.

بعضی ازدوستان کشمیری تو رنگشان روشن است و بعضی دیگر رنگشان تیره . کشمیریهائی که مدت بیشتری در سایر نواحی هند زندگی کرده اند رنگشان تیره تر شده است .

بدینقرار آب و هوا و محیط طبیعی زندگی علت اصلی تغییرات رنگ پوست بدن وصورت است . البته ممکن هم هست کسانی باشند که هرچند درسرزمینهای گرم زندگی می کنند به آن علت که درزیر آفتاب کار نمی کنند یا آنقدر ثروت دارند که درخانه های بزرگ و راحت بسر برند و مراقب خودشان ورنگ پوستشان باشند دررنگشان تغییری پیدا نمی شود .

ممکن است یك خانوادهٔ ثروتمند درطی چند نسل به این شکل دریك سرزمین گرمسیر زندگی کندورنگ پوستش هم تحت تأثیر آب وهوا واقع نشود و تغییر نکند . اما کار نکردن و دیگران را بخاطر خود بکار واداشتن نمی تواند مایهٔ افتخار وغرورآدمی باشد[1] .

---

۱ ـ کنایه ایست به انگلیسیان مقیم هند که خودشان را بعلت سفیدی پوست عالیتر ازهندیان که رنك بدنشان تیره است میشمردند و ضمناً در هند در عمارات راحت یا در زیر چتر و سایه بان زندگی میکردند .

در هند می‌بینی کــه در شمال ، در کشمیر و در پنجاب مردم معمولا رنگشان روشن تر است و هــر چه بسمت جنوب برویم رنگشان تیره‌تر می‌شود . بطوریکه دیده‌ای در « مدرس » و در « سیلان » رنگ مــردم خیلی تیره است .[1]

البته خواهی گفت که این‌وضع نتیجهٔ آب وهواست زیرا هرچه بیشتر بطرف جنوب‌برویم‌بخط استوا نزدیک‌تر میشویم و هواهم گرمترمیشود .

البته این حرف تو کاملا صحیح است و همین امر دلیل‌عمده‌واساسی‌برای‌اختلاف‌رنگ‌مردم درنواحی‌مختلف هند میباشد .

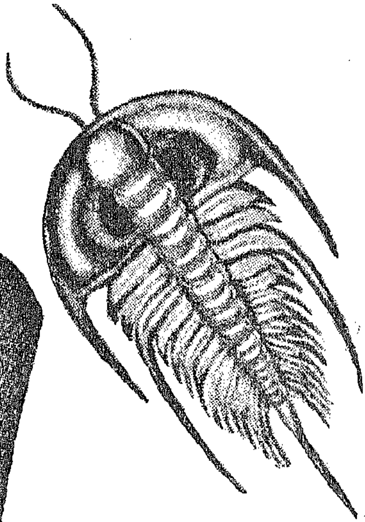
همچنین بطوریکه بعد خــواهیم دیـد این اختلاف رنگ تا اندازه‌ئی هم بعلت اختلافات طبیعی نژادهــای مختلفی است کــه به‌هند آمده‌اند . در دوران‌های گذشته نژادهای متعددی بهند آمده‌اند و هرچند تا مدتهــا سعی

۱ـ درایران هم همین طوراست ، مردم عادی ودهقانان نواحی گیلان‌ومازندران رنگ سفیددارند در حالیکه مردم استان‌های جنوبی یا دهقانان روی دشتهای پرآفتاب رنگشان خیلی تیره‌تراست.

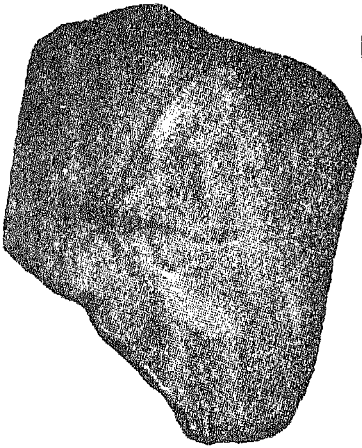
کرده‌اند خودشان را از دیگران جدا نگاه‌دارند نتوانسته‌اند باهم مخلوط نشوند . باین جهت اکنون خیلی دشوار است که بگوئیم یك فرد عادی هندی کاملا از یك نژاد خالص میباشد . [1]

---

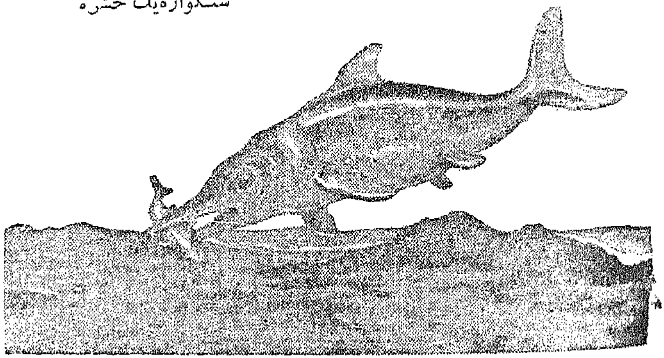
۱ ـ این حرف دربارهٔ ایران و مردم ایران نیز صحیح است.



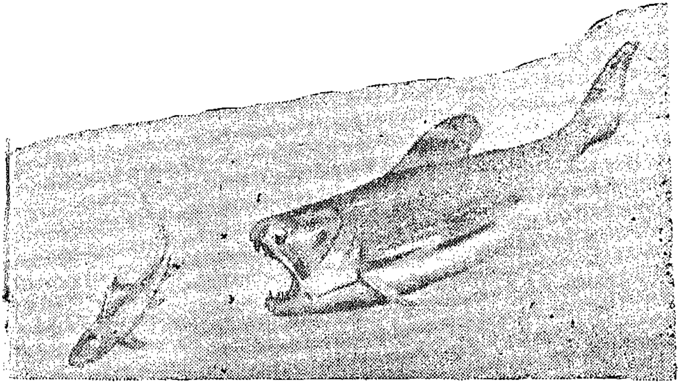
یك حیوان سادهٔ دریائی



سنگوارهٔ یك حشره

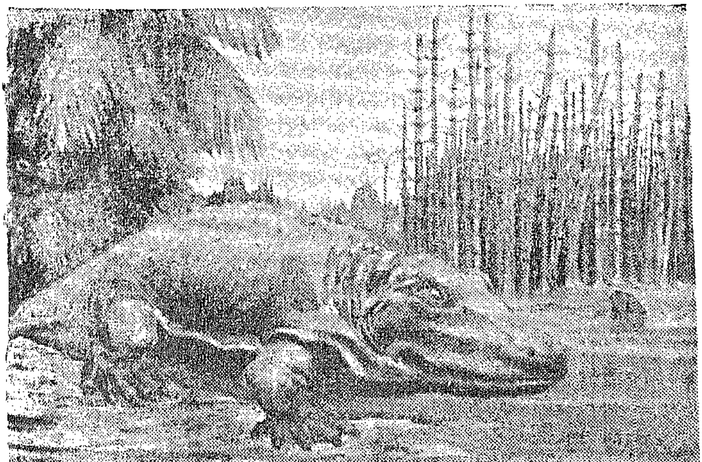


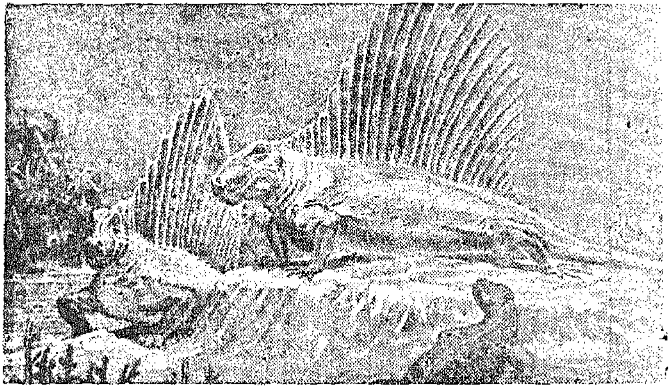
پس از نخستین جانداران، ماهیهای بزرگ پیدا شده‌اند.



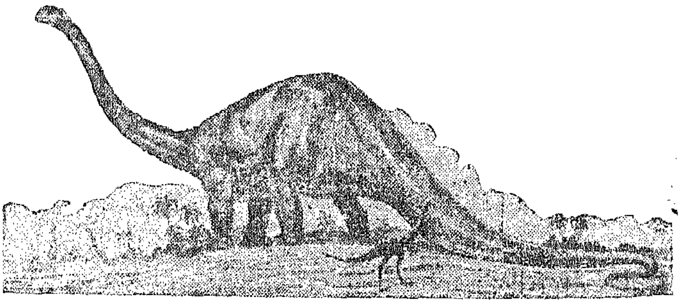
یک ماهی عظیم باستانی ...

... ویک سوسمار عظیم باستانی

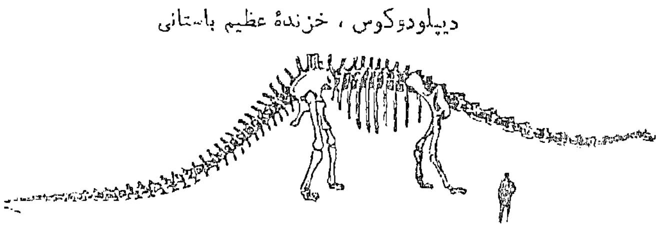




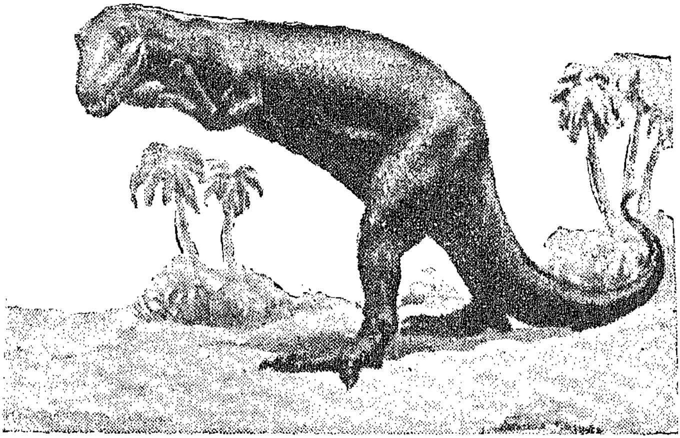
یك حیوان دریائی باستانی



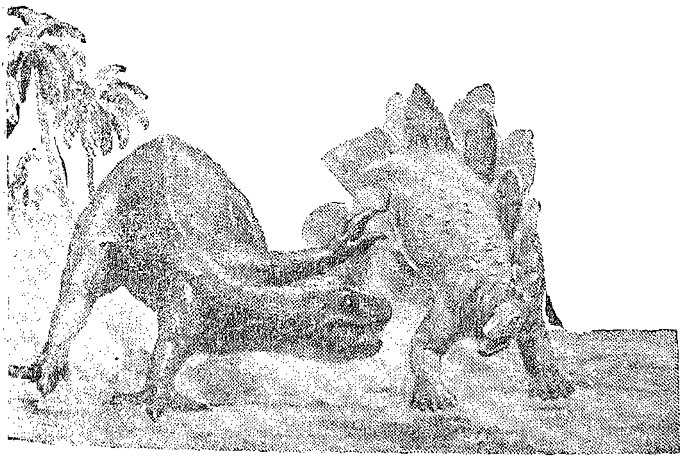
دیپلودوکوس ، خزندهٔ عظیم باستانی



اندازهٔ قامت یك انسان معمولی نسبت بهاسکلت یك دیپلودوکوس



بعضی از جانوران عظیم باستانی که از میان‌رفته‌اند



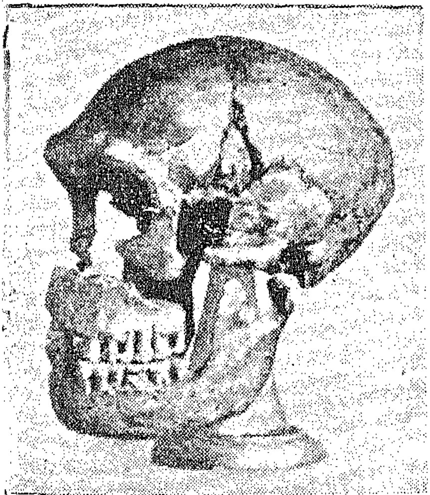
خرس عظیم غارنشین

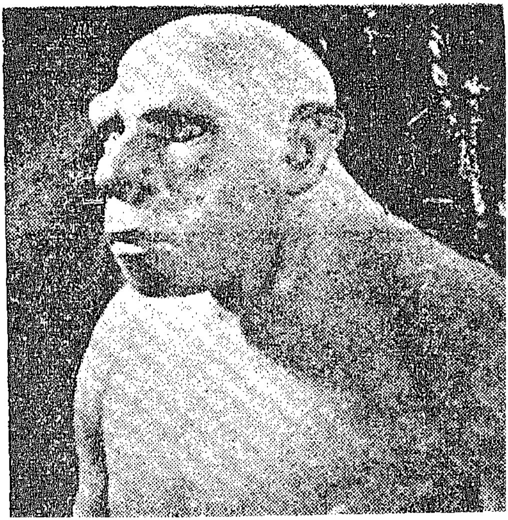




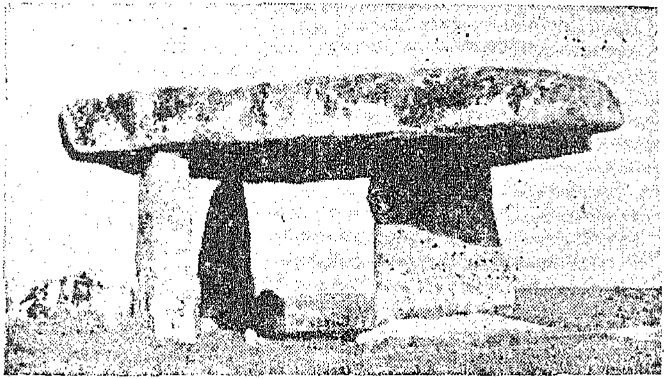
فیل‌های بزرگی که از میان رفته‌اند

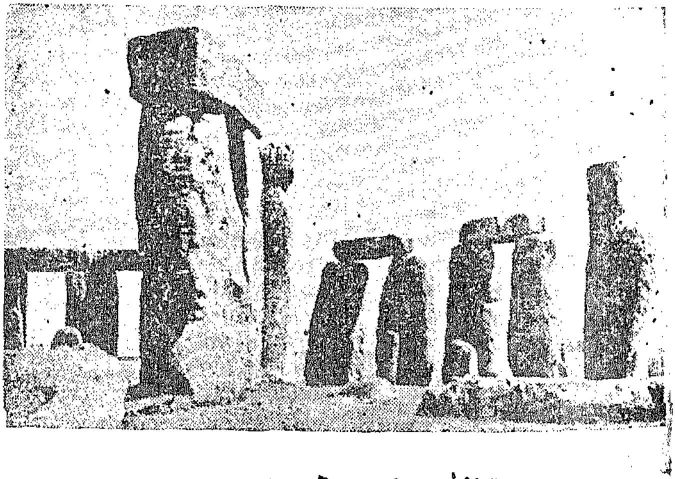
جمجمهٔ یك انسان باستانی که از زیر خاك بدست آمده است.





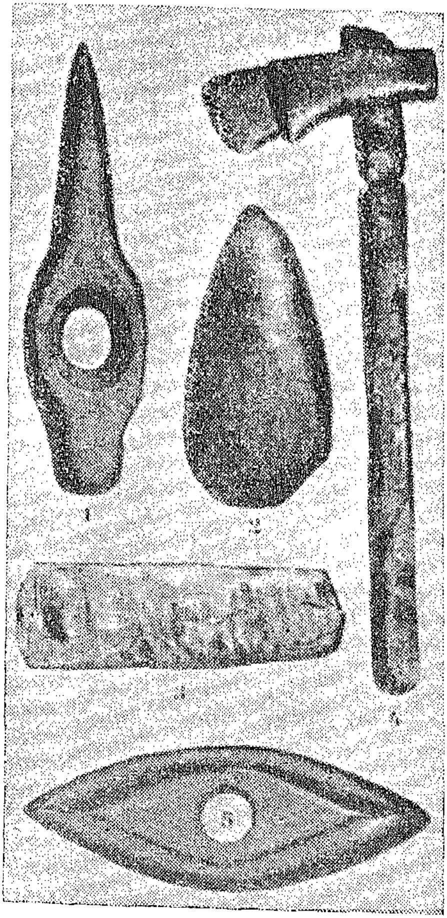
از روی جمجمه‌ها تصور
می‌شود که انسانهای
ابتدائی تقریباً باین
شکل بوده‌اند





« دولمن » و « من‌هیمر »

ساختمان های سنگی انسان های ابتدائی



ابزار های سنگی دوران سنگ جدید

۹

نژادها وزبانهای انسان

نمیتوان گفت که انسان ابتدا در کدام قسمت دنیا بوجود آمده است . همچنین نمیدانیم که محل سکونت انسان های ابتدائی کجـا بوده است . شاید انسان تقریباً در یك زمان درچند نقطهٔ زمین پیدا شده‌است با وجود این ظاهراً میتوان گفت در زمانی کـه یخچالهای بزرگ دوران یخبندان آب شد و مناطق یخ بسمت شمال

عقب رفت انسان ها در مناطق گرمتر زندگی میکردند .

وقتی که یخ ها آب شد و از میان رفت بجای آنها دشتهای وسیعی با گیاههای مختلف بوجود آمد که شبیه به سرزمین هائی بود که اکنون در شمال سیبریه هست و آنها را «توندرا» مینامند . این دشت هاعلفزار های وسیعی‌شدند و انسان که حیوانات اهلی خود را می‌چراند در این علف زارها حرکت میکرد و جابجا می‌شد .

این انسان ها که جا و مکان ثابتی بـرای زندگی خود نداشتند و همیشه در حـرکت بودند « چادرنشین » و «صحرا گرد»نامیده میشوند . حتی امروز هم در کشورهای مختلف واز جمله در هند بعضی طوایف چادرنشین داریم که مانند « کولی‌ها» دائماً درحرکت هستند و هـرگز در یك جای‌ثابت نمی‌مانند .

قاعدتاً مردم آن زمان در نزدیکی رودهـای بزرگ سکونت داشتند زیرا درنزدیکی رودها دشت‌ها برای‌زراعت خوب بود و علف فراوان ترمیروئید . دراین‌قبیل جا ها بواسطهٔ فراوانی آب کاشتن و رویاندن مواد خوراکی در

زمین آسان تر بود . باین جهت است که تصور می‌شود در هند مردم آن زمان در نزدیکی رودهای «سند» و «گنگ» سکونت داشتند و در بین النهرین در نزدیکی رودهـای « دجله » و «فرات» ودر مصردر نزدیکی های رود «نیل » ساکن شدند و بهمین قرار در چین هم در نزدیکی رودهای بزرگ آن کشور بودند.

در هند ما از نخستین نژادی که اطلاع مسلم داریم و چیزهائی میدانیم نژاد «دراویدی » است . بعدها بطوریکه خواهیم دید آریائی ها از سمت شمال غربی و مغول ها از سمت شرقی به سرزمین هند آمدند . حتی هم اکنون بیشتر مردمی که در جنوب هستند از اولادان و بقایای همان نژاد قدیمی «دراویدی» میباشند . آنها رنگ پوستشان از مردم شمالی تیره‌تر و پررنگتراست واین امـرشاید از آن جهت است که «دراویدی» هامدت زیادتری درهنداقامت داشتند .

دراویدی هامردمی مترقی وپیش رفته‌بودند . برای خود زبان مخصوص داشتند و با مردم دیگر ارتباطهائی بر قرار کرده‌بودند اما آنچه میگوییم‌مربوط بزمانهای خیلی دیـر تر است و در اینجـا مـا خیلی زود و زیـادی پیش

آمده‌ایم .

در آن روزگار هـای قدیم يك نژاد تازه در قسمت های آسیای میانه و آسیای غربی و اروپای شرقی تکامل می‌یافت . این نژاد «آریـائی» نامیده میشود . در زبـان سانسکریتی نیزاین کلمهٔ «آریا»وجود دارد که بمعنی شخص شریف یانجیب زاده است .

از آنجا که زبان سانسکریتی یکی از زبانهای مردم آریائی بوده‌است معنی این کلمه بمانشان می‌دهد که آریائی ها خودشان را خیلـی شریفتر و نجیب زاده‌تراز دیگران میدانسته‌اند ! ظـاهراً آنها هم مانند مردم زمان مـا این عیب را داشته‌اند که خودشان را از دیگران بهتر و برتر میشمردند .

بطوریکه میدانی امروزهـم یکنفرانگلیسی ، نژاد و ملت خودش را از تمام مردم روی زمین بهترمیداند. يك نفرفرانسوی هم یقین دارد که فرانسویها بزرگترین‌وعالی‌ترین ملت‌دنیا هستند . آلمانی‌هاو آمریکائی هاودیگران نیزدربارهٔ خودشان همینطورها فکرمیکنند .

آریائی های آنروز در سرزمین های شمالی آسیا و اروپا در دشتهای وسیع وچمنزارها درحرکت بودندو گله‌چرانی میکردند .

اما از یك طرف دائماً تعدادشان زیاد ترمیشد و از طرف دیگرزمین هائی کــه در اختیارشان بود خشك تر و میزان علف کمترمی گشت و دیگـــر محصولات خوراکی برای غذای همهٔ آنها کافی نبود بدین‌جهت آنهامجبورشدند که در جستجوی غذا بسایر نقاط زمین کوچ کنند . باین شکل بود که آنها در سراسراروپا پراکنده گشتند وبطرف هند و ایران و بین‌النهرین هم آمدند .

پس می‌بینیم تقریباً تمام مردمان اروپا و شمال هند و ایران و بین‌النهرین با وجود اینکه اکنون اینهمه با هم تفاوت و اختلاف دارند در واقع اولادان اجداد مشترك و واحدی هستند که همان آریائی های سابق بوده‌اند. البته این وقایع‌در روزگاری خیلی پیش‌از این اتفاق افتاده‌است و از آن زمان تاکنون حوادث فراوانی روی داده است و نژادهای مختلف هم تا اندازهٔ زیادی با هم مخلوط‌شده‌اند.

بدین شکل دیدیم کـه آریائی های سابق یکـی از نژادهای بزرگ بوده‌اند که اجداد بسیاری از مردمان دنیای امروز بشمار میروند .

یکی از نژاد های بزرگ دیگر نژاد «مغول» است . این نژاد در قسمت های شرقی آسیا ، درچین ، ژاپن ، تبت سیام و برمه پراکنده شد . گاهی اوقات آنها را نژاد «زرد» هـم مینامند . بطوریکه بعضی از آنها را دیـده‌ای معمولا استخوانهای صورتشان بر آمده و درشت است و چشمهای ریز و تنگ دارند .

مردم آفریقا و بعضی جاهای دیگر «نگرو» (سیاه پوست) هستند ، آنها نه آریائی هستند و نه مغولی ورنگ پوستشان هم خیلی تیره‌تر است .

مردمان عربستان وفلسطین یعنی عربها و یهودی ها هم ازیك نژاد دیگر میباشند .

در طول هزاران سال تمام این نژادهای بزرگ بـه بسیاری نژادهای کوچکتر تقسیم شده‌اند و تا اندازه‌ئی بهم مخلوط گشته‌اند اما احتیاجی نیست که‌دراین باره‌خودمان

را ناراحت سازیم .

یك وسیلهٔ مهم و بسیار جالب برای تشخیص نژاد های مختلف وشاخه های آنها از یکدیگر مطالعه درزبانهای آنها میباشد . هر نژاد یك زبان جدا گانه و مخصوص بخود داشته است اما در طول زمان ازهر زبانی زبان های متعدد دیگری بوجود آمده و تکامل یافته است . ولی این زبانها مثل بچه های زبان اصلی بودند و جزو یك خانواده میباشند .

ما به آسانی میتوانیم کلمات مشترك را در زبانهای مختلف تشخیص بدهیم و خویشاوندی وارتباط آنها را بفهمیم .

وقتی که آریائی ها درآسیا و اروپا پرا کنده شدند دیگر نتوانستند تماس و رابطه میان خودشانرا حفظ کنند وبا یکدیگر مربوط بمانند . در آن روزگار ها راه آهن و تلگراف و پست وحتی کتابهای نوشته شده وجود نداشت که مردمرا باهم مربوط وآشنا سازد . باین ترتیب هر گروه از آریائی‌ها کم کم همان زبان اصلی را بشکل مخصوص

خودشان حرف زدند و بعد از مدتی این زبان با زبان اصلی که پدر آن بود یا با زبانهای دیگری که پسرعموهای آن حساب میشدند و در سرزمینهای دیگر آریائی بکار میرفت تفاوت پیدا کرد . باین دلیل است که امروز اینهمه زبانهای مختلف دردنیا می بینیم .

باوجود این وقتی این زبانهارامطالعه میکنیم می بینیم که هر چند تعداد آن‌ها اینهمه زیاد است بسیاری از زبانها با هم خویشاوند هستند . مثلا هرجا که آریائی ها رفته‌اند زبان مردم اکنون از خانوادهٔ زبانهای آریائی است .

زبانهای سانسکریتی ، لاتینی ، یونانی ، انگلیسی ، آلمانی ، ایتالیائی ، ایرانی وبعضی زبانهای دیگر باهم پسر-عمو وجزو خانوادهٔ زبانهای آریائی میباشند . بسیاری از زبان های هندی ما مانند هندی ، اردو ، بنگالی ، مراتی و گجرائی فرزندان زبان سانسکریتی هستند و باین قرار آنها هم از خانوادهٔ زبانهای آریائی میباشند .

یك خانوادهٔ بزرگ دیگر خانواده زبانهای چینی است که چینی ، برمه‌ای ، تبتی و سیامی و غیره جزو آنست.

یك گروه سوم زبانهای سامی است که شامل زبان عربی و زبان یهودی میشود.

بعضی زبانها مانند ترکی وژاپونی با هیچ یك ازاین سه گروه نسبتی ندارند.

بعضی زبان‌های جنوب هند نیزمانند زبانهای تامیل، تلوگه، مالایالام، و کنارسی نیزجزو این گروهها نیستند، این چهارزبان جنوبی ازخانواده زبان‌های دراویدی میباشند و بسیارقدیمی هستند.[1]

۱ـ درهند چهارده زبان مختلف بزرگ وجود داردکه برسمیت شناخته شده‌اند وزبانهای ملی هستند وبرای خود ادبیات‌دارندوبهریك از آنها میلیونهانفر صحبت میکنند واز این‌جهت‌بعضی ازآنها درردیف زبانهای بزرگ دنیا میباشند.

۱۰

خویشاوندی زبانها

دیدیم کــه چگونه آریائی‌هــادر کشورها و سرزمین‌هــای مختلف پراکنده شدند و بهرجا رفتند و هرطور که بود زبان خودشان را همراه داشتند. اما آب وهواهای گوناگون و اوضاع و احوال و شرایط متفاوت محیط ها اختلافات فراوانی در میان گروههــای مختلف آریائی‌ها بوجودآورد. هر گروهی از آنها کم کم

عادات و آداب مخصوصی پیدا کردند.

بطوریکه هر گروه دیگر نمی توانست گروه‌های دیگر را که درسرزمین‌های دیگر بودندببینندزیرادرآنزمان‌ها مسافرت کاری بسیاردشوار بود. در نتیجه هر گروه از گروه‌های دیگر جدا ماند.

اگر مردمی دریکجا یا دریك سرزمین مطلب‌تازه‌ای می‌آموختند و کشف‌میکردندنمی‌توانستندآنرا به‌مردمان سرزمین‌های دیگرهم بگویند. باین شکل تغییراتی روی مینمود وپس ازچند نسل خانوادهٔ واحد و مشترك آریائی تقسیم گردید و بصورت خانواده‌های متعددی‌درآمد. شاید هم همه‌فراموش کردند که تمام‌ایشان ازیك‌خانوادهٔ‌بزرگ بوده‌اند.

زبان واحدآنها هم‌بصورت‌زبانهای مختلف‌ومتعددی درآمد که بنظرمیرسید بایکدیگرتفاوت‌های بسیاردارند. اماهرچند که‌این‌زبان‌ها باهم‌متفاوت بودندواختلافات‌زیادی درآنها دیده میشد بسیاری کلمات مشترك و شبیه بهم دراین زبانهاوجود داشت. حتی‌اکنون پس ازهزاران سال هنوز

هم میتوانیم این کلمات مشترك را که در زبانهای مختلف وجود داردپیدا کنیم و می‌توانیم بگوئیم که روزگاری‌تمام این‌زبان‌هایك زبان‌واحد بوده‌اند.

بطوریکـه میدانیم کلمات بسیاری هست کـه در زبان هـای انگلیسی و فرانسوی و بعضی زبانهـای دیگر یکسانست .

اکنون برای مثال دو کلمهٔ بسیار مأنوس و عادی «پدر» و «مادر» را مورد آزمایش و مطالعه قرار می‌دهیم . همانطور که‌میدانی درزبان هندی ما آنها را «پتا» و «ماتا» میگوئیم . درزبان سانسکریتی «پتر» و «ماتر» میباشد در زبان لاتینی این دو کلمه «پاتر» و «ماتر» در زبان یونانی «پاتر» و «متر» در زبان آلمانی «فاتر» و «موتر» در زبان فرانسوی «پر» و «مر» و در زبان انگلیسی«فادر» و «مادر» و همچنین دربسیاری زبان‌های دیگر کلماتی نزدیك و شبیه این کلمه‌هست .

آیا بنظر نمیرسد که‌آنها با یکدیگر شباهت‌فراوان دارند ؟ درواقع آنها مثل پسر عموهای یك خانواده بـه

یکدیگر شبیه‌هستند .

البته بسیارممکن است که بسیاری ازکلمات یك‌زبان اززبان دیگری اقتباس‌و گرفته شده باشد . هم اکنون در زبان هندی کلماتی هست که از زبان انگلیسی گرفته شده است . زبان انگلیسی هم بعضی کلمات را از زبان هندی گرفته است .

اما «پدر»و«مادر» کلماتی نیستند که از زبان دیگری اقتباس شده باشند . این‌ها نمیتوانند کلمات تازه‌ای باشند زیرا درهمان آغاززندگــی انسان و ازهمان‌وقت که بشر صحبت کردن‌بایکدیگررا شروع کردطبعاًپدران ومادرانی وجودداشتند و برای نامیدن آنهاکلماتی درست شده است. بدین‌قرار می‌توانیم بگوئیم که این کلمات اززبانهای دیگر اقتباس و گرفته نشده‌اند و قاعدتاً همه اولادان‌یك‌خانواده هستندوازیك جدبزرگ ناشی شده‌اند.

ازهمین ملاحظات میتوانیم بفهمیم بسیاری‌ازمردمی که امروز درسرزمین‌های مختلف و جدا از هم زندگی می‌کنند و زبانهای مختلفی را بکار میبرند در روزکاران

گذشته پدرانشان با هم زندگی می کرده‌اند و اعضای یك خانوادهٔ بزرگ‌بوده‌اند.

می‌بینی که مطالعهٔ زبانها چقدرشیرین و جالب‌است وچقدرمطالب زیاد را بما می‌آموزد. اگرما سه یـا چهار زبان یاد داشته باشیم یادگرفتن زبانهای بیشتر هم کار دشواری نیست.

همچنین می‌بینی بسیاری ازکسانی که اکنون در سرزمینهای مختلف جدا از یکدیگر و دور از هم زندگی میکنند درروزگارهای‌پیش‌ازاین مردم واحدی بودند.

از آن زمان به‌بعد تغییرات بزرگی روی نموده‌است وبسیاری ازما خویشاوندیها وپیوندهای قدیمی خودمان را فراموش کرده‌ایم.

اکنون درهر کشوری‌مردم‌تصورمیکنند که‌خودشان بهترین‌وباهوشترین مردمان هستند و دیگران بخوبی و شایستگی ایشان نیستند. یك انگلیسی تصورمیکند که او وکشورش ازهمهٔ‌مردم‌وهمهٔ کشورها بهترهستند. فرانسوی هم ازفرانسه‌وهرچیز فرانسوی مغرور است. آلمانیها و

ایتالیائیها فکر می کنند که کشورشان پایان و نهایتی ندارد وبسیاری ازهندیها تصور میکنند که هند از جهات مختلف بزرگترین کشورجهانست.[1]

اما تمام این تصورات ازخودبینی وخودخواهی است.

هر کس خودش و کشورش راخوب تر و بهتر از دیگران میشمارد اما در واقع هیچ کسی نیست که در خود مقداری خوبی ومقداری بدی نداشته باشد و بهمین شکل هیچ کشوری هم نیست که در آن چیزهای بدی نباشد و از بعضی جهات خوب نباشد.

ما باید خوبی را در هرجا پیدا میکنیم بگیریم و بکوشیم که بدی راهم ازهرجا که هست دورسازیم.

البته ما باید بیشتر دربارهٔ آنچه مربوط بکشور خودمان است فکر کنیم. متأسفانه کشورما امروزدر وضع بدیست وبیشترمردم وطن ما بسیارفقیر و مستمند هستند و هیچ لذت وشادمانی درزندگی آنهاوجود ندارد.

ما باید ببینیم که دررفتاروآداب ماچه چیزهای خوبی هست وبکوشیم آنها راحفظ کنیم وهرچه را هم بدهست باید

۱ـ متاسفانه بسیاری ازایرانیهای خودمان همچنین تصوراتی دارند.

بدورافکنیم همچنین اگر در کشورهای دیگر هم چیزهای خوبی هست مسلماً باید آنها را اقتباس کنیم .

ما که هندی هستیم باید در هند زندگی کنیم و بخاطر هند کار کنیم اما نباید فراموش کنیم که درعین حال بخانوادهٔ بزرگتری که درسراسر جهانست تعلق داریم و بالاخره مردمی هم که درسایر کشورهای جهان زندگی میکنند خویشاوندان و پسرعموهای ماهستند.

چقدر خوب وعالی خواهد بود که تمام مردم جهان شادمان وخشنود وراضی باشند . بدین جهت ما باید بکوشیم تا سراسر جهان بصورتی در آید که بتوان در آن شادمان تر و خوشبخت تر زندگی کرد .

۱۱

تمدن چیست؟

اکنون میخواهم برایت دربارهٔ نخستین تمدنها مطالبی بگویم اما پیش از آنکه باین کار بپردازم باید بکوشیم تا معنی و مفهوم تمدن‌را بفهمیم.

کتاب‌لغت بما میگوید که متمدن ساختن عبارتست از بهتر کردن ، ظریف‌تر وپاکیزه‌تر کردن ، عادات ورسوم عالی ونیك را جانشین عادات و رسوم وحشیانه ساختن‌ودر

این مطالب مخصوصاً نظر متوجه یك اجتماع یا یك گروه ازمردم است .

وضع وحشیانهٔ زندگی انسان در موقعی که شکل زندگی او از حیوانات وحشی فقط کمی بهتر است «وحشیگری» یا «بارباریسم» نامیده میشود . کلمهٔ «تمدن» مخالف ومتضاد«وحشیگری» است یعنی هرچه ازوحشیگری بیشتر دورشویم بیشترمتمدن هستیم .

اما آیا چگونه می‌توان فهمید که یك شخص یا یك جامعه وحشی است یا متمدن بسیاری ازمردم دراروپاتصور می کنند که آنها خیلی متمدن هستند و مردم آسیا کاملا وحشی میباشند.

آیا این تصور بخاطر آنست که مردم اروپا بیشتراز مردم آسیاوآفریقا لباس می‌پوشند؟

البته این حرف نمی‌تواند صحیح باشد زیرا وضع کمی یا زیادی لباس با آب‌وهوا بستگی دارد . درجائیکه آب‌وهوا سرد استانسان بیش ازجاهائی که آب‌وهوا گرم است لباس می‌پوشد.

شاید اروپائیها از آن جهت خود را متمدن تر می‌شمارند که تصور می کنند انسانی که یك تفنگ دارد از انسان بدون سلاح قوی تر است و بدینجهت متمدن‌تر میباشد !

درهرصورت‌ولومردتفنگدار باندازهٔیك مردبی‌سلاح متمدن نباشد ظاهراً نباید باو گفت که متمدن نیست زیرا در غیر این صورت با تفنگ خود او را از پا خواهد افکند . [1]

میدانی که چند سال پیش جنگ بزرگی اتفاق افتاد که بیشتر کشورهای جهان در آن شرکت کردند و هریك ازآنها می کوشید که هرچه بتواندبیشترافرادطرف مقابل رابکشد[2] .

انگلیسها تمام نیروی خودشان را بکار میبردند که

---

۱ ـ این عبارت‌کنایه‌ای بخشونتها و تجاوزات انگلیسها درهند استکه خود را عالی‌ترو متمدن‌ترازهندیان میشمردند و اگر به آنها خلاف این حرف‌گفته میشدآنرا توهین حساب‌میکردند.

۲ ـ منظورجنگ جهانی اول استکه‌از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ طول‌کشید و متاسفانه مصیبت‌ها و فجایع آن در جنگ جهانی دوم هم تکرار شد .

آلمانی ها را بکشند و آلمانی‌هاهم هر چه می‌توانستند انگلیسی ها را می‌کشتند . در این جنگ میلیونها نفر از مردم کشته شدند وهزاران هزارنفر دیگر برای تمام عمر خود علیل و ناقص گشتند . بعضی‌ها دیگرچشم ندارند و کور شده‌اند وبعضی دیگردست یاپا ندارند .

اگر یادت باشد بسیاری از این مجروحین جنگ را در فرانسه و جاهـای دیگر دیده‌ای . یادت هست در مترو[1] پاریس برای ایـن قبیل اشخاص صندلیهای مخصوص هست .

آیا تصور میکنی کـه این یك کار تمدن آمیز و خوبیست کـه مردم یکدیگر را باین شکل بکشند ؟ در حالی که اگر دو نفردر خیابان‌با هم دعوا کنندمأمورپلیس آنها را از یکدیگرجدامی کند ومردم‌هم فکر می کنند که آنها چه اشخاص نادان‌وابلهی‌هستند.

این وضع درست مثل جنگهای وحشیانه‌ایست کـه در میان قبایل جنگل ها اتفاق می‌افتد . بنابراین وقتی

---

۱ ـ راه‌آهن زیرزمینی پاریس.

که‌وحشی‌های جنگلی را «وحشی» می‌نامیم آیا کشورهائیکه باین شکل بجنگ و کشتار می‌پردازند چقدر وحشی تر هستند .

بدینقرار وقتی که از این نظر به موضوع نگاه کنی خواهی گفت کشورهائی که در جنگ بزرگ جنگیدند و کشتار کردند یعنی انگلستان ، آلمان ، فرانسه ، ایتالیا و بسیاری کشورهای دیگر ابداً متمدن نیستند .

با وجود این میدانی که در این کشورها چیزهای زیبا هم فراوانست و مردم نیك هم زیاد هستند اکنون خواهی گفت که بدینقرار فهمیدن معنی تمدن آسان نیست و البته حق هم داری . این یك موضوع بسیار دشوار و پیچیده است .

ساختمانهای زیبا ، تابلوهای زیبا و کتابهای گوناگون و هرچه زیبائی است مسلماً نشانه‌های تمدن هست اما بهترین نشانهٔ تمدن وجود انسان عالی و نیك است که خودخواه نباشد و همراه با دیگران برای خوشبختی همه کار کند . کار

کردن با هم بهتر از کار کردن به تنهائی است و کار کردن با هم برای خیر و خوشی مشترك و عمومی از هرچیز بهتر است .

۱۲

تشکیل قبیله‌ها

در نامه هـای قبلی خود برایت گفتم که انسان در آغـاز کار و موقعی کـه تازه در روی زمین پیدا شد تا چه اندازه بحیوانات شباهت داشت . یواش یواش ، در طول هزاران سال، انسان پیشرفت کرد و کامل‌تر و بهتر شد . قاعدتاً در ابتدا انسان هم مانند بعضی حیوانات وحشی امروز شخصاً بهمه چیز حمله میبرد و بشکار موجودات

دیگر میپرداخت وتنها زندگی میکرد .

بعد فهمید که خیلی عاقلانه تر وبهتر است که دسته جمعی همراه با دیگران زندگی کند و اگر عده‌ای مردم با هم میبودند خیلی نیرومند ترمیشدند و میتوانستند در مقابل حملات حیوانات یـا احتمالا حملات انسان هـای دیگراز خودشان بهتردفاع کند . حتی بسیاری ازحیوانات هم بخاطر صلاح خودشان بصورت دسته‌جمعی و بشکل رمه هاو گله‌ها زندگی میکنند .

گوسفندها و بزها و گـوزنها و حتی فیلها بصورت دسته‌جمعی بسر میبرندو حرکت میکنند . وقتی که گله‌های حیوانات به خواب میروند بعضی از افراد آنها بیدارمیمانند واز دیگران مراقبت میکنند .

لابد در بارهٔ گله‌های گرگها نیزمطالبی خوانده‌ای. در روسیه هنگام زمستان گرگها بصورت دسته جمعی حرکت میکنند و موقعی که خیلی گرسنه می‌شوند دسته جمعی به آدمها حمله میبرنـد . این اتفاق در فصل زمستان بیشتر روی میدهد و گرگها که کمتر غذا گیر میآورند و گرسنه

میمانند بیشتر به آدمها حمله میکنند .

خیلی کمتر اتفاق می‌افتد که یك گرگ به تنهائی بیك انسان حمله کند بلکه آنها بصورت دسته جمعی وچند تائی جمع میشوند و دراین موقع خودرا برای حمله کردن به عده‌ای از انسانها قوی‌تر میدانند .

در اینموقع اغلب انسانها مجبور میشوند که برای نجات جان خودشان با کمال سرعت از مقابل حملهٔ گرگها فرار کنند واغلب میان انسانها که سوار سورتمه هستند وبر روی یخها میگریزند و گرگها که آنها را دنبال میکنند مسابقهٔ پرهیجانی برپا میشود .

باین قرار نخستین پیشرفتی که انسانهای اولی در راه تمدن حاصل کردند این بود که دور هم جمع شدند و بصورت گروه ها یا بااصطلاحی که امروزمیگوئیم بصورت «قبیله» هادر آمدند .

آنها در قبیله ها با هم کار و زندگی میکردند . ودر میان آنها چیزی که باصطلاح امروز همکاری نامیده‌میشود برقرار گردید .

هر فرد انسان اول به‌قبیله‌اش فکر میکرد و بعد بخودش.
اگر قبیله بخطر می‌افتاد هریك از افراد آن بخاطر آن و برای دفاع از آن بجنگ میپرداخت و اگر یکی از افراد قبیله کار نمیکرد از قبیله اخراج میگشت.

وقتی که مردم با یکدیگر کار میکردند باید نظم و ترتیبی بکار خود میدادند اگر هر کس هرچه دلش میخواست میکرد دیگر از قبیله چیزی باقی نمیماند.

باین ترتیب لازم بود که در قبیله یکنفر رهبر یا رئیس بشود. حتی گله‌ها و گروههای حیوانات هم برای خود رهبرانی دارند. قبیله های انسان نیز نیرومندترین افراد را از میان خود بعنوان رهبر و رئیس انتخاب میکردند. از آنجهت نیرومندترین شخص برای رهبری انتخاب میشد که اغلب برای قبیله جنگهای فراوان درپیش بود.

اگر افراد قبیله در میان خودشان بجنگ و دعوا میپرداختند بزودی قبیله‌درهم می‌شکست واز میان میرفت بدین‌جهت رهبر قبیله ازجنگ و زد و خورد در داخل قبیله جلوگیری میکرد.

بدیهی است که یك قبیله با قبیله‌های دیگر جنگ میکرد و این کار هم زیاد اتفاق می افتاد . این کار در واقع نسبت بوضع سابق که هر فرد بخاطر خودش با هر فرد دیگر جنگ میکرد پیش رفت و تکاملی بود .

نخستین قبیله ها در واقع خانواده های بزرگ بودند که تمام افراد آنها بـا یکدیگر خویشاوندی داشتند . اما خانواده ها دائماً بزرگ و بزرگتر میشد تا اینکه قبیله هم وسعت زیاد پیدا میکرد و بصورت بزرگی در می آمد .

برای انسان های اولی آن روزگارها مخصوصاً پیش از آنکه قبیله ها تشکیل شوند زندگی خیلی دشوار بوده است . انسان در آن زمان نه خانه داشت و نه لباس قطعاتی از پوست حیواناتی را که شکار میکرد بخود میبست و دائماً هم در حال جنگ و ستیز بود . برای بدست آوردن غذای روزانهٔ خود ناچار بود که حیوانات را شکار کند و بکشد یا میوه های درخت های وحشی را جمع آوری کند .

قاعدتاً انسان آن زمان احساس میکرد که از همه طرف با دشمنان گوناگون احاطه شده است . حتی طبیعت

هم در نظرش بصورت یك دشمن جلوه میکرد که صاعقه و برف و زلزله را برسرش فرو می‌آورد . انسان بدبخت و بیچاره همچون یك اسیر وحشت‌زده درروی زمین سر گردان بود و چون نمیتوانست هیچ چیز بفهمد از همه چیز میترسید .

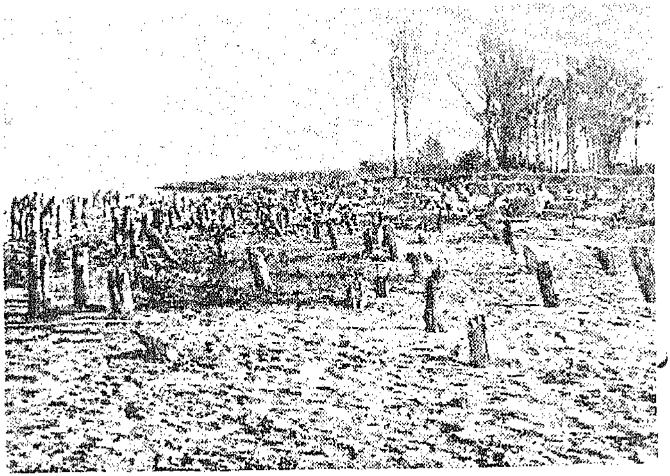
اگر برق در آسمان میدرخشید و صاعقه میغرید فکر میکرد که خدائی در درون ابرهاست که با او کینه‌میورزد ومیخواهد او را مضروب‌سازد به‌این جهت بوحشت می‌افتاد و میترسید و میخواست کاری بکند تا آن کسی را که در میان ابرها هست و رعد و برق و برف و باران را برسراو میریزد نسبت بخود مهربان سازد .

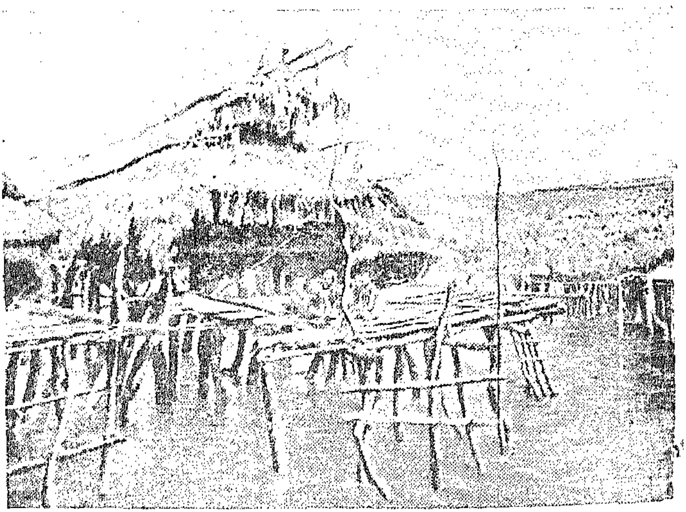
آیا چگونه میتوانست او را برسر مهر بیاورد ؟

انسان آن‌زمان روشن‌بین وبافکر نبود . پیش‌خودش فکرمیکرد خدائی که در ابرها هست بخودش شبیه است‌و گرسنه است و غذا و خوراکی دوست دارد . باین جهت مقداری غذا برای خدا نذر میکرد یا یك حیوان را برای رضای‌او میکشت‌یا باصطلاح امروز «قربانی» میکردو آنرا

دریك جائی میگذاشت که خدا آنرا بخورد! خیال‌میکرد که باین وسیله میتواند خدا را راضی کند و باران یا برق وچیزهای شبیه آنرا متوقف سازد!

این کار ها درنظر ما که میدانیم چرا برق و باران می‌بارد و چرا رعد وبرق صورت میگیرد ابلهانه است. کشتن یك‌حیوان نمیتواند دراین عوامل طبیعی هیچ‌اثری داشته باشد. اما هرچند هم که‌این فکر ابلهانه است‌بسیاری مردم‌حتی امروز نیز آنقدرجاهل هستند که هنوز هم چنین کارهائی میکنند.





امروز هم بعضی از قبایل نیمه وحشی وابتدائی مثل قدیم دردریاچه‌ها



یك زن اسكیمو

یک زن سرخپوست .



یك زن سیاه





یک مرد یهودی



یک مردمغولی



یک مرد سیاه←



لوئی ۱۴ عقیده داشت که او را خداوند پادشاه کرده و در برابر

۱۴

چگونه مذهب آغاز گشت
و کارها تقسیم شد

در آخرین نامه‌ام برایت گفتم که چگونه انسانهای اولی از همه چیز میترسیدند و تصورمی‌کردند که هرمصیبت و بدبختی نتیجه خشم و حسادت خدایان است. این خدایان تصوری درهمه جا ، در جنگل ، در کوهستان ، در رودخانه و در ابرها بنظر انسان می‌آمدند. انسانهای آنزمان خدا را بصورت یك شخص خوب و نیکو-

کار ومهربان تصور نمیکردند بلکه اورا یك شخص خشمگین وبدخواه میشمردند که همیشه درحال غضب است.

گاهی اوقات وقتی مصیبتی روی میداد مثلا یك زلزله یا یك طغیان آب یا یك بیماری بزرگ پیش می آمد که عدهٔ زیادی از مردم را میکشت انسان ها بوحشت می افتادند و پیش خود فکر میکردند که خدایان خشمگین شده اند، و برای خشنود ساختن ایشان کار های مختلف میکردند بطوریکه اغلب مردان یا زنانی را قربانی میساختند وحتی فرزندان خودشانرا میکشتند و به خدایان تقدیم میداشتند. این چنین وضعی اکنون در زمان ما مخوف و هولناك بنظر میرسد اما وقتی که انسان وحشت زده می شود ومیترسد ممکن است هر کاری بکند.

قاعدتاً آغاز مذهب باین صورت بوده است. بدینقرار مذهب بصورت ترس از همه چیز ظاهر گشت. وهرچیزی هم که بخاطر ترس و وحشت انجام شود خوب نیست. اما بطوریکه میدانی مذهب چیزهای بسیار خوب وزیبائی هم بما میگوید.

وقتی که بزرگترشدی در بارهٔ مذاهب دنیا مطالب بیشتری خواهی خواند و از کار های خوب و بدی که بنام مذهب اتفاق افتاده و انجام گرفته است بیشتر با خبر خواهی شد .

اکنون فقط این نکته مورد نظر ماست که به‌بینیم فکرمذهب چگونه آغاز گشت . بعد ها خواهیم دید که مذهب چگونه رشد پیدا کرد . متأسفانه هنوزهم مردم بنام مذهب با یکدیگرمی‌جنگند وبرسر یکدیگر میکوبند . [۱]

برای‌بسیاری از مردم‌هنوزهم‌مذهب یك چیزمخوف وترسناك است . هنوز هم بسیاری از مردم وقت خودشان‌را در این راه صرف میکنند که بعضی موجودات خیالی را از خود خشنود وخرسند سازند و برای این کار هدایا وتحفه‌هائی به معابد تقدیم میدارند وحتی حیوانات را قربانی میکنند .

بدینقرار می‌بینیم که انسان اولی زندگی دشواری داشت . ناچار بود که غذای هرروز را تقریباً در همان روز

۱ــ این موضوع مخصوصاً در هند که اغلب میان مسلمانان و هندوان تصادماتی روی میداد جالب توجه وقابل تذکربود .

بدست آورد و درغیر این صورت گـرسنه میماند . در آن روزگار هیچ انسانی بدون کارگر نمی‌توانست زنده بماند. برای هیچ کس ممکن نبود که مقداری غذا و آذوقه برای چندوقت خود تهیه کند وبعد تامدت زیادی هیچ کاری انجام ندهد وباهمان غذاها خودرا سیر نگاهدارد .

وقتی که قبیله تشکیل شد زندگی انسان کمی راحت‌تر گشت تمام اعضای قبیله که باهم کارمیکردند میتوانستند رویهمرفته غذائی بیشتر از آنچه هریك بتنهائی تهیه میکرد بدست آورند .

میدانی که کار کردن بـا هم یا همکاری کردن بما کمك میدهد خیلی کار ها بکنیم که نمیتوان بتنهائی انجام داد . یك یا دو نفر نمیتوانند بارسنگینی را براحتی حمل کنند اما اگر چندنفر باشند که بیکدیگر کمك دهند براحتی میتوانند آن باررا حمل کنند .

یك پیشرفت بزرگ دیگر هم در آن روزها صورت گرفت که دربارهٔ آن قبلا هم برایت مطالبی گفتم . این پیشرفت کشف کشاورزی بود .

لابد برایت جالب توجه خواهد بود که بدانی کشاورزی ابتدا در میان بعضی مورچه ها شروع شد. البته منظورم این نیست که بگویم مورچه‌ها هم بذر میکاشتند و شخم میزدند وبعدهم محصول کشاورزی را درو و خرمن میکردند. اما کار مورچه ها تقریباً شبیه اینکار بود. باین معنی که وقتی گیاه یا بوته‌ای پیدا میکردند که بذرش را میخوردند با کمال دقت علفهای دیگر را از اطرافش پاك میکردند ودر نتیجه آن بوته بیشتر و بهتر زنده میماند ورشد میکرد.

شاید انسان هم روزگاری همین کاری را میکرد که مورچه ها میکنند. انسان نمی‌خواست که تمام وقت را مشغول کار باشد و باینوسیله غذا بدست بیاورد زیرا این کار بسیار دشوار بود و میخواست از راه آسانتری برای خود غذا فراهم‌سازد. باین جهت بود که متوجه کشاورزی شد واز این راه تغییر بزرگی در زندگی او پیش آمد.

پیش از شروع کشاورزی هرفرد انسان یك شکارچی بود وشکار تنها کاری بود که انسان انجام می‌داد. احتمال دارد که در آن زمانها زنان مراقب بچه ها بودند و میوه

جمع میکردند .

وقتی که کشاورزی آغاز گشت کارهای مختلفی هم پیدا شد . مقداری کار در مزرعه انجام میگرفت . شکار کردن هم هنوز وجود داشت . کسانی‌هم مأمور مراقبت‌و نگاهداری از حیوانات اهلی و گله ها بودند . شاید زنها مأمورمراقبت‌حیوانات‌و دوشیدن‌شیر از گاوها بودند. بعضی مردها یك‌کار را انجام‌می‌دادندو بعضی دیگر بکارهای‌دیگر میپرداختند . امروز میبینی که در دنیا هر کس یك کار مخصوصی‌را بعهده دارد وانجام میدهد . یکنفر پزشك‌است یکی دیگر مهندس ساختمان پلها و راههاست . یا یکنفر نجار است یکی دیگر آهنگر است . یکی بناست و خانه ها را میسازد ودیگری کفشدوز و خیاط است و بهمین قرار هر کس کاری انجام‌میدهد . هر کس بیك کار ویك کسب مخصوص مشغول‌است و دربارهٔ کارها و کسبهای دیگرچیز زیادی نمیداند یا اصلاهیچ چیز نمیداند. این‌وضع‌راتقسیم شغل یاتقسیم کار میگویند .

اگرشخصی بکوشد که یك کار را خوب انجام‌بدهد

بیقین آن کار را خیلی بهتر انجام خواهدداد تا اینکه بخواهد چند کار را باهم انجام دهد .

اکنون در دنیای زمان ما کار ها بمقدار خیلی زیادی تقسیم شده‌اند. بطوریکه‌میبینیم این تقسیم کار خیلی آهسته از زمانهای خیلی قدیم ودر موقعی که قبیله ها تشکیل شدو مردم بکشاورزی پرداختند آغاز شد .

۱٤

تغییراتی که بر اثر کشاورزی پیش آمد

درنامهٔ آخری خود مطالبی در بارهٔ تقسیم کاربرایت گفتم. دراوایل کارودرزمانیکه انسان فقط ازراه‌شکارزندگی‌می کرد تقسیم کاربسیارناچیز بود. هر کس برای‌خود بشکارمیپرداخت وبزحمت میتوانست‌غذای کافی برای‌خویش فراهم سازد.

ظاهراً تقسیم کارابتدا میان‌مردان و زنان‌شروع شد

که مردان بشکار می‌پرداختند وزنان دریك‌جا می‌ماندندو ازبچه‌های خود و حیوانات اهلی نگاهداری و مراقبت میکردند .

وقتی که مردم کشاورزی را آموختند پیشرفتهای جدیدی حاصل شد . نخست اینکه تقسیم زیادی در کارها پیدا شد . بعضی‌ها شکارمی کردند بعضی دیگر بکارمزرعه‌ها میپرداختند و زمین را شخم میزدند . بعدهم با گذشت‌زمان مردم بازکارها وشغل‌های تازه‌تری‌آموختند و دراین کارها متخصص می‌شدند .

یکی دیگراز نتایج زراعت زمین این بود که انسان در دهکده ها و شهرها ساکن گردید . پیش از شروع کشاورزی مردم دائماً در حرکت بودند و در هر جا که پیش می‌آمد و می‌توانستند شکارمیکردند . لازم نبود که دریك‌جا بمانند . بهرجا که میرفتند میتوانستند شکار کنند اغلب‌هم‌مجبور بودند بخاطر گاوها و گوسفندها وحیوانات اهلی دیگری که‌داشتند ازیك جا بجای دیگر بروند . زیرا این حیوانات چراگاههائی میخواستند که بتوانند در آنها

بچرند و همینکه مدتی در یك جا میماندند و میچریدند دیگر روی زمین آنقدرعلف نمی‌ماند که حیوانات بتوانند بازهم‌سیر شوند و در نتیجه تمام قبیله بجای دیگری منتقل میشد[1]!

وقتی کشاورزی‌پیدا شد مردم ناچار بودنددرنزدیك زمین زراعتی خود باقی بمانند ، نمیتوانستند زمین و مزرعه‌ئی را که شخم زده‌اند وکاشته‌اند ترك بگویند وباین ترتیب ازموقع یك خرمن تا خرمن بعدی در روی همان زمین کارمیکردند وباین جهت بود که دهکده ها در میان مزارع بوجود آمد، وشهرها ساخته شد .

یك تغییر دیگر که کشاورزی پیش آورد این بود که زندگی را راحت‌تر ساخت . بدست آوردن غذا از زمین خیلی آسان تراز آن بود که انسان تمام وقت مشغول شکار باشد. محصول‌زمین هم‌خیلی بیشتراز آن‌بود که‌بتوان

۱ـ بطوریکه میدانیم هم اکنون ایلات ماهم در تابستانها به کوهستانها میروندکه درآنجا هواخنك است وعلف برای حیوانات‌هست ودر زمستانها بنواحی‌گرمسیر میآیند زیرادرکوهستانها برف ویخ‌چراـ گاهها را میپوشاند ، اینها ازاین حیث مثل همان انسانهای قدیمی و قبیله های اولی زندگی میکنند .

آنرا یکباره خورد در نتیجه بـاید محصول با دقت برای روزهای بعد نگاهداری میشد .

بگذار حالا یك پیشرفت جالب توجه دیگررا برایت بگویم . در موقعی که انسان فقط یك شکارچی خالی وساده بود نمیتوانست هیچ چیز برای آینده خود ذخیره کند یـا اگر هم میتوانست بمقدار خیلی کم و برای مدت بسیار کوتاهی بود ، باصطلاح همانقدر که دستش بدهانش میرساند زندگی میکرد و روز بروز خودش را زنـده نگاهمیداشت که در آن زمان بانك هائی وجود نداشت که انسان پول ها یا اموال دیگرش را در آنجا نگاهدارد . انسان بایدغذای هرروزش را بوسیلهٔ شکارهمان روز فراهم میساخت . اما با پیدا شدن کشاورزی از زمین محصول زیاد بدست میآورد و این محصول خیلی بیشتر از آن بود که یکباره خورده و مصرف شود وباینقرار این زیادی و مازاد یاغذای اضافی را ذخیره میکرد .

می بینیم که از اینجا بدست آوردن غذای اضافی آغاز می شود . مردم این خوراك اضافی را تهیه میکردند زیرا

برای آنها کار خیلی کمی داشت و با مختصر کار اضافی می‌توانستند بیش از آنکه لازم داشتند غذا برای خودشان تهیه کنند .

بطوری که میدانی اکنون ما بانکهای متعددی داریم که مردم پولشان را بآنها میسپارند و هر وقت لازم باشد بوسیلهٔ چاك هرقدر ازپولشان را که بخواهند پس میگیرند. آیا هرگز فکرمیکنی که این پولها از کجا آمده است ؟ اگردربارهٔ آنها فکر کنی می‌بینی که اینها همه پول اضافی است که مردم نمیخواهند همه را یکباره خرج کنند و باین جهت آنهارا در بانك ها نگاهمیدارند . امروز مردم‌ثروتمند کسانی هستند که‌مقادیرزیادی‌ازاین پولهای‌اضافی‌دارند ومردم فقیرهم اصلا هیچ ندارند .

بعدآخواهی‌دید که این مبالغ‌ومقادیراضافی‌چگونه بدست میآید . این پولهای اضافی از آن جهت نیست که یکنفراز دیگران بیشتر کارمیکند بلکه اکنون‌روزگاری است که شخصی که هیچ کار نمیکند مبالغ اضافی هنگفتی بدست‌میآورد درحالیکه اغلب کسانی که بازحمت‌ومرارت

کار زیادهم انجام میدهند هیچ سهمی از آن بدست نمی آورند!
بنظر میرسد که این وضع بسیار ابلهانه است. بسیاری اشخاص
فکر میکنند که بخاطـر همین وضع نادرست وابلهانه است
که در دنیا اینهمه مردم فقیر هستند .

ممکن است اکنون این موضوع در نظر تو کمی دشوار
باشد . در این باره خودت را ناراحت نساز . انشاء الله وقتی
که بزر گترشدی در این باره مطالب کافی خواهی فهمید.

اکنون فقط میخواهم برایت متذکر شوم که براثر
کشاورزی محصول که بدست میآمد خیلی بیشتر از آن بود
که یکباره بتواند خورده و مصرف شود . این محصولات
اضافی ذخیره میشد . در آن روزها پول و بانك وجود نداشت
و مردمی ثروتمند شمرده میشدند کـه مقدار زیادی گاو یا
گوسفند یاشتر یاغلات داشتند .

۱۵

پاتریارک* چگونه پیدا شد ؟

تصور میکنم کــه نامه هایم کمی دشوار و پیچیده شده باشد ! اما این زند گی که در اطراف خود می‌بینیم نیز بسیار پیچیده و دشوار است . درروز گار

*ـ پاتریارک بمعنی رئیس قبیله هـای قدیمی است . اما چون درجامعه‌شناسی معنی‌ومفهوم‌خاصی دارد همین‌کلمهٔ بین‌المللی درترجمهٔ فارسی هم بکار برده شده است .

قدیم زندگی خیلی ساده تر بود و اکنون بمطالعهٔ زمانی میپردازیم که کم کم این پیچیدگیها آغاز گردید .

اگر تحقیق و مطالعهٔ خود را یواش یواش دنبال کنیم و بکوشیم تعبیراتی را که تدریجاً در زندگی پیدا شده است بفهمیم خیلی آسانتر میتوانیم بسیاری از چیزهای امروزرا هم بفهمیم و اگر این کار را نکنیم هرگز نخواهیم توانست آنچه را در اطرافمان روی میدهد واتفاق میافتد درك کنیم در اینصورت همچون کودکانی خواهیم بود که در یك جنگل تاریك گم شوند . باینجهت است که میکوشم ترا بروزگاران قدیم و به کنارهٔ این جنگل انبوه زندگی باز گردانم . باین ترتیب ممکن است بتوانیم راهی در میان آن پیدا کنیم .

لابد بخاطر داری که یکروز در « مسوری » از من پرسیدی که پادشاهان چه هستند و چه بوده‌اند وچرا شاه شده‌اند ؟

اکنون میخواهیم به آن دورانهای گذشته که پادشاهان

پیدا شدند نظری بیفکنیم و برای سؤال تو پاسخی پیدا کنیم در ابتدای کار پادشاهان وجود نداشتند و رؤسا، پادشاه نامیده نمیشدند. اگر بکوشیم مطالبی دربارهٔ آن زمانها بفهمیم و بیاموزیم اصل و ریشه پادشاهان را هم خواهیم دانست.

قبلا در بارهٔ تشکیل قبیله ها مطالبی برایت گفتم. وقتی که کشاورزی آغاز گشت و کار ها تقسیم شد لازم بود که در قبیله کسی باشد که کار ها را سازمان بدهد. حتی پیش از آن هم قبیله کسی را لازم داشت که در موقع جنگ با یك قبیلهٔ دیگر رهبری را عهده دار شود. رهبر قبیله معمولا پیرترین فرد قبیله بود. این رهبر «پاتریارك» نامیده میشد. یا بعبارت صحیح تر ما امروز او را باین نام مینامیم.

همه کس تصور می کرد که چون او از همه پیر تر است از همه هم بیشتر تجربه داردو دانش وعقلش هم ازهمه بیشتر است. این «پاتریارك» با اعضای دیگر قبیله فرق زیادی نداشت. او هم با دیگران کار میکرد و تمام خوراکیها و

غذائی که از کارعمومی بدست میآمدمیان تمام اعضای قبیله تقسیم میگشت . همه چیز قبیله مال تمام افراد قبیله بود .

آنوقت ها مثل امروز نبود که هر کس برای خود خانهٔ جداگانه و پول و چیزهای دیگر داشته باشد . هرچه هر کس تهیه می کرد تقسیم می‌شد زیرا همه چیزمال قبیله بود . «پاتریارك» یاسازمان‌دهندهٔ قبیله کاراین تقسیم کردن را بعهده داشت .

اما یواش یواش تغییراتی پیدا شد . کارهای نوع جدیدی بوجود آمد . مخصوصاً در کشاورزی کارهای تازه زیاد می‌شد . «پاتریارك» هم ناچار شد که اوقاتش را برای سازمان دادن صرف کند و مراقب باشد که اعضای قبیله کارشان را درست و خوب انجام دهند .

کم کم پاتریارك دیگرخودش به کارهای عادی و عمومی و کار زراعت زمین و کشاورزی نمیپرداخت . بدین ترتیب میان وضع اوبا سایرمردم تفاوتی پیدا شد . اکنون می‌بینیم که یکنوع جدید تقسیم کارهم صورت گرفت یعنی

پاتریارك به سازمان دادن و تنظیم کردن کار دیگران می‌پرداخت و سایر افـراد قبیله در مزارع کار میکردند یا بدنبال شکار میرفتندیا می‌جنگیدند و دستورها و فرمانهای پاتریارك را که رهبر و رئیس ایشان بود اجرا میکردند . اگرمیان دو قبیله زد و خورد وجنگی در می گرفت‌قدرت و اختیارات پاتریارك زیادتر هم می‌شد زیرا درزمان جنگ نمیتوان بدون یك رهبر بخوبی جنگید . بدین ترتیب در طول زمان پاتریارك بتدریج خیلی نیرومندتر و مقتدر تر شد .

چون‌کارهای سازمانی تدریجاً زیادتر می‌شد ، دیگر پاتریارك نمی‌توانست تمام کارها را خودش به تنهائی انجام دهد و باینجهت اشخاص دیگری را برای کمك بخودش انتخاب میکرد. باین‌شکل عده زیادی سازمان‌دهنده‌بوجود آمده که پاتریارك رئیس همه بود . بدینقرار قبیله بدو قسمت تقسیم‌می گشت : یکی سازمان دهندگان و دیگری کارکنان عادی . از آن پس دیگر مردم و افراد قبیله یکسان نبودند . بعضی ها که سازمان دهنده بودند

نسبت بدیگران که کارگر و کارکنان عادی بودند قدرت بیشتری داشتند.

در نامهٔ بعدی خواهیم دید که چگونه اهمیت وقدرت پاتریارك بتدریج توسعه و تکامل یافت.

۱۶

چگونه قدرت پاتریارک توسعه یافت

امیدوارم آنچه در بارهٔ قبیله‌های
قدیمی و پاتریارک‌های آنها نوشته‌ام و مینویسم برایت خیلی
دشوار و کسل کننده نباشد.
برایت گفتم که در آن زمان همه چیز بقبیله تعلق داشت
و مال تمامی قبیله بود نه مال اشخاص و افراد قبیله بصورت
جدا جدا حتی خود پاتریارک هم در آغاز کار هیچ چیز

مخصوص بخودش نداشت . او هـم بعنوان یك فرد قبیله سهمی مانند سایر افراد قبیله داشت . اما او سازمان دهندهٔ کارهـا بود و مسئولیت مراقبت دارائی و اموال قبیله هـم بعهدهٔ او بود .

کم کم که قدرت پاتریارك اضافه شد باین فکر افتاد که اموال و دارائی قبیله که زیر نظر او هست درواقع مال خودش میباشد و نه مال تمامی قبیله . شایدهم بیشتر از آنجهت بچنین فکری افتاد که پیش خود تصور میکرد چون او رهبر و رئیس قبیله است در واقع مظهر و نمایندهٔ قبیله هم میباشد و باید تمامی اموال و دارائی قبیله مال او باشد .

باین ترتیب می بینیم که چگونه فکر مالکیت فردی و داشتن چیزی برای شخص خود آغاز شده است . امروز ما دائماً در بارهٔ اموال و اشیائی فکر یا صحبت میکنیم که میگوئیم «مال من» یا «مال تو» است اما همانطور که برایت گفتم مردان و زنان آن قبیله‌های قدیمی و ابتدائی هیچوقت اینطور فکر نمیکردند و تمام دارائی و اموال مال تمامی قبیله محسوب می‌شد .

با وجود این کم کم پاتریارك هـای قدیمی خود را مظهر قبیله شمردند و بیشتر اموال و دارائی قبیله را مال خودشان تصور کردند .

وقتیکه « پاتریارك » میمرد تمام افراد قبیله گردهم جمع می‌شدند و یك نفر دیگـر را بعنوان رهبر و پاتریارك جدید خود انتخاب میکردند . اما معمولا خانواده پاتریارك بیشتر از سایر افراد قبیلهٔ دربارهٔ سازمان دادن و اداره کردن کارها اطلاع پیدا میکردند . زیرا آنها همیشه با پاتریارك بودند و معمولا در کارها به او کمك میدادند و از این راه در باره کارها اطلاع بیشتری بدست می آوردند . باین جهت اغلب وقتی که پاتریارك میمرد افراد قبیله یکنفر دیگر را از اعضای همـان خانواده او بجایش انتخاب میکردند و باین قرار می‌بینیم که کم کم خانواده پاتریارك با خانواده های دیگر قبیله تفاوتی پیدا کرد و قبیله همیشه رهبر و رئیس خود را از این خانواده انتخاب میکرد .

در اینموقع و باین جهات پـاتریارك نیرو و قدرت فراوانی بدست آورد . طبعاً هـر پاتریارك دلش می‌خواست

که پسر یا برادرش بجای تعیین شود و بعد از و پاتریـارك بشود و باین جهت در زمان زندگی خودش سعی میکرد که این کار را رو براه کند . از اینرو پسر یا بردار یا یکی از بستگان نزدیکش را بشکلی تربیت میکرد که بعد بتواند جانشین خودش گردد . حتی بقبیله می گفت که بعد از او فلان شخص که خودش اورا انتخاب کرده وپرورش داده باید بجای او پاتریارك شود .

شاید در آغاز کار افراد قبیله خیلی خوششان نمی‌آمد که پاتریارك هاچنین چیزی بآنها بگویند . اما کم کم همه عادت کردند که این حرف را قبول کنند ودر نتیجه همیشه کاری را میکردند که پاتریارك و رئیس قبیلهمیل داشت. دیگر عملا انتخاباتی وجودنداشت و پـاتریارك جدیـد را از میان تمام افراد قبیلـه انتخاب نمیکردند بلکه پاتریاك قدیمی و پیرقبلا کسی را که میل خودش بودبرای جانشینی خودش تعیین‌میکرد و بعدهم‌همین شخص بجای او پاتریارك می‌شد .

باین شکل می‌بینیم که دستگاه و کار « پاتریارك »

موروثی شد یعنی در یك خانواده باقی ماند و کارها از پدر به پسر یا یکی‌از بستگانش منتقل میگشت. اکنون دیگر «پاتریارك» کاملا اطمینان داشت که اموال‌و دارائی و اشیائی که مال تمام قبیله بود در واقع مال خودش می‌باشد. حتی وقتی هم که پاتریارك‌میمرد اموال‌و دارائی قبیله دراختیار و تصرف خانواده‌اش باقی میماند. باین ترتیب می‌بینیم که‌چگونه‌فکر «مالکیت» واینکه‌چیزی«مال‌من» یا«مال‌تو» است آغازشده است.

در اوایل کار یك چنین فکری وجود نداشت. مردم همه باهم کار میکردند واین کارهم بخاطر شخص خودشان نبود بلکه بخاطرنما می‌قبیله بود. اگرمقداری خوراك و غذا یا چیزدیگری تهیه میکردند و بدست می‌آوردند هر فرد از افرادقبیله از آن برای خود سهمی داشت. درقبیله هیچ کس ثروتمند و دارا یا فقیر ونادار نبود. همهٔ افراددر دارائی وثروت واموال قبیله سهیم وشریك بودند.

اما همینکه پاتریارك دارائی و اموالی را که مال تمامی قبیله بود تصاحب کرد و آنها را مال‌خود نامید

مردم «دارا» و «نادار» و ثروتمند وفقیر هم پیدا شدند .

در نامهٔ بعدی مطـالب بیشتری در این باره برایت خواهم نوشت.

۱۷

چگونه پاتریارک پادشاه شد

پاتریارک پیر و قدیمی مقدار زیادی
از وقت ما را گرفت. آیا اینطور نیست؟ بزودی حرفمان را دربارهٔ او بپایان خواهیم رساند یا بهتر است بگوئیم که بزودی او نام خود را تغییر خواهد داد.

در ابتدای این گفتگو وعده داده بودم برایت بگویم که پادشاهان چگونه پیدا شدند و چه بودند و چه می کردید؟

برای اینکه بدانیم و بفهمیم که پادشاهان چه هستند ناچار بودیم که بروزگار قدیم برگردیم و بـا «پاتریارك»هـا آشنا شویم . خودت باید حدس زده باشی که همان پاتریاك ها بودند که بعدها پادشاهان یا « راجه ها » و « مهاراجه ها » شدند [1].

کلمهٔ «پاتریاك» از کلمهٔ لاتینی «پاتر» که بمعنی «پدر» است گرفته شده . پاتریارك درواقع رهبر و پدر تمامی قبیله یا مردمی بود که باا و زندگی میکردند . کلمهٔ «پاتریا» نیز که بمعنی وطن و «سرزمین پدری» میباشد ازهمین کلمهٔ لاتینی آمده است . میدانی که درزبان فرانسه به وطن میگویند «پاتری». درزبان سانسکریتی و درزبان هندی ما کشورمان را بصورت مادرتصور میکنیم و آنرا «ماتره بومی» یا «مادر وطن» [2] مینامیم . آیا تو کدام یك ازاین کلمات را ترجیح

---

۱ ـ «راجه» و « مهاراجه » شاهزادگان و امرای محلی هند بودند که تا زمان استقلال هند قدرت داشتند و مثل پادشاهان محلی بشمار میرفتند.

۲ـ درزبان فارسی هم چنین است و ما نیزاغلب ازوطن بصورت مادروطن یاد میکنیم .

میدهی «سرزمین پدری» یا «مادروطن» را ؟

درهر حال وقتی که کار «پاتریارك» بصورت موروثی درآمد یعنی پسر بجای پدرتعیین گشت دیگر میان پاتریارك با پادشاه فرق زیادی نماند. کم کم پاتریارك شکل پادشاه را بخود گرفت . و پادشاه هم روز بروز بیشتر باین فکر افتاد که هرچه در کشورهست مال خود اوست حتی فکر می کرد که خود اوتمامی کشوراست.

یکی از پادشاهان معروف فرانسه[1] می گفت«دولت یعنی من» یا «خودمن دولت هستم»

پادشاهان فراموش کردند که آنها در واقع بوسیلهٔ مردم برای تنظیم کارها و تقسیم آذوقه و غذا و اموال میان افراد انتخاب شده‌اند . فراموش کردند که اصولا مردم آنها راانتخاب کرده‌اند. آنها خودشان را باهوش‌ترین وباتجربه‌ترین افراد قبیله وتمامی مردم کشورمی‌شمردند. تصور می کردند که آنها ارباب و صاحب اختیار همه کس هستند و تمامی مردم دیگر که درقبیله یا در کشورشان

---

۱ ـ اشاره به‌لوئی چهاردهم پادشاه معروف فرانسه‌است .

بسر میبرند خدمتگذاران آنها می‌باشد ، در صورتیکه در حقیقت آنها خدمتگذاران مردم و کشور بودند و برای خدمت به مردم و انجام کارهای ایشان تعیین شده بودند .

وقتی که بزرگتر بشوی و تاریخ بخوانی خواهی‌دید که بعدها پادشاهان بقدری مغرورو ازخود راضی شدند که فکرمی کردند مردم هیچ حق‌مداخله درکارآنها و انتخاب کردن آنها را ندارند . می گفتند که خود «خدا» آنها را پادشاه کرده است و سلطنت خود را یك موهبت الهی « و حق الهی سلطنت » می‌نامیدند و با مردم به بدرفتاری میپرداختند .

مدتهای درازی آنها باین ترتیب بدرفتاری‌میکردند درحالیکه گرسنگی می کشیدند و رنج میبردند آنها در میان تجمل و شکوه بی‌پایانی زندگی میکردند ، اما بالاخره عامهٔ مردم نتوانستنداین‌بارسنگین رامدت‌بیشتری تحمل کنند و در بعضی از کشورها پادشاهان را کنار گذاشتند .

بعدها دربارهٔ این موضوعها مطالب خیلی بیشتری خواهی خواند وخواهی دید که چگونه درانگلستان مردم برضد «چارلزاول» که پادشاهشان بود قیام کردند ، او را شکست دادند و عاقبت هم کشتند . خواهی دید که چطور مردم فرانسه انقلاب بزرگی راه انداختندو تصمیم گرفتند که دیگر پادشاه نداشته باشند . بخاطر خواهی آورد که وقتی با هم در پاریس بودیم بدیدن زندان «کونسیرژری» رفتیم . یادت هست که تو هم درموقع آن بازدید همراه ما بودی؟

در موقع انقلاب فرانسه اعضای خانوادهٔ شاهی و ملکه «ماری آنتوانت» در همین زندان محبوس بودند و آنها را از همانجا بپای گیوتین بردند و اعدام کردند .

همچنین در بارهٔ انقلاب بزرگ روسیه مطالبی خواهی خواند که مردم آنجا فقط چند سال پیش[1] پادشاه

1ـ در موقعیکه این نامه‌هانوشته میشد قریب دهسال ازانقلاب روسیه میگذشت .

بسر میبرند خ ... نامیده می‌شد بر کنار ساختند و از
در حقیقت آن ...
برای خدمت ... تاریخ دوران پادشاهی هم بسر آمده‌است.
بودند. ... دیگر پادشاه ندارند. فرانسه و آلمان و
وقتی ک ... کشورهای آمریکا و چین و بسیاری
که بعدها پاد ... اکنون پادشاه ندارند: این کشورها
فکرمی کردند ... یعنی مردم کشور هر چند سال
کردن آنها ر ... رهبران خود را انتخاب می کنند
پادشاه کرده ... و فرمانروایان هم دیگر موروثی
ه و حق الهی
میپرداختند. ... بطوریکه میدانی هنوز یك پادشاه
مدتهای ... قدرتی ندارد و اختیاراتش بسیار
درحالیکه گر ... قدرت در دست پارلمان است که در
میان تجمل و ... مردم انتخاب‌شده‌اند جمع‌میشوند
بالاخره عامهٔ ... باشی که درلندن پارلمان بریتانیا را هم
تحمل کنند و
گذاشتند. ... هنوز عدهٔ زیادی «راجه» و «مهاراجه» و

«نواب» داریم . اغلب آنها را می‌بینی که دراتوموبیل‌های بسیار گران قیمت می گذرند و مقادیر هنگفتی پول خرج خودشان میکنند .

آیا آنها این پولهارا از کجا می آورند ؟ این پولهارا بوسیلهٔ مالیاتها ازمردم می گیرند.

مالیاتها اصولا برای این وضع شده‌اند که پولی جمع‌شود و برای‌مصارف عمومی‌مردم کشور مصرف شود . با آنها مدرسه ها ، بیمارستانها ، کتابخانه ها ، موزه ها ، جاده‌های خوب و بسیاری چیزهای دیگر که برای مردم مفید و لازم است ساخته شود . اما راجه ها و مهارجه های ماهنوزهم مثل پادشاه‌سابق فرانسه فکرمیکنند که‌می گفت «من دولت هستم» و پول مردم را برای هوسهای خودشان خرج میکنند .

در حالیکه آنها در میان تجمل پرشکوه خود زندگی می کنند مردم کشورهای ایشان که بسختی کار میکنند و پول خود را بایشان میدهند گرسنگی میکشند و بچه‌هایشان مدرسه ندارند که بتوانند درس

بخوانند .[1]

1 ـ آنچه دراینجا دربارهٔ هندگفته شده مربوط بسال۱۹۲۸ و زمانی استکه هند هنوزتحت تسلط بریتانیا بود و درآن قریب ۶۰۰ «راجه»و «مهاراجه» حکومت های نیمه مستقل کوچك محلی داشتند که بوسیلهٔ دولت بریتانیا حمایت میشدند . پس ازاستقلال وضع هند عوض‌شده استواکنون‌سراسرهند بصورت یك‌کشور واحدویك‌جمهوری درآمده است، وازقدرت راجه‌ها و مهاراجه‌ها اثری‌نمانده است.

۱۸

تمدنهای ابتدائی

دربارهٔ پاتریارك ها و پادشاهان باندازهٔ کافی سخن گفتیم . اکنون کمی بعقب برمیگردیم و تمدنهای ابتدائی و نوع مردمانی را که در آنزمان ها زندگی میکرده‌اند ملاحظه میکنیم .

دربارهٔ مردمان آن زمان و کسانی که تمدنهای ابتدائی را بوجود آوردند چیز خیلی زیادی نمی‌دانیم . با وجود این

اطلاعاتمان دربارهٔ اینها از آنچه دربارهٔ انسانهای پالئولیتیك و انسانهای نئولیتیك[1] میدانیم خیلی زیادتر است. حتی اکنون خرابه‌های ساختمانهای عظیمی را کشف کرده‌ایم که هزاران سال پیش از این ساخته شده‌اند. موقعیکه به این ساختمانها و معابد و کاخها نگاه کنیم میتوانیم تصوری دربارهٔ مردم سابق داشته باشیم که چگونه بوده‌اند. مخصوصاً حجاریها و نقاشی‌ها که بر روی این ساختمانهای قدیمی باقیست بما کمك فراوان میدهند. از روی این حجاریها و کنده کاریها ما میتوانیم بفهمیم که مردم آنزمانها چه نوع لباسهائی میپوشیده‌اند. همچنین بسیاری مطالب دیگر را هم بهمین وسیله میتوان فهمید.

اکنون بطور قطعی نمیتوان گفت کـه انسان در کدام نقطهٔ جهان زودتر سکونت گزیـد و تمدن را شروع کرد و توسعه داد. بعضی ها میگویند کـه در روزگارهای سابق سرزمینی بنام « آتلانتیس » در محل

۱ـ انسانهای دوران سنك قدیمی و دوران سنك جدید که در نامه‌های قبلی راجع به آنها صحبت شده‌است.

اقیانوس اطلس[1] کنونی بوده است . میگویند در این سرزمین مردمی زندگی میکردند که تمدنی عالی و بزرگ داشتند اما تمام آنسرزمین ناگهان دراقیانوس اطلس فرو رفت و هیچ قسمت آن باقی نماند . اکنون هیچ دلیلی برای این حرف در دست نداریم و تمام این حرفها فقط بصورت افسانه است باین جهت از آنها صرف نظرمیکنیم و احتیاجی نیست که بیشتر بآن بپردازیم.

همچنین گفته می‌شود مردمانی که تمدن زندگی داشتند در روزگار قدیم درآمریکا زندگی میکردند. البته میدانی که کریستف کولومب آمریکا را باصطلاح کشف کرد . اما معنی آن حرف این نیست که آمریکا پیش از آنکه کریستف کولومب به آنجا برود وجود نداشت . بلکه معنی این حرف فقط آن است که‌مردم اروپا ازوجود آمریکا خبر نداشتند تا اینکه اوبآنجارفت‌وآنهارا از بودن چنین‌سرزمینی مطلع ساخت.

۱- اروپائیان اقیانوس اطلس را «آتلانتیك» میگویند که با نام آن سر زمین افسانه‌ای و قدیمی کـه « آتلانتیس » است نزدیك میباشد .

در واقع مدتهای دراز پیش از آنکه «کولومب» به آنجا برود مردمی در آن سرزمین زندگی میکردند و برای خود یك نوع تمدن داشتند. اکنون خرابه‌های عمارات و ساختمانهای مهمی در «یوکاتان» در کشور مکزیك درقسمت جنوبی آمریکای شمالی و همچنین درسرزمین «پرو» درنواحی شمالی امریکای جنوبی باقیست.

ازروی این خرابه‌ها و این آثار با اطمینان کامل می‌توانیم بگوئیم که در روزگارهای قدیم در «پرو» و «یوکاتان» مردمان متمدن زندگی میکردند. اما مطالب بیشتری درباره آنها نمیدانم زیرا هنوز اطلاعات بیشتری از آنها بدست نیاورده‌ایم. شاید بعدها اطلاعات و حقایق خیلی زیادی در بارهٔ آنها بدست آوریم و کشف کنیم.

احتمال دارد که در «اورآسیا»، یعنی قاره‌های اروپا وآسیا رویهمرفته، نخستین تمدنها دربین‌النهرین[1] و مصر و کرت‌وهندوچین بوده است. هرچند مصر در قارهٔ افریقا

۱ــ سرزمین میان رودهای دجله و فرات‌که امروز قسمتی از کشور عراقست.

قرار دارد ما میتوانیم آنرا درردیف کشورها و سرزمینهای «اورآسیا» بشماریم زیرا بــه این منطقه بسیار نزدیك است .

بطوریکه گفتیم قبیله‌های ابتدائی مدتها در حرکت بوده‌اند وازراه شکار ونگاهداری حیوانات زندگی میکردند تا اینکه کشاورزی را کشف کردند و در یك جا ساکن شدند . اکنون به‌بینیم آنها برای سکونت خود چه جور محل‌هائی را انتخاب می کردند ؟ مسلم است که آنهاجائی را انتخاب می کردند که بتوانند به‌آسانی در آنجا برای خود غذا تهیه کنند . قسمت عمدهٔ غذای آنها هم بوسیله زراعت درمزرعه‌ها فراهم میشد . برای زراعت هم آب‌لازم است . بدون آب مزرعه‌ها خشك‌میشوند وهیچ‌چیز درآنها سبز نمیشود و نمیروید .

میدانی وقتی که در فصل بارانهای موسمی در هند باران کافی نمیبارد محصول و خوراکی کافی بدست نمی‌آید وقحط سالی میشود . دراین مواقع فقیران هیچ چیز بدست بدست‌می‌آورند و گرسنگی‌می کشند .

باین قرار می‌بینیم کـه آب برای زراعت و برای زندگی بسیار لازم است و بهمین جهت هم قاعدتاً نخستین قبیله‌هائی که ساکن شدند جاهائی را برای خود انتخاب کردند که در آنها آب فراوان بوده است. اکنون هم وقتی که به آثار آن مردمان نگاه میکنیم می‌بینیم درواقع همین طور است.

در «بین‌النهرین» آنها درمیان دورودبزرگ سکونت گزیدند که یکی «دجله» است و دیگری «فرات». درمصر درکناره‌های رودبزرگ «نیل» ساکن شدند. درهندهم بیشتر شهرهای آنها درنزدیکی رودهای بزرگ «سند» و «گنگ» و «جمنا» بوده است.

آب بقدری برای آنها لازم بوده‌است که باین‌رودها بصورت چیزهای مقدس و الهی مینگریستند که برای ایشان غذا و نعمت و فراوانی فراهم می‌ساخت. در مصر رود نیل را «بابانیل» مینامیدند و آنرا مقدس می‌شمردند وستایش میکردند. درهند هم بطوریکه میدانی رود گنگ مقدس و مورد ستایش بوده است وحتی هنوزهم مقدم شمرده می‌شود.

میدانی که «گنگ» را «گنگامائی» یا «مادر گنگ» مینامند وشنیده‌ای که درموقع عبادتها و مراسم مذهبی که در کنار این رود بعمل میآید فریاد میکشند «گنگامائی کیجای» یعنی «مادر گنگ زنده باد»[1]

خیلی آسانست که بفهمیم چرا این ستایش بعمل میآمده است. زیرا رودها برای مردم بمعنی زندگی و همه چیز بوده است. رودها نه فقط آب در اختیار مردم میگذاشتند بلکه هرسال درموقع طغیان‌های خود مقداری گل‌ولای و رسوبات برروی زمین های اطراف خود بجا میگذاشتند که مزرعه‌ها را پرحاصل و بارآور میساخت.

بخاطر آب رود ها و بخاطر همین کودی که از رسوبات رودهاپیدامیشدمزرعه‌ها حاصل‌زیادوغذای‌فراوان میداد. باین‌جهت مردم حق داشتند که رودها را «پدر» یا «مادر»خود بنامند.

اما مردم معمولا اغلب علت کارهای خودرا ازیادمیبرند و بعدها بدون اینکه بفهمندچرا، کارهای دیگران را تقلید

۱ـ درآلمان‌هم رودبزرگ «راین» راکه‌بزرگترین‌رود آن‌کشور است «پدرماراین» مینامند.

میکنند.

ولی ما باید بخاطر بیاوریم و فراموش نکنیم «نیل» و «گنگ» از آن جهت مقدس و محترم شمرده میشدند که آب وغذا برای مردم فراهم میساختند.[1]

۱ـ بطوریکه میدانیم ایرانیان قدیم هم آب را مقدس و گرامی میشمردند و هرگز آبها را آلوده نمیساختند. هنوز هم در رسوم عامیانه قربانی‌هائی به آب جاری داده میشود که رسوم قدیمی ستایش آب را بخاطر می‌آورد. مثلا درمورد بعضی بیماری‌ها آش «ابودردا» میپزند وعروسکی بشکل آدم ازخمیر درست میکنند و درش میگذارند و بعد آن را به آب جاری میدهند.

همچنین پشت سر مسافری که بسفر دور میرود همراه آینه و قرآن آب میگذارند و برای سلامت او آب را پشت سرش بزمین میپاشند.

۱۹

شهرهای بزرگ دنیای قدیم

بطوریکه دیدیم مـردم ابتدا در کنارهای رودهای بزرگ ودر دره‌های حاصلخیزی زندگی میکردند که در آنجاها غذا و آب فراوان بود . شهرهای بزرگ آنها هـم در کناره های همین رودها قرار داشت . شاید اسم بعضی از این شهرهای قدیمی و باستانی را شنیده باشی. در بین‌النهرین «بابل» (بابیلون) ، «نینوا» و «آسور»

شهرهای بزرگی بودند امـا تمام آنها مدتهاست که دیگر نابود شده‌اند و گاه بگـاه وقتیکه زمینهای آن نواحی را بمقدار عمیقی حفرمیکنند آثـاری راکه از آن شهرها در زیرخاك باقی مانده بدست می‌آورند .

در طول هزاران سال آن شهرها بکلی در زیرشن و خاك پنهان‌شده‌اند وهیچ‌نشانهٔ ظاهری از آنها دیده‌نمی‌شود. در بعضی جا ها درست در همان محلی که شهرهای قدیمی وجود داشتند و در زیر خاك‌پنهان شده‌اند شهرهای تازه‌ای بنا شده است . کسانی که میکوشند نشانه هائی از آن شهر های قدیمی بدست آورنـد بـایـد زمین را خیلی زیاد حفر کنند . گاهی‌هم درموقع حفر کردن می‌بینند که چندشهر روی هم‌ساخته شده است .

البته این شهرهای مختلف که‌روی هم قرارداشته‌اند همه باهم ودر یك زمان نبوده‌اند .

احتمال دارد که یك شهرمدت چند صد سال وجـود داشته است و مردمی در آن زندگی کرده‌اند و مرده‌اند بعد هم‌بچه های‌آنها وبچه های‌بچه‌های آنها در‌آن‌زندگی

کرده‌اند و مرده‌اند. کم کم آن شهر خراب و ویران شده است و عدهٔ کمتری در آن باقی مانده‌اند. بالاخره دیگر هیچ کس در آنجا نمانده و تمـامی آن شهر بصورت تودهٔ انبوهی از خانه های ویران‌درآمده است.

شن وخاك که با باد و طوفان حرکت میکند کم کم این شهر ها را پوشانده است و هیچ کس هم نبوده است که این خاکها و شنها را جمع کند، بعد از گذشتن سالها و سالها تمامی شهر بکلی در زیرشن و خـاك پنهان می‌شده است و حتی مردم هم دیگر بخاطر نمی‌آوردند که سابقاً در آنجا شهری‌هم وجود داشته است. ظاهراً صدها سال‌بدین قرار می گذشته است‌و بعد مردم دیگری‌به آنجامیآمده‌اند و آن محل را برای سکونت مناسب تشخیص میداده‌اند و شهرجدیدی در آنجا میساختند وبعد از چند سال باز این شهرتازه‌هم بنوبهٔخود کهنه‌وخراب‌می‌شدو بصورت‌ویرانه‌ای در می‌آمد و این شهر نیز در طول زمان در زیر شن و خاك پنهان میگشت.

بدین‌شکل‌است که گاهی‌خرابه‌های‌شهرهای‌متعددی

را پیدا میکنیم که هریك برروی دیگری قرار گرفته‌اند . این وضع بیشتردر جاهای ریگزار ودر محلهائی که شن و خاك بیابان بیشتراست اتفاق میافتاده است زیرا شن‌وخاك همه چیزرا خیلی زودپنهان می‌سازد و میپوشاند .

چقدر عجیب است که یك شهر بجای شهر دیگری ساخته می‌شده است و جماعت زیادی از مردان و زنان و کودکان را در خود پناه میداده است و بعد بتدریج نابود می‌شده و میمرده است . آنوقت باز شهرهای جدیدی در همان جائی که آن شهرقدیمی وجود داشته ساخته می‌شده و باز مردمان تازه‌ای می‌آمده‌اند و در آنها زندگی می‌کرده‌اند و آنها نیز میمرده‌اند وهیچ نشانه واثری‌ازخود بجا نمیگذاشته‌اند .

در بارهٔ این شهرها فقط چندین جمله برایت نوشتم امافکر کن که هزاران سال گذشته است تا اینکه این‌شهرها بوجود آمده‌اندو مرده‌اند و بازشهرهای دیگری بجای آنها ساخته شده وبازهم ویران شده است .

اگریکنفرانسان هفتاد یا هشتادسال عمرداشته‌باشد

او را پیر میشماریم ولی آیا هفتاد یا هشتاد سال در برابر این هزاران سال چقدر ناچیز است.

آیا فکر میکنی در موقعیکه آن شهرها وجود داشتند چقدر بچه‌های کوچولو در آنها کم کم بزرگ شده‌اند، پیر شده‌اند و مرده‌اند، و باز بچه‌های آنها و بچه‌های بچه‌های آنها هم بهمین شکل پیر شده‌اند ومرده‌اند و اکنون خود، آن شهرها هم از میان رفته است واز «بابل» و «نینوا» دیگر جز اسم چیزی برای ما نمانده است.

یکی از شهرهای دیگر بسیار قدیمی شهر «دمشق» در سوریه بود. اما دمشق مثل آن شهرهای دیگر نمرده است بلکه هنوز هم برسرپاست و یك شهر بزرگ میباشد.[1] بعضی ها گفته‌اند که احتمال دارد دمشق قدیمی ترین و کهنه‌ترین شهرهای دنیای کنونی باشد.

درهند هم شهرهای بزرگ وقدیمی ما در کنار رودهای بزرگ هستند، یکی از کهنه ترین وقدیمی ترین آنها «ایندراپراستا» بوده که در محلی در نزدیکی دهلی امروز

۱ـ دمشق اکنون پایتخت کشور سوریه است.

وجود داشته است اما اکنون دیگر شهر «ایندراپراستا» هم وجود ندارد. «بنارس» یا «کاشی» نیز یك شهر بسیار قدیمی است وشاید یکـی از قدیمی ترین شهرهـای دنیا باشد. «الله آباد» و «کانپور» و «پاتنا» و بسیاری شهرهای دیگر که احتمال دارد خودت هم بـه آنها فکر میکنی نیز در کنار رودها ساخته شده‌اند. اما این شهرها خیلی قدیمی نیستند هر چند که «پرایاك» یا «الله آباد» و «پاتنا» که معمولا آنرا «پاتالی‌پوترا» مینامند نیز به نسبت خود شهرهای کهنه و قدیمی میباشند.

همچنین شهرهای بسیار کهنه و قـدیمی در چین هم هست که تقریباً همه در کنـار رود هـای بزرگ ساخته شده‌اند.[1]

۱ـ در ایران نیز شهرهای بسیار قدیمی هست. شهرشوش در خوزستان یك شهربسیار قدیمی بوده است. حفاریهائی که درخرابه‌های آن انجام‌گرفته نشان میدهد که در آنجا هم در طول زمان چند شهر روی هم ساخته و ویران شده است. شهر شوش هم در کنار یك رودخانه بوده است.

همچنین در روی سرزمین ایران شهرهای بسیارکهنه و قدیمی دیگری بوده‌اند که امروز دیگر وجود ندارند مانند شهر «پارسه» در نزدیکی تخت جمشید‌کنونی و نیزشهرهای دیگری‌درنزدیکیهای‌دامغان

بقیه پاورقی از صفحه قبل
امروزی وتهران امروزی وکاشان امروزی وگرگان و بعضی نقاط آذربایجان وکردستان وجود داشته است .

در ایران که رودهای بزرگ وجود نداشته شهرهای قدیمی بیشتر در نزدیکیهای چشمه های بزرگ طبیعی بوجود آمده است که مردم میتوانسته‌اند از آب آنها مثل آب رودها استفاده کنند مانند نزدیکی چشمه علی تهران وچشمهٔ فین کاشان وچشمه های بیستون وطاق بستان در نزدیکی کرمانشاه وغیره .

۲۰

مصر وکرت

آیا در آن دهکده ها وشهرهای
ابتدائی و قدیمی چگونه مردمی زندگـی میکردند ؟ از ساختمان‌ها وعمارات بزرگی که مردم آن زمان ساخته‌اند و قسمت هائی از آنها تـا کنون باقی مانده است میتوانیم مطالبی در بارهٔ مردمان آن وقت بفهمیم . همچنین خطوطی که برروی سنگ ها والواح گونا گون نوشته‌اند مطالبی

دربارهٔ ایشان بما میگوید .

درمصر هنوز هم اهرام بزرگ و مجسمهٔ ابوالهول [1] باقیست . همچنین خرابه های عظیم معابد « لوکسور » و جا های دیگر نیز بجامانده است .

هرچند که وقتی ما بـا هم باروپا میرفتیم در موقع عبوراز « کانال سوئز» از نزدیکیهای این آثار تاریخی عبور کردیم [۲] اما تو آنها را ندیده‌ای ولـی شاید عکسهائی از آنها را دیده‌ای و چه بسا که کارت پستالهائی از آنها را هم داشته باشی .

ابوالهول ، بشکل یك شیر بسیاربزرگ ساخته شده است که‌سرش بشکل سریك زن‌میباشد و یك مجسمهٔ بسیار عظیم‌است . هنوز هیچ کس نمیداند که‌آنرا چرا ساخته‌اند و این مجسمهٔ عظیم نشان دهندهٔ چه چیزیست . در صورت زن‌یك لبخندو تبسم عجیب وخفیف دیده می‌شود وهر کس از خود می‌پرسد که آیا معنی این لبخند چیست ؟ اکنون

۱ـ ابوالهول را بزبانهای اروپائی «اسفنکس» می‌گویند .

۲ـ اشاره بسفری است که در اواخر سال ۱۹۲۶ نهرو باتفاق همسرش و فرزندش باروپا انجام داد .

اگر کسی بگوید که فلان‌شخص مثل ابوالهول است معنیش اینست که وجود مرموزی است که هیچ کس نمی‌تواند از او چیزی بفهمد وازکارش سردر بیاورد.[1]

هرمها نیز ساختمانهای بسیار عظیمی هستند. آنها در واقع مقبره های پادشاهان قدیمی مصر هستند که «فرعون» نامیده می‌شدند.

یادت هست که در «موزهٔ بریتانیا» در لندن چند تا از مومیائیهای مصری‌را دیده‌ای؟ مومیائی، بدن مردهٔ یك آدمیزاد یا یك حیوانست که به آن روغنها و داروهای مخصوص مالیده‌اند تا فاسد ومتلاشی نشود.

وقتی که فرعونها میمردند بدن آنها را مومیائی میکردند و در درون آن هرمهای بزرگ میگذاشتند. در نزدیك تابوتهای آنها اسبابهاو زینت آلات و آذوقه‌وخوراکی قرارمی‌دادند، زیرامردم آن زمان‌تصور میکردند که مرده ها ممکن است بعداز مرگ هم باین چیزها احتیاج داشته

۱ـ خواننده توجه داردکه این مفهوم ابوالهول (اسفنکس) در زبانهای اروپائی میباشد وکلمهٔ «ابوالهول» در فارسی مفهوم دیگری دارد.

باشند .

دو سه سال پیش[1] جسد یکی ازفرعونها را که‌اسمش «توتانخامون» بوده است و در یکی از این هرمها بود پیدا کردند . نزدیك جسد و تابوت او چیزهای بسیار زیبا و با ارزشی هم پیدا شد .

همچنین در آن زمانها در مصر کانالها و ترعه ها و دریاچه هائی هم میساختند که از آنها بـرای آبیاری و کشاورزی‌استفاده‌میکردندمخصوصاً دریاچهٔ«مریدو» خیلی مشهور بود . این امر نشان میدهد که مصریان قدیم تا چه اندازه با هوش و داناو مترقی بوده‌اند . یقین است که‌آنها مهندسان زبردست وهنرمندی داشته‌اند که توانسته‌اند، این کانالها واین دریاچه هاو این‌هرمهای بزرگ را بسازند .

جزیرهٔ کوچك« کرت»یا «کاندیا»در دریای‌مدیترانه واقع شده است . در موقعی که‌ما با کشتی از «پرت سعید» به «ونیز» میرفتیم از نزدیکی این‌جزیره عبور کردیم. در

۱ـ منظور از دو سه سال پیش‌که در اینجا نوشته شده است‌چند سال بیشتر از زمان نوشتن این نامه هاست زیرا جسد توتانخامون در سال ۱۹۲۲ پیدا شد .

روزگار قدیم در این جزیره کوچك هم یك تمدن بزرگ و عالی وجود داشته است . درشهر «کنوسوس» در جزیرهٔ «کرت» یك کاخ بزرگ و عالی بوده است که هنوز هم قسمتهائی از آن باقی است . در این کاخ حمامهای متعدد بوده وحتی درآن زمان قدیم لوله هائی برای آب در آن ساخته شده بود درصورتیکه بعضی مردم نادان و کم‌اطلاع تصور می کنند که لوله کشی آب یك اختراع تازه است . همچنین در آنجا ظروف سفالی بسیار زیبا و سنگتراشیهاو نقاشیها و کارهای ظریف وقشنگی برروی فلز و عاج بوده است. دراین جزیره کوچك کرت ، مردم در صلح‌وآرامش زندگی می کردند وپیشرفتهای زیاد کرده بودند .

لابد در بارهٔ «میداس شاه» مطالبی خوانده‌ای که گرفتار بدبختی و مصیبت‌بزرگی شده بود ، زیرا بهرچیز که دست‌میزد طلا می‌شد! او نمیتوانست هیچ غذائی بخورد زیرا همینکه به غذا هم دست میزد طلا میشد و طلا برای خوردن چه فایده دارد ؟ «میداس شاه» که بسیار حریص بود باین شکل تنبیه‌و مجازات شد .

البته این داستان یك افسانهٔ خیالی بیش نیست. اما خواسته‌اند بوسیلهٔاین افسانه نشان بدهند که طلا آنقدرها هم که مردم تصور می کنند چیزخوب ومفیدی نیست .

یك قصهٔ دیگرهم‌از «کرت» گفته می‌شود که ممکن است آنرا شنیده باشی . این افسانه در بارهٔ «مینوتور»است که بنابرروایت‌همین افسانه،غولی بوده که نصف بدنش به انسان و نصف دیگرش به یك گاو نر شباهت داشته است . گفته‌می‌شود که پسران و دختران جوانی رابرای‌غذای‌این غول قربانی می کردند و باو میدادند [1] .

سابقاً برایت گفته‌ام کـه فکرمذهب بعلت ترس از موجودات نادانسته و ناشناخته آغاز گردید و بخاطرهمین ترس از طبیعت نشناخته وبسیاری چیزهای دیگری که در اطراف ما هست مردم معمولا کارهای ابلهانه‌ای می کنند . بسیار ممکن است کـه پسران و دخترانـی بـاین ترتیب و بخاطرهمین‌ترس در راه یك‌غول قربانی شده باشند ، منتها نه یك غول‌واقعی ،زیرا تصور نمیکنم که چنین غولی‌وجود

۱ـ این افسانه به قصهٔ ضحاك مـاردوش که در شاهنامهٔ ما هست شباهت دارد .

داشته باشد، بلکه برای یك غول خیالی و تصوری که مخلوق تصورات نادرست و ترس آلود خود مردم بوده است !

در آنروزگاران قدیم در سراسر جهان قربانی کردن انسان مرسوم بوده است یعنی مردان و زنانی را در راه موجودات خیالی که مورد پرستش و ستایش مردم بودند قربانی می کردند . در مصر معمولا دخترانی را بعنوان قربانی در رود نیل می‌انداختند و تصور می کردند که این کار موجب خوشایند « بابانیل» یا «خدای نیل» میباشد.

خوشبختانه اکنون قربانی کردن انسان دیگر وجود ندارد مگر شاید خیلی بندرت آنهم در کنار و گوشه های دور افتادهٔ دنیا که مردم از تمدن بدور مانده‌اند ، اما حتی هنوز هم بعضی مردم حیوانات را برای خوشایند «خداوند» میکشند وقربانی می کنند . درواقع این یك نوع ستایش و پرستش عجیب وحیرت انگیز است !

۲۱

چین و هند

دیدیم که نخستین تمدنها در«بین-النهرین» و «مصر» و جزیرهٔ کوچك «کرت» در دریای مدیترانه آغاز شدند وتوسعه یافتند . در حدود همان اوقات در چین و در هند نیز تمدنهای بزرگی آغاز گشتند و در راه مخصوص خودشان توسعه یافتند .

در چین‌هم مانند جاهای‌دیگر مردم ابتدا در دره های رود-

های بزرگ ساکن شدند . مردم آنجا از نژادی بودند که مغولی نامیده می‌شود . آنها ظرفهای بسیار زیبائی ازمفرغ وبعدهاهم از آهن درست میکردند. آنها نیز ترعه‌هاو کانالهائی برای آبیاری وعمارات بزرگی برای سکونت و برای معابد خود ساختند ویك نوع خط هم در آنجا پیداشدوتوسعه یافت.

این خط بکلی با خطوط «هندی» و «انگلیسی» و «اردو» که ما داریم تفاوت داشت و یك نوع خط تصویری بود . هر کلمه یا گاهی حتی هریك جملهٔ کوتاه بصورت یك شکل نوشته‌می‌شد . درمصر قدیم ، در «کرت» و در «بابل» نیز خط تصویری مرسوم بوده است . لابد تو نیز در موزه‌ها یا در بعضی کتابها نمونهٔ این خط را دیده‌ای .

درمصر و در غرب این خط فقط در روی دیوار های ساختمانهای بسیارقدیمی دیده‌میشودواکنون دیگرهیچ کس آن خطرا که مدتهاست ازمیان رفته‌بکار نمیبرد. امادرچین همین حالاهم خط‌مرسوم، یك نوع خط تصویری است وازبالا بپائین نوشته میشود ومثل هندی یا انگلیسی از چپ براست یا مثل اردو و(فارسی) از راست به چپ نوشته

نمیشود [1]

در هند شاید هنوز بسیاری از ساختمانهای کهنه و باستانی در زیر زمین و در زیر شن ها و خاکها مدفون هستند . این آثار اکنون از دیدگان ما پنهانند تا وقتی که کسانی زمین هارا حفر کنند و آنها را بیرون بیاورند. [2] اما مقداری از خرابه‌های ساختمانهای قدیمی سابقاً در شمال کشور پیدا شده است .

ما اکنون میدانیم که حتی مدتهای دراز پیش از آنکه آریائی ها به هند بیایند «دراویدی» ها در آن سکونت

۱ـ ملت چین هم اکنون تصمیم دارد خط خود را که بسیار دشوار است تغییر بدهد وگویا قرار است نوعی حروف الفبا شبیه حروف لاتینی را اقتباس کنند وبرای زبان چینی بکار برند تاخواندن ونوشتن بزبان چینی آسان‌تر شود وبیسوادی بزودی از میان برود.

۲ـ از وقتیکه این نامه‌ها نوشته شده تاکنون آثار جدیدی از زیر خاکهای هند بیرون آورده شده است.

در ایران وسایر کشورهای باستانی نیز این قبیل آثار در زیر خاك فراوان هستند . یکی ازکارهای موسسات وادارات باستان‌شناسی وهیئت های علمی باستان شناسی کشف همین آثار وبیرون آوردن آنها از زیرزمین است. در ایران نیز ادارهٔ باستانشناسی و دانشمندان باستان شناس باین کار مشغولند و نمونه‌هائی از چیزهائی راکه پیدا می‌کنند در موزها می‌گذارند .

داشته‌اند و یك تمدن بزرگ و عالی‌هم بوجود آورده بودند.
آنها با مردم کشورهای دیگر هم داد و ستد داشتند . حتی بسیاری از کالاهای خود را به بین‌النهرین و به مصر هم میفرستادند . مخصوصاً مقادیر برنج و ادویه از قبیل فلفل وتیرهای بزرك چوبی که در ساختمانها مصرف می‌شد از راه دریا بآنجاها میفرستادند .

گفته شده است که در بعضی از کاخهای قدیمی شهر «اور» [1] در بین‌النهرین چوبهائی بکار رفته بود که از جنوب هند بآنجا برده بودند. همچنین گفته شده است که مقادیری طلا و مروارید وعاج و طاووس و میمون هم از هند بکشور های مغرب [2] فرستاده می‌شد . بدین قرار می‌بینیم که در

۱ـ «اور» یك شهر باستانی در بین‌النهرین بوده است که روزگاری مانند شوش و بابل و نینوا اهمیت زیاد داشته وبعد بکلی از از میان رفته و فراموش‌شده است بطوریکه گفته‌میشود حضرت‌ابراهیم در شهر اور متولد شد .

در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم در محل شهر باستانی اور حفریات باستان شناسی بعمل‌آمد و آثار مهمی‌کشف شدکه قسمت عمدهٔ آنها اکنون درموزهٔ شهربغداد محفوظ است .

۲ـ منظور ازکشورهای مغرب کشور های غربی آنزمان یعنی بین‌النهرین ومصر وایران وکرت و یونان و روم قدیم می‌باشد .

آنزمانها داد وستد وسیعی میان هند وسایر کشور ها وجود داشته است . داد و ستد و بازرگانی هم فقط وقتی ممکن است بوجود آید وبرقرار شود که مردم تمدنی داشته باشند .

در آنزمان قدیم چه در چین وچه در هند دولتها یا سلطنت های کوچکی وجود داشت . هیچ یك از این دو کشور در تحت ادارهٔ یك دولت واحد نبودند . هر شهر کوچك با چند دهکده اطرافش برای خود یك حکومت جداگانه داشت . این حکومت ها « دولت های شهری » نامیده‌میشدند. بسیاری ازاین‌دولت ها حتی در همان زمان‌های قدیم هم جمهوری بودند . در آنها پادشاهانی وجود نداشت بلکه‌یك نوع هیئت ریش سفیدان انتخاب می‌شدند که حکومت را در دست داشتند . اما هر چند که دولتهای شهری هریك‌برای خودحکومت جداگانه‌ای‌داشتند گاهی اوقات با یکدیگر همکاری میکردند یعنی هریك بدیگری کمك میدادند . گاهی‌هم یك دولت بزرگتر رهبری چند دولت کوچك راعهده دار می‌شد .

در چین این حکومت‌ها ودولت های کوچك بزودی جای خود را به یك‌دولت بزرك امپراطوری‌دادند . درزمان همین سلطنت و امپراطوری‌بود که دیوار عظیم چین‌ساخته شد . بیقین در بارهٔ این دیوار بزرك مطالبی خوانده‌ای و میدانی که‌چه چیزعظیمی است . این دیوار از کنار دریا تا کوههای مرتفع‌شمال ساخته شده بود تا راه سایرقبیله‌های مغول را ببندد و مانع آن شود که آنها بداخل چین‌هجوم بیاورند . این دیوار در حدود ۳۰۰۰ کیلو مترطول دارد و بلندیش ۸ تا ۱۰ متر وپهنایش در حدود ۸ متراست . در روی آن‌در فاصله های معین‌برج ها و باروهائی ساخته‌شده است . اگر یك چنین دیواری در هند ساخته می‌شد ازشهر «لاهور» در شمال تا شهر«مدرس» در جنوب میرسید[1]. این دیوار عظیم حتی اکنون نیزباقیست واگریکروز به چین بروی میتوانی آنرا ببینی .

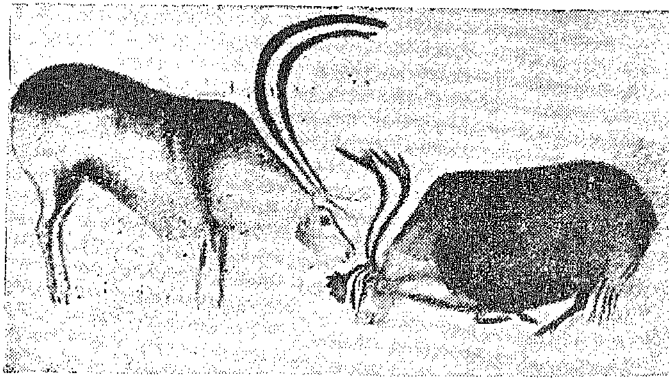
۱ـ اگر این دیوار در ایران بود در تمام مرزهای شمالی از ترکیه تا افغانستان‌کشیده میشد و حتی مرزهای شمالی افغانستان راهم در برمی‌گرفت .

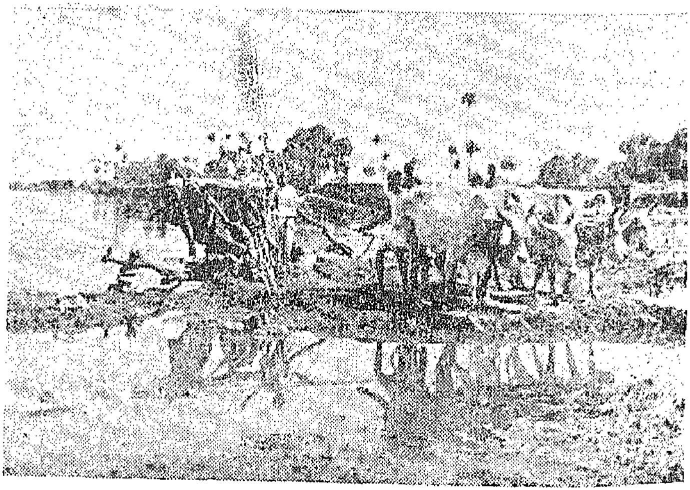
۲۲

سفرهای دریائی وداد وستد

یک عدهٔ دیگر از مردم جالب توجه
در روزگار قدیم «فنیقی‌ها» بودند .
فنیقی ها هم از همان نژاد یهودی ها وعربها بودند . آنها مخصوصاً درسواحل غربی آسیای صغیر، که ترکیه امروزیست سکونت داشتند . شهرهای عمده آنها «آکر» و «صور» و «سیدون» در سواحل دریای مدیترانه بود .

نمونه ای از نقاشیهای انسانهای اولیه درغارها

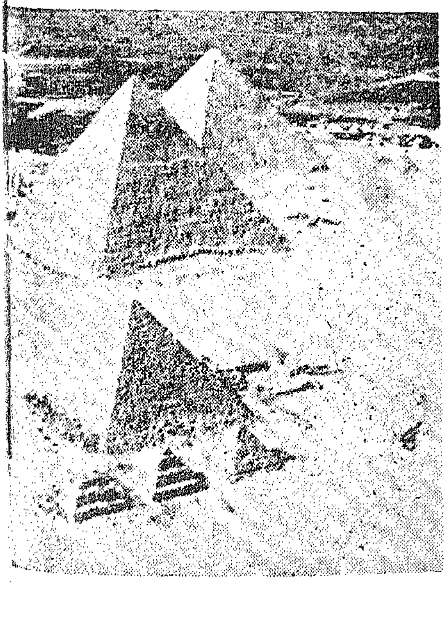




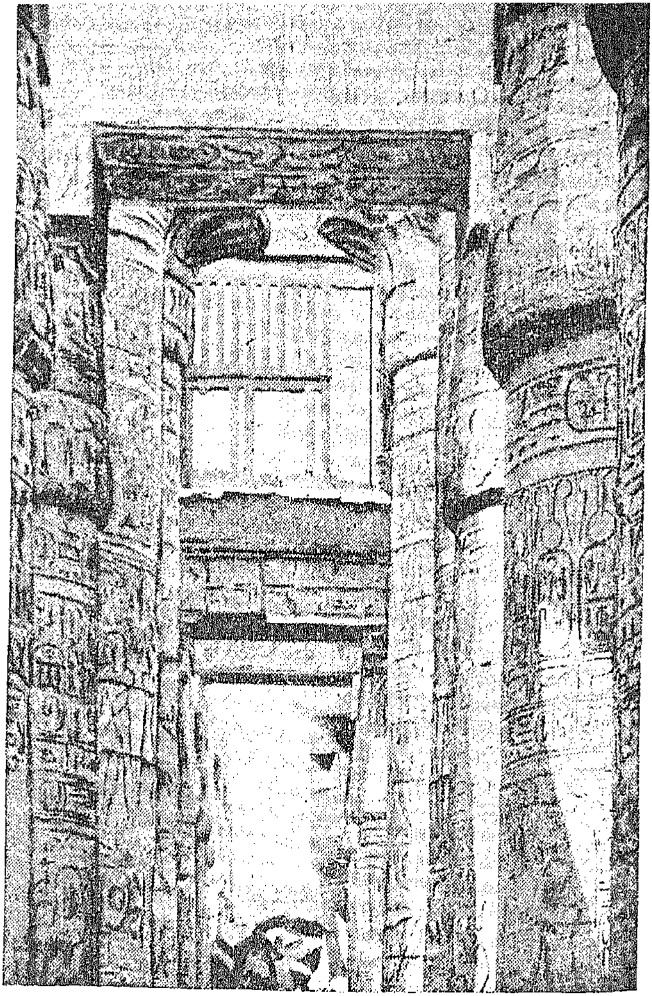
آتش وکشاورزی مهمترین‌کشف انسان‌های اولی بوده است، رودخانه وگاو هم بهترین دوست او .



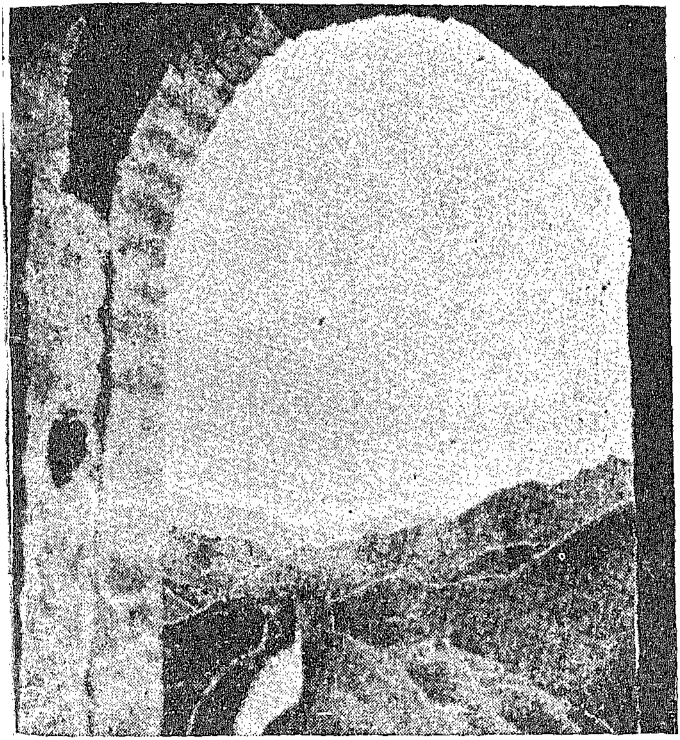
اسفنکس (ابوالهول) در مصر



هرمهای مشهور مصر در
کناراسفنکس ودرنزدیکی
قاهره



ستونهای تالار معبد معروف کرنك در مصر. برروی ستونها خطوط
تصویری مصر قدیم پیداست.



دیوار چین

این دیوار که بیش از
۲۰۰۰ سال پیش ساخته
شده و در حدود ۶۰۰۰
کیلومتر طول دارد مانند
هرمهای مصر از عجایب
دنیای قدیم بشمار میرود

آنها بخاطر مسافرتهای دور و درازی که برای داد-
و ستد و بازرگانی در دریا انجام میدادند مشهور بودند.
فنیقی ها در سراسر دریای مدیترانه دریانوردی میکردند و
حتی از راه دریا تا حدود انگلستان هم میرفتندممکن است
که آنهابهندهم آمده باشند.

اکنون آغاز جالب توجه دو چیز بزرگ دیگر را
میبینیم که یکی مسافرتهای دریائی است ودیگر داد و ستد
بازرگانی. هریك از این کارها بدیگری کمك میکرد.

بدیهی است که در آنزمانها مثل امروز کشتی های
بزرگ وزیبای بخاری و کشتی هائی از آن نوع که اکنون
وجود دارد نبود. قاعدتاً نخستین قایقها تنه های درختانی
بوده است که وسط آنها را خالی میکردند و آنها را بروی
آب میانداختند. درآن قایق ها پاروهای چوبی بکارمیرفته
است و گاهی هم شراع ها و چادرهائی برای استفاده ازباد-
ها بکار میبرند. درآنزمانها لابد سفردریائی خیلی هیجان-
انگیز بوده است.

مجسم کن که انسان با یك قایق یا کشتی کوچك با

کمك پاروها و شراعها از دریای عربستان عبور کند ! لابد در آن کشتی‌ها وقایقهای کوچك اطاقك‌های بسیار کوچکی هم بوده است که راه رفتن وحرکت کردن در آنها آسان نبوده است . هرنسیم ضعیف و هر باد کم‌زوری هم آنها را بتکان می‌آورده و بالا و پائین میبرده و اغلب هم غرق میساخته است .

فقط مردم بسیار شجاع ممکن است جرأت داشته باشند که خودرا بخطر بیندازند و با یك چنین قایق هائی به پهنهٔ وسیع دریاها بروند . این قبیل مسافرتها بسیار پر خطر بود و گاهی اتفاق میافتاد کسانی که در قایق بودند حتی چند ماه هم هیچ زمین و خشکی را نمیدیدند . اگر غذا و خوراکیهاشان تمام میشد در وسط دریا چیزی گیر نمی‌آوردند مگر آنکه ماهی بگیرند یا پرندگان دریائی‌را شکار کنند .

دریا پر از حوادث و ماجرا ها بود . ازسر گذشت‌های دریا نوردان واتفاقات شگفت انگیزی که درروزگار‌های قدیم در دریا ها برای ایشان روی‌داده است داستانهای

فراوانی وجود دارد.

با وجود تمام خطرات مردم بسفرهای دریائی میرفتند شاید بعضی ها از آنجهت بدنبال این کار میرفتند که ماجرا-های خطرناک را دوست میداشتند امالابد بیشتر آنها بخاطر عشق طلا و برای بدست آوردن پول باین کار میپرداختند، زیرا آنها برای بازرگانی و دادو ستد وخریدو فروش بسفر میرفتند و باین ترتیب برای خود پول و ثروت جمع میکردند.

به بینیم بازرگانی و دادوستد چیست و چگونه شروع شد؟

امروز می‌بینی که در هرشهر مغازه های وسیع و بزرگی هست که میتوانی به آنجاها بروی ودر کمال آسانی هرچه بخواهی بخری اما آیا هرگز فکر کرده‌ای این چیزهائی که میخری از کجا آمده‌اند؟ در مغازه‌های شهر «الله آباد» میتوانی شالهای پشمی زیبائی بخری. بسیار ممکن است که این شالها از راه دور، از کشمیر آمده باشند وپشم آنها ممکن است بر پشت گوسفندانی که در کوههای کشمیر

ولاداخ میچرند روئیده باشد .

یك لولهٔ خمیر دندانی که میخری ممکن است با کشتی و راه آهن از راه بسیار دور از آمریکا آمده باشد. همچنین ممکن است چیزهائی بخری که درچین یا ژاپن یا پاریس یا لندن ساخته شده باشد .

اکنون یك قطعه پارچهٔ خارجی را که اینجا در بازار فروخته میشود در نظـر بیاور . پنبهٔ آن در هند روئیده و بعد بانگلستان فرستاده شده است .در یك کارخانهٔ بزرگ انگلستان این پنبه را گرفته و پاك کرده‌اند و بصورت نخ یا الیاف در آورده‌اند و بعد هم از آنها پارچه بافته‌اند. این پارچه هـا دوباره بهند بر گشته است و در بـازار های هند بفروش میرسد . مجسم کن که این پنبه ها چگونه هزاران کیلو متر رفته‌اندو بر گشته‌اند تاعاقبت بصورت پارچه برای فروش ببازار آمده‌اند [1]

در واقع خیلی احمقانـه بنظر میرسد که پنبه هائی که در هند میروید از اینهمه راه بانگلستان فرستاده شود

۱ـ اکنون صنایـع بافندگی پنبه هند اهمیت جهانـی دارد و محصولات آن ببازار ایران هم میآید .

که در آنجا بصورت پارچه در آید و باز دوباره بهند بر گردد.
بدیهی است که اگر این پنبه ها در خود هند بپارچه مبدل شود خیلی ارزانتر تمام خواهد شد و خیلی هم بهتر خواهد بود.

تو میدانی که هیچ یك از ما پارچه های خارجی نمیپوشیم. ما همه پارچهٔ «خادار» را میپوشیم که از این راه به مردم فقیری که پنبه میریسند و پارچهٔ دستی می‌بافند کمك کنیم.[1]

۱- در سال ۱۹۲۸ که این نامه ها نوشته میشد مبارزه ملی مردم هند بر ضد تسلط بریتانیا در جریان بود.
یکی از وسائل این مبارزه بخاطر استقلال آن بود که مردم کالاهای خارجی مخصوصاً پارچه ها ومشروبات انگلیسی راکه درهند بفروش میرسید تحریم کردند و بتشویق گاندی پیشوای بزرگ هند مردم همه از پارچه‌های دست باف که بوسیلهٔ روستائیان هند تهیه‌میشد وشبیه کرباس های ماست لباس می‌پوشیدند. حتی سران حزب‌کنگره و پیشوایان نهضت ملی هند واز جمله تمامی افراد خانواده نهرو هم‌از همین پارچه‌ها که‌آن‌ها را «خادار» یا «خادی» میگفتند لباس درست می‌کردند اشاره‌ای که در متن نامه شده است مربوط به این موضوع است.
خود گاندی هم همیشه جامه‌ای‌ساده داشت که خود نخش را میریسید وپارچه‌اش را می‌بافت:

بدینقرار می‌بینی که داد و ستد و بازرگانی اکنون بصورت یك موضوع پیچیده ودشوار درآمده است و کشتی‌های بزرگ دائماً کالاها را از کشوری بکشوری میبرند. اما همیشه اینطور نبود .

در اوایل کار و زمانی که انسان تازه ساکن شد ودر شهرها اقامت گزید بازرگانی و داد و ستد خیلی کوچك وناچیز بود . هرکس هرچیز را که لازم داشت خودش بدست میآورد یا تهیه‌میکرد ومیساخت . بدیهی است انسان آن زمان چیززیادی هم لازم نداشت .

سپس همانطور که قبلاً هم گفتیم در قبیله‌ها تقسیم کار آغاز گشت . مردم به کارهای مختلف پرداختندو چیز-های مختلف تهیه کردند . گاهی اتفاق می‌افتاد که یك

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

دولت انگلستان‌که می‌خواست هند راهمیشه بصورت مستعمره خود نگاهدارد و کالاهای خودش را در آنجابفروشد با این بافندگی-های کوچك و پارچه های دستی هم مخالفت می‌کرد . حتی گاهی چرخهای سادهٔ ریسندگی و دستگاههای بافندگی را توقیف می‌کردند و میشکستند باین قرار کارکردن با چرخهای ریسندگی و بافندگی مفهوم یك مبارزهٔ سیاسی هم پیداکرده بود .

قبیله مقداری زیاد از یك چیز داشت و یك قبیله مقدار زیادی از چیزی دیگر . بنابراین طبیعی بود که کالاهای زیادی خود را با یکدیگر مبادله کنند . مثلا ممکن است که یك قبیله یك گاو میداد و در مقابل یك یا چند کیسه گندم می گرفت . در آن زمانها هنوز پول وجود نداشت و فقط اجناس مختلف را با هم مبادله میکردند .

باین ترتیب مبادله و داد وستد شروع شد . البته این نوع داد وستد خیلی دشوار بود، مثلا برای بدست آوردن یك کیسه گندم یا چیز دیگری نظیر آن، آدم باید یك گاو یا شاید یك جفت گوسفند باخود میبرد و آنهارا باهم عوض میکرد باوجود این بازهم کار داد وستد توسعه یافت .

وقتی که طلا و نقره پیداشد مردم کم کم برای مبادله اجناس این فلزات را بکار بردند . زیرا حمل کردن آنها خیلی آسان تر بود . بتدریج این رسم رواج یافت که در مقابل قیمت اجناس طلا و نقره بپردازند . نخستین کسی که باین موضوع فکر کرده است مسلماً شخص باهوشی بوده است.

بکاربردن طلا و نقره کار داد و ستد را خیلی آسان-

تر کرد . اما حتی در آن موقع هم هنوز سکه های نقره و طلا را با ترازوهای مخصوص میکشیدند و در مقابل قیمت هرچیز مقدار معینی طلا را وزن میکردند وبدیگری می‌-دادند . مدتها بعد سکه درست کردند و این موضوع کارداد-و ستدرا بازهم آسان تر کرد . [۱]

بطوریکه همه کس میداند برای تعیین ارزش یك سکه دیگر لازم نیست آنرا وزن کنند. اکنون در همه‌جا برای خریدوفروش، پول‌وسکه‌بکار میرود. امابابد بخاطر داشته باشیم که پول بخودی خود فایده‌ای نـدارد. فقط وسیله‌ایست که بما کمك میکند تا بوسیلهٔ آن کالاها را مبادله کنیم.

لابد افسانهٔ «میداس‌شاه» را بیادمی‌آوری که مقادیر زیادی طلا داشت اما هیچ چیز نداشت بخورد! باین قرار می‌بینیم که اگر پول‌برای تهیه کردن‌چیزهائی که‌مورد احتیاجمانست صرف نشود هیچ فایده‌ای‌ندارد.

باوجود آنچه گفتم حتی هنوز هم ممکن است در

۱- بقراریکه‌گفته میشود درایران نخستین باردر زمان داریوش بزرگ سکه رده شد ورواج یافت .

بعضی‌دهکده ها کسانی را ببینی که اجناس و کالاهای خود را بدون پول با یکدیگر مبادله میکنند وپول بکار نمیبرند .

بعضی مردم ابله و نادان هم هستند که تصور میکنند خود پول چیزخوبیست وبجای آنکه پولشان راخرج کنند آنراجمع وپنهان میکنند . این‌مطلب نشان میدهد که‌آنها نمیدانند پول برای چه مصرفی درست شده و در واقع چه چیزیست .

۲۳

زبان ، خط ، اعداد

قبلا زبانهای گـونـاگـون و چگونگی پیوند و خویشاوندی آنهارا با یکدیگر ملاحظه کردیم . اکنون ببینیم کـه زبان و حرف‌زدن چگونه شروع شده‌است .

اگر درزندگی حیوانات مطالعه کنیم می‌بینیم که بعضی از آنها بعضی صداها برای خود دارند و بکارمیبرند . گفته میشود

که میمونها چند نوع صدای مختلف یا کلمات سادهٔ مختلف برای بعضی چیزهـای ساده دارند . همچنین میتوان دید که بعضی حیوانات در مواقعی که میترسند و میخواهند دیگران را از نوع خطری که متوجه ایشان شده مطلع سازند بشکل‌های مخصوصی فریاد میکشند .

شاید درمیان انسانها هم زبان و حرف زدن بهمین شکل شروع شده باشد .

در آغاز کار شاید انسان هم فقط صداها و فریادهای بسیار ساده داشته است. مثلا ابتدا فریادهائی برای مواقع وحشت و ترس و صداهائی برای اعلان کردن خطر بدیگران داشته‌است . ممکن است بعدها صداهای دیگری که امروز آنها را فریادهای کار مینامیم پیدا کرده باشد . هروقت که یك عده مردم باهم کارمیکنند معمولا با هم سرو صدائی راه میاندازند و با کلمات بسیار ساده باهم حرف میزنند وفریاد میکشند .

آیا هرگز در وقتی که عده‌ای بـا هم چیزی را

میکشند یاوزنهٔ سنگینی را بالا میبرند دقت‌وتوجه کرده‌ای؟ مثل اینست که وقتی آنها همه باهم فریاد میکشند بیکدیگر کمك میکنندو برای هر کدام مختصر کمکی فراهم میشود. ممکن است که این قبیل صداها که صدا های کاریا زحمت نامیده میشود نخستین کلماتی باشد که انسان بکار برده است .

تدریجاً کلمات دیگری هم‌پیداشده‌اند کلمات بسیار ساده برای چیزهای ساده مانند آب و آتش واسب وخــرس وغیره. احتمال‌دارد که درآغاز کارفقط اسمهائی‌وجود داشته وهیچ فعل نبوده‌است . اگر مثلاشخصی‌میخواست بگویــد که یك خرس دیده‌است، مثل بچه هافقط میگفت «خرس» وبطرفی که خرس‌را درآنجا دیده‌بوده اشاره میکرد. طبعاً درآنوقت انسان بزحمت می‌توانست بادیگران‌مدت‌زیادی حرف بزند !

کم‌کم زبان انسان‌هم تکامل‌یافت . ابتداء باجمله‌های کوچکی حرف میزدند . بعدها جمله‌های بلندتر بکار می‌بردند . احتمال دارد که مردمان مختلف که درنواحی

مختلف بودند همه بیك زبان صحبت نمیکردند.

همانطور که قبلا هم برایت گفته‌ام درآنزمان چند زبان مختلف درمیان قبیله‌های مختلف بوجود آمد که هر یك از آنها بتدریج تکامل یافت و از آنها زبان های دیگری پیداشد وصورت خانواده‌ای از زبان های مختلف را پیدا کرد.

در دوران نخستین تمدن هائی که آنهارا مطالعه کردیم زبان انسان هم خیلی ترقی و تکامل پیدا کرد. آواز ها و ترانه هائی ساخته شد که رامشگران وسرایندگان آنهارا میخواندند.

درآن زمانها هنوزخط وجود نداشت و بعلاوه همه کس هم نوشتن نمیدانست وباین جهت مردم ناچاربودند که مطالب مختلف را بیشتربخاطر خود بسپارند وحفظ کنند وبخاطرسپردن اشعاروکلمات موزون هم خیلی آسان تراست، باین جهت ترانه ها وسرودها وآواز ها در تمام کشورهائی که تمدنهای قدیمی درآنها وجود داشت فراوان بوده‌است.

معمولا سرایندگان ورامشگران فراوانی بودند که درموقع مرگ قهرمانان ورئیسان قبیله‌ها آوازها وسرود — هائی دربارهٔ افتخارات آنها میخواند .

درآنزمان مردم بیشتر بجنگ توجه وعلاقه داشتند و وباین جهت آوازهای قدیمی ایشان بیشتر در بارهٔ شجاعتها وشهامتهای جنگی بوده‌است . درهند ودرسایر کشور ها هم این موضوع رابهمین صورت می‌بینیم .[1]

خط ونوشتن هم‌برای خودآغازجالب توجهی داشته است .

قبلابه خط چینی‌ها اشاره‌ای کردم .

قاعدتاً تمام‌خطوط درابتدا بصورت تصاویر بوده‌است مثلااگر کسی میخواست دربارهٔ طاووس مطلبی بگویدلابد عکس یاتصویری ازطاووس میکشید[2] بدیهی‌است به ایــن

۱ـ در شاهنامه فردوسی ماکه از روی کتابهای کهن و باستانی بشعر درآمده است نیز این قبیل حماسه ها وآوازها فراوانست و به آنها زیاد اشاره شده‌است وحتی دیده می‌شود که درمرگ شبدیز اسب خسروپرویزهم آوازهای سوگواری می خواندند .

۲ـ هنوزهم بسیاری ازمردم بی‌سواد همین کاررا می‌کنند مثلا وقتی‌که می‌خواهندحساب خرجشان رابنویسند عکس‌چیزهارامی‌کشند ونقش چند سکه پول هم درمقابلش می‌کشند .

ترتیب هیچکس نمیتوانست مطالب زیادی بنویسد.

تدریجاً صورت واشکال هم‌ساده ترشده است . مدتها بعد مردم بفکر آن افتادند که کلمات راتجزیه کنند والفباء بسازند وباین ترتیب الفباء به وجود آمد و کم کم تکامل یافت .

این کشف،نوشتن خط را خیلی آسان تر ساخت و پیشرفت وترقی‌را خیلی تندتر کرد .

نوشتن اعداد وحساب کردن هم یکی‌از کشف‌های بزرگ انسان بوده است .

بدون داشتن اعداد و ارقام بدشواری میتوان تصور کرد که کارها و داد و ستد چگونه ممکن است صورت بگیرد .

شخصی هم که اعداد وارقام رااختراع کرده‌است به یقین بسیارباهوش وخردمند بوده‌است .

دراروپا ابتدا ارقام واعداد خیلی ناشیانه‌ای بکارمی بردند . مسلماً ارقامی را که بنام «رومی» معروف هستند میشناسی که بدین قرارند :

I . II . III . IV . V . VI . VII . VIII . IX . X و غیره

این اعداد هم ناشیانه وزشت هستند وهم بکار بردن آنها دشوار است. ارقامی که اکنون در تمام زبانها بکار میرود خیلی بهتر است. منظورم اعداد اروپائی زیر است:

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

این ارقام رااعداد «عربی» مینامند زیرااروپائیها آنها را ازاعداد وارقام اعراب آموخته‌اند واقتباس کردند [1] اما عربها هم خودشان این ارقام و اعداد را از هندیان اقتباس کرده‌اند و گرفته اند. وازاین جهت اگر این ارقام واعداد هندی نامیده میشد خیلی صحیح تر میبود.

اماظاهراً درنامه‌ام خیلی جلورفته‌ام وبزمانهای اخیر پرداخته ام در صورتیکه ما در بارهٔ زمانهای بسیار قدیمی صحبت میکردیم وهنوزوقت آن نرسیده است که به عربها بپردازیم.

۱- ارقامی‌که در زبان فارسی بکار میرود مثل حروف الفباء و خط فارسی ازعربی گرفته شده است وهمان اعداد عربیست.

۲٤

طبقات مختلف مردم

پسران ودختران جوان وحتی بیشتر مردمان بالغ و بزرگسال هم اغلب دربارهٔ تاریخ به شکل غریب وخـاصی فکر میکنند. آنها معمولا اسامی پادشاهان ودیگران وتاریخ جنگها وچیزهای شبیه اینها را میآموزند وبخاطر میسپارند درصورتیکه مسلماً تاریخ بمعنی جنگها وشرح زندگی چند نفر معدودی که شاه شده اند یا سرداران بزرگی بوده‌اند،

نمیباشد . تاریخ باید دربارهٔ مردم یك کشور برای ماسخن بگوید که چگونه زندگی‌میکردند، چه کارهائی کرده‌اند وچگونه فکرمیکردند. تاریخ باید ازرنجها وشادیهای آنها وازدشواریها ومشکلات آنهابرای ماسخن بگوید وبگوید که چگونه براین دشواریها غلبه کردند .

اگرتاریخ رابااین شکل‌یاد بگیریم خواهیم توانست چیزهای فراوانی ازآن بیاموزیم، دراین صورت‌اگرما نیز باچنین دشواریها وناراحتیها روبروشویم مطالعات تاریخی‌به ماکمك خواهد دادکه آنها راازپیش بر داریم مخصوصاً مطالعه دربارهٔدورانهای گذشته بماکمك خواهددادتابفهمیم آیا مردم بتدریج بهتر شده اند و جلوتر آمده اند یا عقب رفته‌اند وبدترشده‌اند ؟ آیاپیشرفت‌وترقی داشته‌اند یانه ؟.

بدیهی است که بایدازز ندگی‌مردان وزنان‌بزرگی که‌درزمان‌های‌سابق‌بوده‌اندنیزمطالبی دانست‌اماچیزی که مخصوصاً بایدآموخت‌وبآن‌اهمیت بیشتردادا‌ینست که‌وضع زندگی‌مردم‌مختلف دردوران‌های گذشته چگونه‌بوده‌است؟

تاکنون نامه‌های متعددی برایت نوشته ام واکنون

این بیست وچهارمین نامه ازاین‌دوره نامه‌های تازه‌ام‌میباشد اما هرچنددرآنها راجع بدورانهای بسیار قدیمی گفتگو کرده‌ام نمیتوان این‌چیزهاراتاریخ نامید بلکه فقط‌ممکن است آنرا آغاز تاریخ یا سپیدهٔ تاریخ شمرد . در بارهٔ آن زمان ها چیز زیادی نمی دانیم و اطلاعات فراوانی در دست نداریم .

بزودی ما بدورانهائی خواهیم رسید که دربارهٔ آنها اطلاعات بیشتری داریم و میتوانیم آنها را زمانهای تاریخی بنامیم اما پیش ازآنکه ازدوران تمدنهای ابتدائی بگذریم بدنیست نگاه دیگری هم به‌آنها بیندازیم وببینیم که چه نوع مردمان مختلفی درآنزمانها زندگی‌میکردند.

قبلاً دیدیم که چگونه درقبیله‌های قدیمی وابتدائی مردم کم کم بکارهای مختلفی پرداختند وتقسیم کارها بوجود آمد . همچنین دیدیم که چگونه رهبران قبیله ها یعنی پاتریارك ها کم کم خانوادهٔ خودشان را از دیگران جدا کردند و فقط کارسازمان دادن کارهارا بعهدهٔ خود گرفتند . در نتیجه مقام پاتریارکها مقام عالیتری شد یا

می‌توان گفت که خانوادهٔ پاتریارکها جزء یك طبقه از مردم شد که با مردم دیگر متفاوت بودند.

با این شکل می‌بینیم که درمیان مردم دوطبقه پیدا شد که یك طبقه کارها را ترتیب وسازمان میداد ودستور صادر می کرد، طبقهٔ دیگر کارها راانجام میدادواجرا میکرد.

بدیهی است که طبقه‌ای که سازمان دادن کاررا بعهده داشت قدرت بیشتری هم بدست می آورد واین قدرت خودرا درراه چیزهای مختلفی که برایش مقدور بود بکارمیبرد. چون این طبقه از محصول کار دیگران که کار میکردند سهم بیشتری برای خود برمیداشت کم کم ثروت بیشتری هم پیدا کرد.

بدینقرار وقتی که تقسیم کارها ادامه وتوسعه یافت در میان مردم هم طبقات مختلفی پیدا شد:

درطبقهٔ اول پادشاه وخانواده‌اش و اشخاصی که در دربارش کار میکردند قرار داشتند. اینها تنظیم و سازمان دادن کارهای کشور را بعهده داشتند ودرموقع جنگ هم رهبری جنگ را به عهده میگرفتند، ومعمولا کار دیگری

نمیکردند .

بعد طبقۀ کاهنان و روحانیان معابد و تمام مردمی بودند که بمعابد ارتباط داشتند. در آنزمان این طبقه خیلی اهمیت داشتند . دربارۀ آنها بعد بیشتر مطالعه خواهیم کرد .

درطبقۀ سوم بازرگانان بودند که بداد وستد می ـ پرداختند و کالا ها را از کشوری بکشوری میبردند . میخریدند ومیفروختند ودکان بازمیکردند .

طبقۀ چهارم صنعتگران وپیشه وران بودند یعنی مردمی که انواع چیزهای گوناگون رامیساختند : نخ میریسیدند ، پارچه می‌بافتند ، ظروف سفالی و برنجی و اشیائی از طلا وعاج و بسیار چیز های دیگر می‌ساختند . اغلب این مردم درکناره های شهرها یا در نزدیکی ـ های شهرها زندگی میکردند اما عدۀ زیادی ازایشان هم‌در دهکده ها بودند .

بالاخره‌درطبقۀ آخر دهقانان و کارگران مزارع که درمزرعه‌هاوروستاهازحمت‌می کشیدند. بدیهی‌است که‌تعداد

افراد اینها ازهمهٔ طبقات بیشتر بود و دیگرسعی داشتند که چیزی ازاینها بیرون بکشند و از محصول کار آنها برای خود چیزی بدست آورند.

۲۵

پادشاهان ومعابد وکاهنان

درنامهٔ اخیرمان طبقات پنجگانه ومختلفی را که درداخل مردم تشکیل شد دیدیم .

بزرگترین طبقه ها ، طبقهٔدهقانان و کارگران بود. دهقانان زمین راشخم می‌زدند، درمزرعه هازراعتمیکردند ودرآنها خوراکی وخواربار می‌رویاندند . اگر دهقانان باین شکل کار نمیکردند آذوقه وخواربار فراهم نمی‌شد

یاا گرهم پیدا می‌شد خیلی کم وناچیز میبود . بدینقرار دهقانان خیلی مهم بودند و بدون وجود آنها همه کس گرسنه میماند . کارگران نیزچه در مزرعه ها و چه در شهرها کارهای مفیدی انجام میدادند . اماباوجوداینکه این مردم چنین کارهای مهمی انجام می‌دادند و وجودشان برای‌همه بسیار لازم بود،سهم بسیارناچیزی از زحمت‌خود بدست می آوردند و بیشتر آنچه را آنها تهیه می کردند ، دیگران مخصوصاً پادشاهان وطبقهٔ اطرافیانش که شامل اشراف می‌شد می گرفتند، زیرا بطوریکه دیدیم پادشاه و اطرافیانش نیرو وقدرت خیلی زیادی داشتند [1]

در دوران تشکیل قبیله ها زمین بتمام افراد قبیله تعلق‌داشت ومال هیچ‌فرد وشخص واحدی نبود. اماوقتیکه قدرت طبقهٔ پادشاهان افزایش‌یافت ، گفتند که زمین اصولا مال آنهاست . آنهامالك زمین‌هاشدند ودهقانان که درواقع تمام کارهای دشواررا انجام می‌دادند بصورت خدمتگزاران ونوکران وغلامان آنها درآمدند . هرچه دهقانان در زمین

۱ـ باید توجه داشت که این مطالب مربوط بتمدنهای ابتدائی وروزگارهای‌بسیارقدیمی است .

تولید می کردند تقسیم می‌شد وقسمت عمدهٔ آنرا مالکین می گرفتند .

بعضی ازمعابد هم برای‌خود زمین‌های زراعتی‌داشتند وبدین قرارمثل مالکین بودند .

اکنون ببینیم این‌معابد و کاهنان آنهاچه بودند .

دریکی ازنامه های قبلی برایت نوشتم که مردمان وحشی وابتدائی بعلت آنکه بسیاری چیزها را نمیشناختند ونمی‌دانستند وازهرچیز که نمی‌دانستند ونمی‌شناختند می‌ترسیدند ، بفکرخدا ومذهب افتادند . برای هر چیز یك خدای مرد یازن ساختند . برای رودخانه ها ، کوهها ، خورشید، درختها، حیوانات وحتی چیز هائی مثل روح که نمیتوانستند‌ببینند اماتصورش رامی کردند خدایانی‌بوجود آوردند.[1] آنها از آنجهت که‌می‌ترسیدند همیشه فکرمی‌کردند که خدایان دائما درفکر تنبیه کردن و آزار دادن ایشان هستند .

درنظر آنها خدایان هم مثل خودشان خشن وبیرحم

1 ـ که آنها را «رب‌النوع» و «ربة‌النوع» یا «اله» و« الهه » می‌گویند .

بودند . باین جهت می کوشیدند بوسیلهٔ تقدیم‌داشتن‌هدایا وقربانیهای فراوان آنهارا برسر لطف آورند وخشمشان را آرام سازند . برای این خدایان معابدی برپا گردید . در داخل هرمعبد جای مخصوصی بود که محراب یا مکان مقدس شمرده می‌شد . درآنجا تصویر یامجسمه‌ای‌ازخدائی که مورد ستایش بود می گذاشتند . آنها نمی توانستند چیزی‌را که بچشم‌خودنمی‌دیدند بپرستند، زیرااین کار کمی دشواراست .

بطوریکه می‌دانی‌یك بچهٔ کوچك معمولافقط می تواند بچیزهائی فکر کند که آنهارامی‌بیند. مردمان‌سابق وابتدائی هم تقریباً شبیه بچه هابودند وچون‌نمی‌توانستند خداهای‌خودرا بدون کمك تصاویر بپرستند وستایش کنند، مجسمه ها وبتهائی می‌ساختند وآنهارا درمعابد میگذاشتند و می‌پرستیدند .

خیلی‌جالب توجه است که این بتها وتصاویر اغلب بسیارزشت بودند ومعمولا بشکل حیوانات یا گاهی اوقات هم به شکل موجوداتی‌ساخته می شدند که نصف بدنشان

حیوان و نصف دیگر شان انسان بود.

درمصر قدیم زمانی گربه را ستایش می کردند و در دوران دیگری تصور میکنم میمون می پرستیدند. خیلی دشوار است که بفهمیم چرا انسان این حیوانات زشت و هولناك را می‌پرستیده است وچرا وقتی که بنا بود تصویر یابتی پرستیده شود، آنرا بصورتی زیبا نمیساختند؟ شاید این موضوع بآن جهت بود که خدایان راموجوداتی مخوف و ترسناك تصور می کردند وازآنها می ترسیدند وبه این علت ایشان را به این اشکال مهیب وترسناك می‌ساختند.

درآنزمان مردم مثل امروز بیك خدای واحد یا یك قدرت بزرگ فکر نمیکردند. آنها تصور میکردند که تعداد زیادی خدایان مرد وزن وجوددارند که گاهی اوقات حتی خودشان هم بایکدیگر میجنگند.

شهرهای مختلف و کشورهای مختلف برای خود خدایان مختلفی داشتند وهر کدام خدای خودشان را می‌پرستیدند واغلب خدایان شهرها ونواحی دیگر را دشمن میداشتند.

معابد ازکاهنان مرد وزن پر بود که کارهای معبد رادر دست خودداشتند. معمولا کاهنها خواندن و نوشتن را میدانستند وازدیگران با سوادتر وبا علم تر بودند[1] باین جهت آنها راهنمایان پادشاهان شدند.

درآنزمان‌ها کتابها بوسیلهٔ همین کاهنان وروحانیان نوشته یا رونویسی میشد. ازآنجهت که آنها مقداری ازعلوم رامیدانستند خردمندان زمان خود محسوب میشدند وهم‌چنین کارهای پزشکی را نیزعهده داربودند. گاهی‌هم برای آنکه دانش وعلم زیاد خود را بمردم نشان بدهند کارهائی مثل‌سحر وجادومیکردند که درنظر دیگران عجیب وغریب مینمود وآنهارا درنظردیگران‌مهم جلوه میداد. مردم نیز که بسیارساده‌ونادان بودند کاهنان وروحانیان را ساحران وجادوگرانی می‌شمردند که قدرت فراوان دارند واز آنها می‌ترسیدند.

۱ـ درکشورما هم مردم‌دهاتی هنوزبمردم باسواد «ملا» می‌گویند واین همان کلمه‌ایست که برای روحانیان وکسانی‌که امور مذهبی را دردست دارند نیزبکارمی‌رود. این وضع یادگارزمانهای قدیم است که سواد خواندن و نوشتن و دانستن منحصر به طبقهٔ روحانی‌ها بود.

کاهنان ازراههای مختلف در کار های مردم دخالت میکردند وباتمام مظاهرزندگی می آمیختند. آنهااشخاص دانشمند وخردمند زمان خود حساب میشدند وهر کس به هنگام هر گرفتاری یا ناراحتی یا بیماری به ایشان رجوع میکرد.[1]

کاهنان جشن ها و عید های بزرگی برای مردم ترتیب میدادند. درآنزمانها مخصوصاً برای مردم عادی و عامی تقویم‌وجود نداشت. آنهاحساب زمان را با این جشنها نگاه میداشتند.[2]

کاهنان اغلب مردم را فریب میدادند و گمراه میساختند اما در عین حال از راههای مختلف بایشان کمك‌هائی نیز میدادند و باین ترتیب موجب پیشرفت و ترقی هم میشدند.

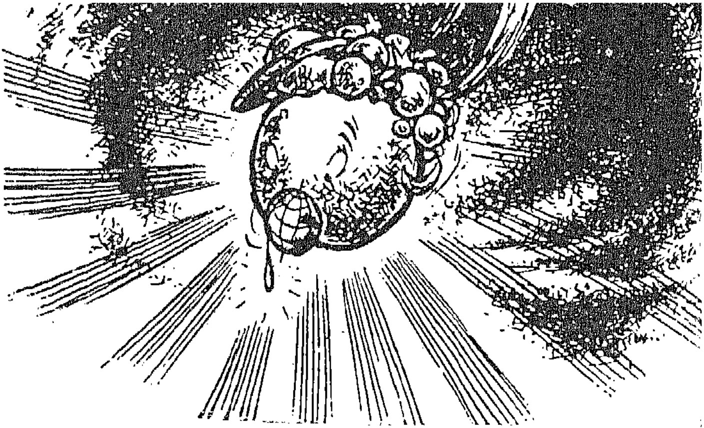
۱- هنوزهم دردهات وروستاهای عقب مانده وضع همین طور است ومردم ساده ودهاتی برای هرکاربه آخوند یاکشیش یاشخص روحانی رجوع می‌کنند.

۲- هنوزهم در بعضی قبیله های ابتدائی در جزیره های اقیانوسیه‌تقویم منظم‌وجود ندارد و اول‌سال‌یا دوران زمانی‌وقتی‌است که کاهن یاروحانی قبیله تعیین می‌کند ودرآن زمان باآداب ورسوم مخصوص جشن برپا می‌شود.

احتمال دارد که دربعضی جاها در موقعیکه قبیله‌های ابتدائی در یک‌جا ساکن شدند و برای خود شهرهائی ساختند ، کسانی که در ابتدا برایشان حکومت میکردند کاهنان بودند و نه پادشاهان. بعدها که پادشاهان پیداشدند چون میتوانستند بهتر از کاهنان جنگ کنند، جای آنها را گرفتند .

دربعضی جاهایك شخص واحدهم پادشاه بودوهم کاهن یعنی هم قدرت اداری را دردست داشت هم‌پیشوای مذهبی وروحانی بود ، مانند فرعونهای مصر.

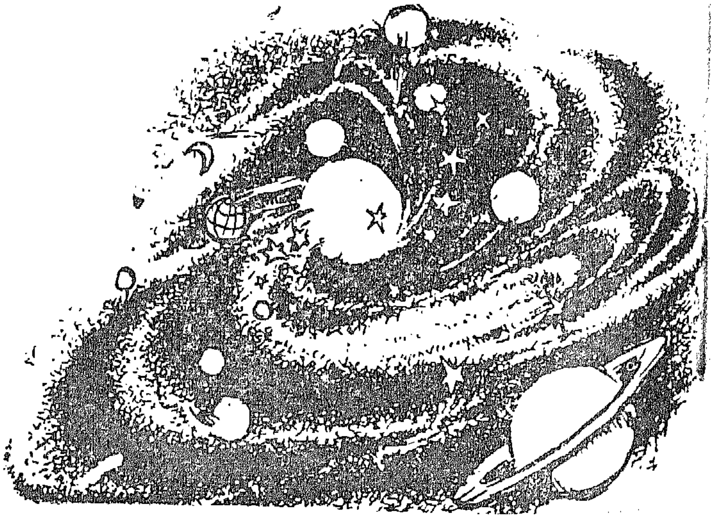
درمصر قدیم فرعون‌ها راحتی در زمان زندگیشان موجوداتی نیمه‌خدا و نیمه انسان میشمردندوموقعی که میمردند آنها را مثل‌خدایان‌میپرستیدند.

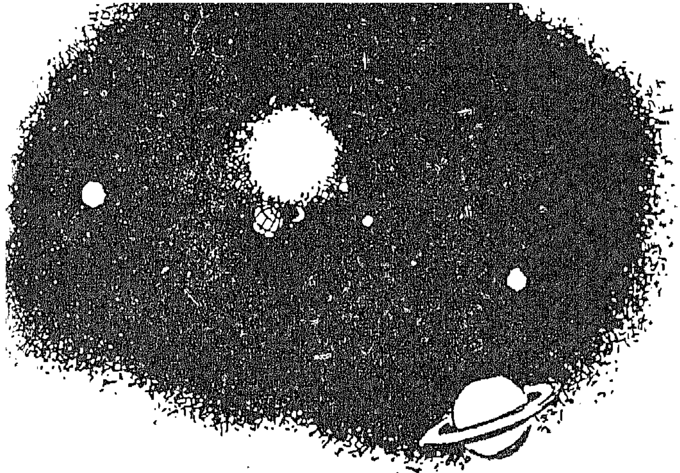


۱ ـ درآغاز تمام سیارات به خورشید چسبیده بود

داستان خلقت انسان از نظر یك كاریكاتوریست

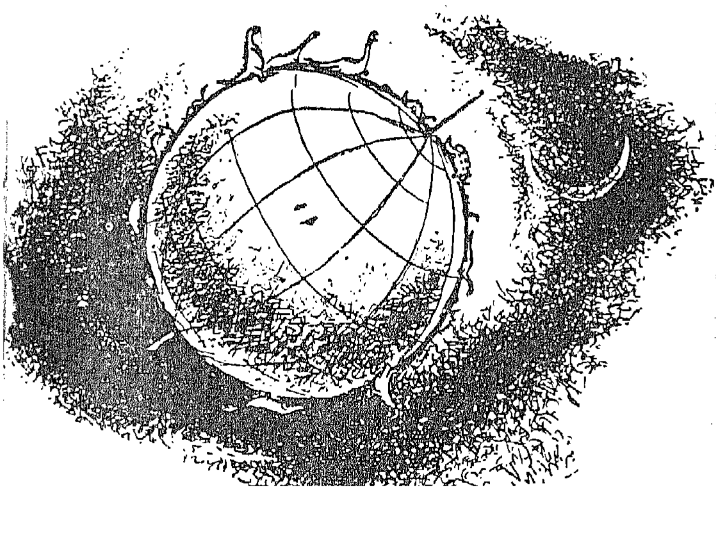
۲ـ بعد همه بتدریج ازخورشید جدا شدند وهر كدام در مسیر معینی گردش خود را بدور خورشید آغاز كردند

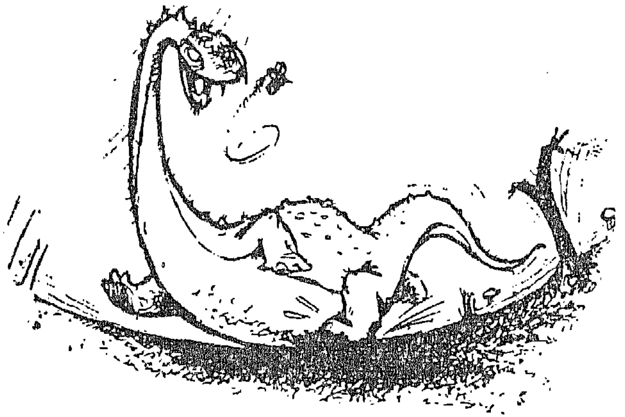




۳ – زمین بایك ماه که دارد مدتها مانند سیارات دیگر بدور خورشید میچرخید ودرآن اثری اززندگی نبود

۴ – بعد از میلیونها سال در روی زمین زندگی ظاهر شد و جانوران عظیمی پیدا شدند

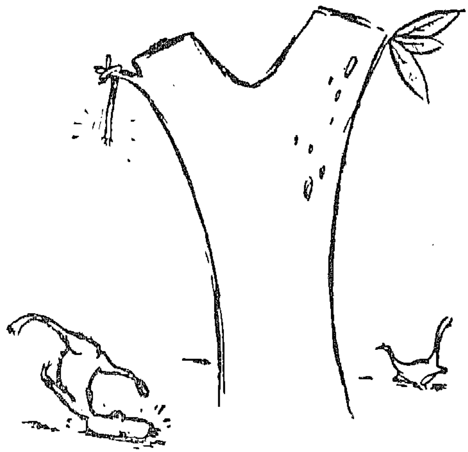




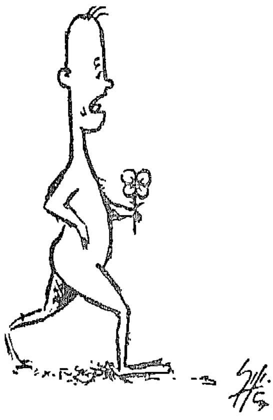
۵ ـ انواع جانوران عظیم وحشرات‌کوچك در زمین فراوان شدند



۶ ـ ومیمونها هم
درروی درخت‌ها
جست‌وخیزمیکردند



۷ ـ یکروز ، از درخت بزمین افتاد ودمش کنده شد، صورتش
هم پهن گشت .



۸ ـ وقتی که برخاست روی دوپا
راه میرفت. اوانسانی بودکه‌گلی
پیدا کرد وبدنبال زیبائی‌وزندگی
براه افتاد

اقتباس از یك کاریکاتوریست رومانی

۲۶

نگاهی به عقب

لابد از نامه‌های من کاملا خسته شده‌ای ! فکر میکنم که تا اندازه‌ای هم حق داری ! بسیار خوب ، اکنون دیگر تامدتی چیز تازه‌ای برایت نخواهم نوشت فقط میخواهم دربارهٔ آنچه تا کنون نوشته‌ام و کاری که کرده‌ایم کمی فکر کنی.

مادرضمن چند نامه از میلیون‌ها سال با کمال شتاب عبور

کرده‌ایم . از زمانی شروع کردیم که زمین قسمتی از خورشیدبود و دیدیم که چگونه از آن جدا گشت و یواش یواش سرد شد . سپس ماه که قسمتی از زمین بود از آن جدا شد.

دردورانهای بسیاردراز در روی زمین زند گی‌وحیات وجود نداشت. بعد در مدت میلیونها سال کم کم در روی زمین زند گی پیدا شد.

آیا میتوانی تصور کنی که یك میلیون سال چه‌مدت درازی‌میشود؟ بسیارمشکل است که بتوانیم تصوری از یك میلیون سال داشته باشیم .

تو اکنون ده سال‌داری و چقدربزرگ شده‌ای ! تو حالا یك دخترخانم جوان هستی ، اینطورنیست ؟ بلی یك دخترجوان ! درنظر تو یکصد سال مدت بسیاردرازی‌جلوه میکند . فکر کن که هزار سال چقدر دراز است و آنوقت یك میلیون سال که هزار هزار سال میشود چقدر خواهد شد !

گمان میکنم که نمیتوانیم معنی واقعی این رقم را

بدرستی درس کوچك خودمان درك کنیم.

ما تصورمیکنیم که موجودات بسیار مهمی هستیم و اغلب چیز های بسیار کوچکی ما را از جا بدر میبرد و ناراحت میسازد. اما آیا این وقایع کوچك دربرابر تاریخ عظیم و طولانی دنیا چه ارزشی دارد ؟ چقدر مفید است که مطالبی دربارهٔ این دورانهای ممتد تاریخ گذشته بخوانیم وبیاموزیم زیرا دراینصورت دیگر بخاطر چیزهای کوچك و عادی ناراحت نخواهیم شد.

باید بخاطر بیاوریم که چه دوران عظیم ودرازی بر زمین گذشته که اصلا زند گی و حیات درآن وجود نداشته است و بعدچه زمان طولانی سپری شده که فقط حیوانات و جانورانی در دریاها بوده‌اند وهنوز هیچ انسان درهیچ جای زمین نبوده است.

سپس حیوانات پیدا شده‌اند و میلیونها سال زند گی کرده‌اند بدون آنکه انسانی باشد که بآنها تیراندازی کند وآنهارا بکشد. بالاخره وقتی که پس ازاینهمه زمان انسان پیدا شد یك موجود بسیار کوچك و حقیر و ناتوان

بود که از تمام حیوانات ضعیف‌تر بود . کم کم در طول هزاران هزار سال انسان ازحیوانات دیگر نیرومندتر و با هوش‌تر شد تا اینکه ارباب و صاحب اختیار حیوانات و تمامی زمین گردید و تمام حیوانات دیگر خدمتگزار و غلام او شدند تاهر کاری که او بآنها بگویدانجام‌دهند .

بعدها به دوران رشد تمدن انسان رسیدیم‌ودیدیم که چگونه نخستین تمدن های بشر آغاز گردید . خواهیم کوشید که این موضوع را بازهم دنبال کنیم.

اکنون که باین مرحله رسیده‌ایم دیگر میلیونها سال در برابر خود نداریم که دربارهٔ آن مطالعه کنیم . درنامه‌های خود به زمانی رسیده‌ایم که فقط چهارپنج‌هزار سال پیش اززمان ما بوده است اما دربارهٔ این چهار یا پنج هزارسال‌اخیر خیلی بیش ازمیلیونها سالی که پیش از آن گذشته است اطلاع داریم .

درواقع تاریخ و رشد انسان درطی همین چهار هزار سال صورت گرفته است .

وقتی که بزرگتر شدی دربارهٔ این تاریخ مطالب

زیادی خواهی خواند . من فقط مختصری دربارهٔ آنها برایت مینویسم تا از آنچه در این دنیای کوچك ما برای انسان روی داده است لااقل تصوری داشته باشی .

۲۷

فوسیل‌ها و خرابه‌ها

مدتیست کـــه برایت نامـــه‌ای
ننوشته‌ام . درنامهٔ اخیر هم نگاهی به پشت سرخود کردیم ودورانهای قدیمی را که‌درنامه‌های‌خودمان باآنها پرداخته بودیم ازنظر گذراندیم . چندکارت‌پستال ازتصاویر فوسیل ماهیها برایت فرستادم کـــه بتوانی تصوری از فوسیل هـــا داشته باشی و ببینی که آنها چگونه چیزهائی هستند .

وقتی هم که به «مسوری» بدیدن شما آمدم و یکدیگر را دیدیم تصاویر دیگری از فوسیل‌های دیگر نشانت دادم .

ممکن است مخصوصاً عکس فوسیل‌های خزندگان را بخاطر داشته باشی . خزندگان حیواناتی هستند که معمولا روی زمین میخزند مثل مارها، سوسمارها، تمساح‌ها، ولاك‌پشت‌هائی که اکنون هم هستند.

خزندگان روزگارهای قدیم هم از همین خانواده بودند منتها با اینها خیلی تفاوت داشتند و خیلی‌هم بزرگتر بودند .

بیاد داری که در یکی از موزه‌های لندن جانوران بسیار بزرگ و عظیمی را دیدیم که یکی از آنها در حدود ۳۰ یا ۴۰ پا (۱۰ تا ۱۲ متر) طول داشت . هم چنین یك نوع قورباغه بود که ازیك‌انسان بزرگتر بود و یك لاك - پشت هم بهمان بزرگی بود . خفاشهای بزرگی بوده‌اند که در آسمانها میپریدند ویك حیوان هم بوده است که ما امروز آنرا «ایگوانودون» مینامیم و موقعی که‌روی‌پاهای خود می‌ایستاده قدش باندازهٔ یك درخت کوچك بوده

است.[1]

همچنین فوسیلهائی از گیاهان قدیم را دیده‌ای، آنها خزه‌ها و گیاه‌های کوتاه و کوچك و برگها و نخلهای گوناگون و زیبائی بوده‌اند که اثرشان در سنگها باقی مانده است.

مدتها بعد از خزندگان پستانداران پیدا شدند این ها حیواناتی هستند که به بچه هایشان شیر میدهند.

بیشتر حیواناتی که ما اکنون دراطرافمان می‌بینیم پستانداران هستند و ما خودمان هم جزو این دسته از حیوانات هستیم پستانداران زمان های سابق با بعضی از حیوانات امروز فرق‌زیادی نداشتند، آنها هم اغلب بزرگ بودند، اما نه به بزرگی خزندگان قدیم. در میان پستانداران بزرگ یك نوع فیل‌هائی بودند که دندانهای خیلی عظیمی داشتند و همچنین خرسهای خیلی بزرگ

---

۱ ـ درلندن یك نوع باغ‌وحش تهیه کرده‌اندکه مجسمه‌هائی از این حیوانات عظیم‌باستانی راکه امروز دیگروجود ندارند باندازه‌های طبیعی درآنجا ساخته‌اندوبرای تماشای مردم‌گذاشته‌اند.

هم بودند.

همچنین بقایائی ازفوسیل انسان را دیده‌ای. البته آنها خیلی جالب‌توجه‌نبودند زیرا بیشتر، استخوانهای پراکنده وجمجمه‌ها هستند.

چیزهائی که بیشتر جلب توجه میکرد اسباب های سنگی بود که انسانهای ابتدائی بکارمی‌برده‌اند.[1]

---

۱ ـ دانشمندان تصورمیکنند که درحدود یك میلیون‌سال‌پیش ازاین انسان درروی‌زمین پیدا شد و پیش ازآن صدها میلیون سال‌از عمرزمین‌گذشت، بدون‌آنکه انسان‌درآن وجود داشته‌باشد.

برای مجسم‌کردن عمرزمین و دوران پیدا شدن انسان وزمان کوتاه تاریخی آن یعنی چهار یا پنج‌هزار سال اخیرآن، میتوان مثال زیررا نقل‌کرد. این مثال درمجلهٔ «ریدرزدایجست» شمارهٔژانویهٔسال ۱۹۵۶ منتشرگشته وازکتاب «امیدهای‌نو» ترجمهٔ آقای دکتر شایگان اقتباس شده است.

اگرتمام دورهٔ عمر زمین را یکسال فرض کنیم‌که در نیمه شب روزآخراسفند پایان یابد، هشت ماه ازعمر زمین درحالتی گذشته که هیچ نوع موجود زنده و جانداری درروی‌آن نبوده است. درماههای نهم و دهم نخستین موجودات زنده و جانوران یك سلولی وستاره‌های دریائی بوجود آمده‌اند. درهفته دوم ماه اسفند (آخرین ماه سال) حیوانات پستاندار پیدا شده‌اند. درساعت یازده و ۴۵ دقیقه روز آخر سال یعنی یکربع ساعت آخر سال انسان بوجود آمده است و دورهٔ

همچنین چند عکس زیبا ازمقبره‌های مصری و از

تاریخی‌زندگی‌انسان فقط ۶۰ ثانیه آخرسال بوده است . از این مثال ، کوتاهی عمرتاریخ چندهزارساله وعمرانسان نسبت به عمر زمین خوب معلوم میشود .

یك مطلب جالب توجه‌دیگرکه‌ازهمان‌کتاب‌اقتباس میشودا ینست که دانشمندان تصور میکنند درمدت یك میلیون سالی که ازپیداشدن انسان میگذرد مدتهای بسیاردرازی از آنرا انسان‌بصورت وحشی ونیمه وحشی زندگی‌کرده که سنگ‌ها را برای مصارف واحتیاجات سادهٔخود وبرای شکار حیوانات بکارمیبرده است.

بعد به مراحل تشکیل قبیله ها و اهلی کردن حیوانات و زندگانی چوپانی وارد شده است تا اینکه عاقبت راه استفاده ازکاشتن زمین وکشاورزی را پیداکرده است.

تصورمیشودکه انسان درحدود ده‌هزار سال پیش یعنی ۸۰۰۰ سال پیش از تولد مسیح وارد مرحلهٔکشاورزی شده است وگمان‌میرود که تمام جمعیت انسان در تمام روی زمین درآن هنگام در حدود ۱۰ میلیون نفربوده است که بعد با سرعت رو بافزایش رفته است‌بطوریکه سه هزار سال بعد یعنی در ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد جمعیت زمین ۲۰ میلیون نفر و در سال ۴۰.۰ میلادی در حدود ۳۰۰ میلیون نفر در سال ۱۶۵۰ میلادی در حدود ۵۴۰ میلیون نفر و بالاخره در وسط قرن بیستم یعنی سال ۱۹۵۰ به ۲۲۰۰ میلیون نفر رسیده است .

طبق آمار سازمان ملل متحدجمعیت دنیا ۴ سال‌بعد ازآن‌یعنی درسال ۱۹۵۴ درحدود ۲۶۵۲ میلیون نفربوده است .

مومیائیها نشانت دادم. یادت هست که بعضی از آنها بسیار قشنگ بودند. در روی تابوت‌های چوبی بزرگ داستانهای مفصلی اززندگی مردم نقاشی شده‌بود. مخصوصاً عکس دیوارهای نقاشی شده درمقبره‌های شهر قدیمی «تبس» درمصر خیلی جالب توجه‌بود.

همچنین عکسهائی ازخرابه‌های کاخ‌ها ومعابد شهر «تبس» درمصر را دیده‌ای. درآنجا بناهای عظیمی ساخته بودند که ستونهای بسیاربزرگی داشت. درنزدیکی‌شهر «تبس» مجسمهٔ بزرگ «ممون» هست که ازفرعونهای‌بزرگ مصر بوده است.

تصاویری‌ازخرابه‌های معابد وساختمانهای« کرنك» درقسمت علیای مصررا نیزدیدی. ازروی همین‌عکس‌هاهم میتوانی تصور کنی مصریان قدیم چه معماران وسازندگان هنرمند وتوانائی بوده‌اند.

آنها نمیتوانستند بدون دانستن علوم مهندسی و بدون داشتن معلومات زیاد چنین معابد و چنین کاخهای بزرگی بسازند.

اکنون ما نگاه مختصری را که به عقب انداخته بودیم بپایان میرسانیم‌ودرنامۀ بعدی خود در زمانهای‌بعدی پیش خواهیم آمد.

۲۸

آمدن آریائیها بهند

در گذشته درباره دورانهای خیلی خیلی قدیمی گفتگو کردیم . اکنون خواهیم دید که چگونه انسان تکامل یافته وچه کارها کرده است .

تمام آن دورانهای قدیمی‌را زمان «ما قبل تاریخ» یا «پیش‌ازتاریخ» مینامند زیرا درباره آنها هیچ تاریخ واقعی نداریم. مقداری ازاطلاعات‌مادرباره آن زمانها حدسیات‌است.

اکنون به‌آستانه و آغاز تاریخ رسیده‌ایم .

بگذار اول ببینیم که در اوایل تاریخ در هند چه اتفاقی افتاده است.بطوریکه قبلا دیدیم دردوران‌های بسیار قدیم ، هندنیزمانندمصر تمدنی بزرگ داشته است . درهند بازرگانی ودادوستد وجود داشت . کشتیها کالاهای هند را بمصروبین‌النهرین و کشورهای دیگر میبردند. درآنزمانها کسانی که در هند زندگی میکردند « دراویدی» نام داشتند . آنها مردمی بودند که حالا اولادان و اعقاب آنها درجنوب هندواطراف و حوالی «مدرس» سکونت دارند و زندگی‌میکنند.

این «دراویدیها» مورد حمله و هجوم «آریائی» ها قرار گرفتند که ازشمال به‌هند آمدند ظاهراً قبایل بسیار زیادی ازآریائی‌هادر نواحی‌آسیای میانه بودند و چون در آنجا برای همهٔ ایشان غذای کافی پیدا نمیشد آنها در نواحی دیگر پراکنده شدند و بسوی سرزمینهای دیگر

---

* نامه‌های سه گانه که از اینجا شروع میشود کمی دیرتر از نامه‌های دیگر نوشته شده است . به مقدمهٔ کتاب در صفحه ۱۱ رجوع کنید .

حرکت کردند. عدهٔ زیادی ازایشان به «ایران» وحتی به «یونان» و نواحی دورتر غربی رفتند. همچنین عده‌ای از ایشان هم از کوههای حدود کشمیر گذشته و به‌هند آمدند.

«آریائی‌ها» جنگجویان نیرومندی‌بودندو«دراویدیها» را ازبرابر خود میراندند. امواج آریائی‌ها پشت سرهم از راه شمال غربی بهند میرسید. شاید درآغاز کار دراویدیها جلو آنها را میگرفتند و ایشان را متوقف میساختند اما وقتیکه عده‌های بیشتری بصورت روز افزون فرا رسیدند دیگرنتوانستند جلوایشان رابگیرند.

آریائی‌ها مدتهای دراز درهمان نواحی‌شمالی‌هند در حدود «افغانستان» و «پنجاب» باقی ماندند. بعد کم کم بنواحی دیگر وجنوبی‌تروبقسمتی که‌حالا«ولایات‌متحده»[1] نامیده میشود آمدند که ما هم در آن زندگی میکنیم. آنها همچنان‌درتمام این‌نواحی‌پراکنده میشدند تابنواحی کوههای «ویندهیا» درهند میانه رسیدند. چون در اینجا

۱ـ به‌حاشیهٔ صفحه۷۴ رجوع شود.

جنگلهای انبوهی وجودداشت عبور از آنها برای آریائیها دشوار بود. البته افراد بسیاری از آنها توانستند ازجنگلها بگذرند و بسمت نواحی جنوبی هم بروند اما رویهمرفته همهٔ آنها و انبوه آریائی‌ها نمیتوانستند ازجنگلها بگذرند و باین ترتیب جنوب هند سرزمین عمدهٔ دراویدی ها باقی ماند.

مطالعهٔ آمدن آریائی‌ها به هند بسیار جالب توجه است. مقداری مطالب را در این باره میتوان از کتابهای قدیمی مانند «ودا» که قاعدتاً درهمان زمانها نوشته شده فهمید. قسمتی از«ودا» که «ریگ‌ودا» نام دارد قدیمی‌تر است و از روی آن میتوان تصویری‌از آن نواحی‌هندبدست آورد که آریائی‌ها درآنزمان اشغال کردند. ازروی سایر قسمتهای «ودا» و سایر کتابهای سانسکریتی مانند «پورانا» میفهمیم که چگونه آریائیها درهند پراکنده شدند و بسط یافتند.

شاید تو ازاین کتابهای قدیمی چیزی نمیدانی. وقتی که بزرگ‌شدی مطالب بیشتری دربارهٔ آنها خواهی

دانست اما هم اکنون داستانهای زیادی میدانی که از کتاب «پورانا» گرفته شده است. مدتها بعد کتاب بزرگ «رامایانا» و باز مدتی پس از آن کتاب «مهابهاراتا» نوشته شد.

از روی این کتابها زندگی آریائیها را در زمانی که فقط درنواحی افغانستان وپنجاب زندگی میکردند می‌فهمیم آنها این ناحیه‌را «براماوارتا» مینامیدند. بعدها بافغانستان «گاندهارا»[1] میگفتند.

آیااسم زنی بنام «گاندهاری» را در کتاب «مهابهاراتا» بخاطر داری؟ آنزمان باین اسم نامیده میشدزیرا از «گاندهارا» یا افغانستان آمده بود. اکنون افغانستان یك کشور جدا ازهند است اما در آنزمان‌ها هردو سرزمین باهم یك کشور بودند.

وقتی که آریائی ها بیشتر درهند پراکنده شدند و به جلگه‌های رودهای «گنگ» و «جمنا» رسیدند تمام نواحی شمالی هندرا «آریاوارتا» نامیدند.

آنها هم مثل سایر مردمان روزگار قدیم در رودها

۱ـ اسم «قندهار» که نام‌شهری درجنوب افغانستان و درکنار رود هیرمنداست ازهمین‌کلمه گرفته شده.

ساکن شدند و برای خود شهرهائی ساختند. بطوریکه میدانی شهر «کاشی» یا «بنارس» و «پرایاگ» (در نزدیکی الله‌آباد) وبسیاری شهرهای دیگر که قدیمی هستند در کنار رودها قراردارند.

۲۹

آریائیها در هند به چه شباهت داشتند؟

قاعدتاً آریائیها باید در حدود پنج تا شش هزار سال پیش و شاید هم مدتی پیشتر از آن به هند آمده باشند. بدیهی است که همهٔ آنها یکباره و دسته جمعی نیامده‌اند بلکه گروهی بدنبال گروهی دیگر، قبیله‌ای بدنبال قبیلهٔ دیگر و خانواده‌ای بدنبال خانوادهٔ دیگر در طول صدها سال بهند آمدند.

بنظر بیاور که آنها بصورت کاروانهای دراز با تمام اسباب واموال خود که آنهارادر گاریها یا برپشت حیوانات بار کرده بودند حرکت میکرده‌اند.

آنها مثل سیاحان و جهانگردانی که امروز بسفرو سیاحت میروند نبودند. برای آنها بازگشت وجودنداشت آنها میآمدند که یا دراینجا بمانند و زندگی کنند و یا بجنگند و کشته‌شوند. همانطور که برایت گفتم بیشتر آنها از کوههای شمال غربی عبور کردند و به‌هند آمدند. اما شایدبعضی‌ها هم پس ازعبور ازایران ازراه‌خلیج‌فارس‌ودریا بسواحل هندآمده باشند و با قایقها و کشتی‌های کوچك‌از راه رود « سند » به جلگه‌های شمالی هند و نواحی پنجاب رسیده باشند.

آیا این آریائیها به‌چه شباهت داشتند؟

ما میتوانیم از کتابهائی که نوشته‌اند و تا زمان ما باقی مانده است اطلاعاتی دربارهٔ آنها بدست‌آوریم.

بعضی ازاین کتابها مانند «ودا» شاید کهنه‌ترین و قدیمی‌ترین کتابهای دنیا باشند. احتمال دارد که آنهااین

کتابها را در آغاز کار خود ننوشته باشند ، بلکه ممکن است ترانه‌ها و سرودهائی که دراین کتاب هست تا مدتهای دراز فقط در سینه‌ها بوده است و مردم از راه گوش خود آنهارامیشنیدند ویادمیگرفتندو برای دیگران‌میخواندند.

این کتابها بزبان سانسکریتی بسیار زیبائی نوشته شده‌اند بطوریکه تقریباً مثل آوازهای موزون هستند . حتی حالا هم اگر شخص خوش آوازی که‌زبان‌سانسکریتی رابلدباشد کتاب«ودا»رابخواندشنیدنش برای‌مامطبوع است.

هندوها کتاب «ودا» را بسیار مقدس میشمارند. به‌بینیم کلمه «ودا» یعنی‌چه‌وچه‌معنی‌دارد؟ «ودا»یعنی «دانش» ودر کتاب «ودا» علم و دانشی کـه خردمندان آن زمانها داشته‌اند جمع آوری شده است . آن‌خردمندان را «ریشی» و «مونی» مینامند .

درآنزمان آنهاراه آهن،تلگراف‌وسینما نداشتندامامعنی این‌حرف آن‌نیست که آنها نادان بوده‌اند. بعضی‌ها تصورمی‌کنند که‌خردمندان آن‌روزگار حتی‌ازمردم‌امروزهم‌عاقل‌تر بوده‌اند اماچه دانش آنها بیشتر بوده‌وچه نبوده درهرحال

کتابهای بسیارعالی نوشته‌اند که حتی امروزهم موردتحسین فراوان قرار میگیرد.

خود این موضوع نشان میدهد که مردمان آنزمان چقدر بزرگ وخردمند بوده‌اند.

همانطور که گفتم سرودها و مطالب کتاب «ودا» در ابتدا نوشته نبود بلکه تا مدتها در خاطرها حفظ میشد و بوسیلهٔ گفتن و شنیدن سینه بسینه از نسلی بنسلی منتقل میگشت. مردمان آنزمان مسلماً حافظهٔ خیلی خوبی داشتند.

آیا چند نفراز ما امروز میتوانیم تمام مطالب یك کتاب رابوسیلهٔ شنیدن حفظ کنیم[1]؟

آندوران قدیم و زمانی که «ودا» ها نوشته شده‌اند اکنون « دوران ودی» نامیده میشود. بطوریکه قبلا هم

۱ـ حفظ کردن وبخاطر سپردن متن‌های مقدس از زمان قدیم اهمیت داشته است، در ایران نیز کسانی بوده‌اند که تمامی قرآن را حفظ داشتند وآنهارا «حافظ» میگفتند، منتها حفظ کردن متن‌ها در زمانی که‌خط وکتاب وجودداشته با حفظ کردن درزمانی که اصلاهنوز خط وجود نداشته تفاوت زیاد دارد.

گفتم نخستین قسمت وداها «ریگ‌ودا» میباشد . این قسمت سرودها و آوازهائیست که‌معمولا آریائیهای‌قدیم‌میخواندند قاعدتاً آنهامردمان‌بسیار زنده دلی‌بوده‌اند، اشخاص عبوس و ترشرو نبودند بلکه بسیار شادمان و خوشحال بودند که ماجراهای بزرگ را دوست میداشتند و با شادمانی و نشاط خود آوازهای زیبائی میساختند و آنها را برای خدایانی که میپرستیدند میخواندند.

آنها به خودشان و نژادشان مغرور بودند . کلمهٔ «آریا» هم بمعنی نجیب و اصیل و یك نوع شخص ممتاز میباشد . آنها آزادی را بسیاردوست میداشتندو مثل‌اولادان واعقاب امروزیشان که اکنون‌درهندهستندنبودند که‌بسیار کم جرأت و کم شهامت هستند وازدست رفتن‌آزادیشان را بزحمت احساس میکنند . برای آریائیهای قدیم مردن بهتر ازبیشرافتی‌وبندگی بود[۱] !

۲ـ یاد آوری میشود که این مطالب در سال ۱۹۲۸ که هند سرگرم مبارزه بود وهنوزاستقلال‌خودرا بدست‌نیاورده بود نوشته شده است ونهرو این مطالب‌رابرای تحریك دخترخود وهموطنانش نوشته است.

آنها جنگجویان خوبی بودند. اطلاعاتشان ازعلوم زیاد نبود اما از کشاورزی بخوبی اطلاع داشتند. طبعاً آنها بکشاورزی اهمیت زیاد میدادند زیرا برای ایشان ارزش فراوان داشت بهمین جهت برای هر چیزی هم که درکار کشاورزی بایشان کمك میداد ارزش فراوان قائل میشدند.

رودهای بزرگ که بایشان آب میدادند در نظرشان بسیارعزیز بود و آنها را دوستان و حامیان بزرگ خود میشمردند. گاوهای نروماده نیز چه درکارهای کشاورزی وچه درزندگی روزانه برای ایشان کمك بزرگی بودند. گاونر بار میکشید و زمین را شخم میزد و گاوماده بمردم شیر میداد کـه غذای بسیار پر ارزشی بود. باین جهت مخصوصاً باین حیوان توجه زیاد داشتند وبرای آنها نیز سرودهای ستایش آمیزی میخواندند.[۱]

مدتها بعد دیگر مردم علت ستایشی را که از گاو

۱ــ در ایران باستان هم برای اسب که کمك بزرگی بهانسان بود ارزش قائل بودند ودر کتیبه‌های داریوش از این حیوان بصورت ستایش آمیزی اسم‌برده شده است.

بعمل می آمد فراموش کردند و به پرستش گاو پرداختند درصورتیکه این پرستش و ستایش برای هیچ کس فایده‌ای نداشت .

آریائیها که بخودشان بسیار مغرور بودند میترسیدند که با سایر ساکنین هند مخلوط شوند . باین جهت قانونها و مقرراتی برای خود وضع کردند که ازمخلوط شدن ایشان با دیگران جلوگیری میکرد و آریائی‌ها نمیتوانستند با دیگران زناشوئی کنند. مدتها بعد این رسم هم بشکل وصورتی درآمد که امروز سازمان «کاست» نامیده میشود .

بدیهی است که این فکر اکنون کاملا مسخره است که بعضی مردم ازدست زدن بدیگران و غذا خوردن با دیگران میترسند.

خوشبختانه اکنون این رسم که دیگر پسندیده نیست بتدریج خیلی ضعیف‌تر میشود.[1]

---

۱ ــ جامعهٔ هند مثل جامعهٔ قدیم ایران به طبقات تقسیم میشد که هر طبقه را یك کاست میگفتند . هرکس در یك کاست بدنیا می‌آمد وتا آخرعمر عضو همان طبقه میماند وحق نداشت با طبقات وکاست‌های

بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه قبل

دیگر آمیزش و ازدواج کند . بالا ترین کاستها برهمنان بودند که کارهای مذهبی را در دست داشتندو پائین‌ترین طبقات مردمی‌بودند که جزو هیچ‌کاست حساب‌نمیشدند وآنهارا نجس و ناپاك میدانستند . هیچ‌کس نباید به‌آنها دست میزد یـا با ایشان غذا میخورد . آنها حق نداشتند بداخل معابد وارد شوند . درشهرها در محله‌های مخصوص درکنارشهرسکونت داشتند . در دوران مبارزه برای استقلال بر اثر مبارزات وسیع‌روشنفکران هند برهبری‌مهاتماگاندی این رسم ناپسند کم‌کم خیلی ضعیف شدوپس ازاستقلال هنددرقانون اساسی تمام‌مردم با هم برابرشناخته شده‌اندوکاست‌ها دیگراعتباری ندارند.

۳۰

«رامایانا» و «مهابهاراتا»

درهند بعد از «دوران ودی» که در آنزمان کتاب «وداها» نوشته شد دورانی که بنام « دوران حماسی» نامیده میشود آغاز گردید . این دوران را از آن جهت حماسی مینامند کـه دو حماسهٔ بزرگ در آن زمان نوشته شده است . این حماسه‌ها منظومه هائیست کـه داستانهای قهرمـانـان بزرگ را برای مـا نقل

میکنند[1] . این دو کتاب «رامایانا» و «مهابهاراتا» بودند که تو آنهارا میشناسی.

درطول دوران حماسی آریائی ها در سراسر نواحی شمالی هند تا حدود کوههای مرکزی «ویندهیا» پراکنده ومنبسط شدند. بطوریکه قبلا هم برایت گفتم تمامی این سرزمین را «آریاوارتا» مینامیدند . قسمتی که اکنون «ولایات متحده»[2] نامیده‌میشود «مادهیادشا» یعنی «سرزمین میانه» نام داشت ، «بنگال» هم «وانگا» نامیده میشد .

یك واقعیت جالب توجه دیگر هم‌هست که ممکن است میل داشته باشی بدانی . اگر به‌نقشهٔ هندنگاه کنی و قسمتی‌را که «آریاوارتا» نامیده میشده و در فاصلهٔ میان کوههای هیمالایا درشمال و کوههای «ویندهیا» در مرکز هند قرارداشته بنظرآوری می‌بینی که مجموع این ناحیه به‌یك‌هلال‌ماه آسمانی‌شباهت‌دارد. بهمین جهت «آریاوارتا» را «سرزمین ماه» مینامیدند . «ایندو» بمعنی «ماه»

---

۱ ـ مثل‌شاهنامهٔ فردوسی درزبان فارسی .

۲ ـ به‌حاشیهٔ صفحهٔ ۷۴ رجوع شود.

است و بدینقرار «آریاوارتا» کشور و سرزمین «ایندو» بود.[1]

آریائیها از شکل هلال ماه خیلی خوششان میآمد و بآن اعتقاد داشتند و هر جا را که بشکل هلال ماه بود مقدس میشمردند. بسیاری از شهرهای بزرگ آنها و از جمله شهر مقدس «بنارس» بشکل هلال ماه ساخته شده بود. نمیدانم آیا میدانی که حتی در شهر خودمان «الله آباد» رود گنگ بشکل یك هلال ماه میباشد.[2]

بطوریکه میدانی «رامایانا» داستان «راماچندرا» و «سیتا» و شرح جنگهای آنها با «راوانا» پادشاه «لانکا» میباشد و

---

۱ ـ نام دختر نهرو «ایندیرا» است که مخفف آن «ایندو» میشود و معمولا به این اسم صدا میکنند. همانطور که مثلا در زبان فارسی اسامی «فریده» و «فرخنده» و نظایر آنها را «فری» صدامی‌کنند. نهرو در جملات بالا برای دخترش که «ایندو» نام داشت توضیح میدهد که سرزمین مادریش بنام خودش کشور «ایندو» یا کشور ماه نامیده میشده است. زیرا همانطورکه درمتن می‌بینیم «ایندو» که نام مخفف «ایندیرا» است درعین حال بمعنی «ماه» میباشد.

۲ ـ بطوریکه خوانندگان میدانند الله‌آباد شهر مادری نهرو می‌باشد که او وخواهرانش و دخترش در آنجا بدنیا آمده‌اند. درکنار الله‌آباد درمحل شهر باستانی «پرایاگ» یکی ازمراکز مقدس هندوهاست که معمولا برای غسل کردن درآب گنگ به آنجا می‌آیند و یکی از جهات مقدس بودن آنجا همین شکل هلالی رود در آن ناحیه است.

لانکا همان جائیست که حالا «سیلان» نام‌دارد . داستان اصلی «رامایانا» را شخصی بنام «والمیکی» بزبان «سانسکریتی» نوشته است . بعدها این داستان بصورتهای گوناگون و ومتعدد به‌زبانهای دیگر هندهم نوشته شد . معروفترین آنهاداستانیست که «تولسیداس» شاعرهندی بزبان«هندی» نوشته‌است و نام اصلیش «راماچاریتیامانا»میباشد که بطور خلاصه آنرا «رامایانا»میگویند .

در «رامایانا» برای ما شرح داده شده است که در نواحی جنوب هندمیمونها به «راما» کمك کرده‌اند و نام قهرمان میمونها «هانومان» بود . احتمال دارد که داستان «رامایانا» در واقع داستان جنگهای آریائیها با مردمان جنوب هند بوده است که رئیس ایشان «راوانا» نام داشته است . ممکن است که میمونهائی هم که بایشان اشاره شده است اهالی بومی سیاه‌پوستی بوده‌اند که در جنوب هند زندگی‌میکرده‌اند .

کتاب «رامایانا» ازداستانهای زیبا و لطیف ، پراست اما نمیتوانم دراینجا بتمام آنها اشاره کنم . توباید خودت

آنها را بخوانی.[1]

کتاب «مهابهارا» خیلی بعداز «رامایانا» نوشته شده است و کتاب خیلی بزرگتریست.

این کتاب شرح جنگهای آریائیها بادراویدی‌ها نیست بلکه داستان جنگهائیست که میان خود آریائیها روی‌داده است. اما صرفنظر ازموضوع جنگها این کتاب بسیارزیباو عالیست که‌افکاربلند و داستانهای بسیار نجیبانه‌وانسانی در آن وجوددارد. علاوه براینها این کتاب از آنجهت برای همهٔ‌هندیها عزیز است که شامل منظومهٔ بزرگ و گرامی «بهگود گیتا»[2] نیز میباشد که جواهر گرانبهائی برای ماست.

اینها کتابهائی هستند که هزاران سال پیش در هند نوشته شده‌اند.

آیا چه کسانی جزمردمی بسیار بزرگ و دانشمند

۱- داستانهای این‌کتاب بداستانهای کتاب شاهنامهٔ ما و شرح جنگهای ایرانیان با تورانیان وقهرمانیهای رستم ونظایر آنها شباهت زیاددارد.

۲- «بهگودگیتا» مجموعه‌ای ازمتن سرودهای مقدس ودعاهای هندوهاست.

میتوانستند چنین کتابهائی بنویسند؟ هرچند که این کتابها درزمانهای بسیارقدیم وهزاران سال‌پیش‌ازاین‌نوشته‌شده‌اند امروزهم در هند زنده هستند و هر کودك هندی داستانها و اشعارآنها را میداند و هرفرد هندی تحت تأثیر نفوذ آنها قراردارد .

پایان

به خوانندهٔ این کتاب

خوانندهٔ عزیز ، کتابهایی که در پشت این صفحه معرفی شده‌اند ، همراه با چهل کتاب دیگر در سلسلهٔ انتشارات سازمان کتابهای جیبی تاکنون منتشر شده‌اند . برای دریافت فهرست کامل انتشارات این سازمان بدنشانی ما نامه بنویسید

خیابان گوته ، شمارهٔ ۴۶ ، تهران
سازمان کتابهای جیبی

شکست ناپذیر

اثر هوارد فاست
ترجمهٔ حسن مرندی
حماسهٔ مبارزات ملتی که برای آزادی و استقلال جنگید ، به قلم نویسندهٔ کتاب « اسپارتاکوس » .

۳۰ ریال

دشمنان

اثر آنتون چخوف
ترجمهٔ دکتر سیمین دانشور
شرح آشفتگیها ، رنجها ، بدبختیها ، نابخردیها ، و لغزش های مردم از پشت عینک چخوف با مقدمه ای از ماکسیم گورکی دربارهٔ نویسنده .

۳۰ ریال